













الْبَيَانُ الْمَوْصُولُ مِنْ

بَيَانِ إِيجَازِ الْقَوْلِ الْمَوْصُولِ

طُبِعَ فِي الْمَطْبَعِ الصَّنَائِعِيَّةِ الْكَائِنَةِ

فِي بَهْرِيَّاتِ الْحَمِيدَةِ

٢٩٩  
لِسَنَةِ ١٣٩٩



شکر و بر توی از آفتاب سپاس و قطره از بحر حیط منت و ذره از اجزای بیط عا طفت این  
 بزرگواران بودی می تواند شد بجز با همه اله عن جمیع المسلمین خیر و این قسم صفات و ایزت  
 اسلام قدیما و حدیثا بسیار بوده است و هر تالیفی از ان رنگی تازه و هر جمیع شخصی نو و هر تحریری  
 اینجا دیگر و هر تندیب طریزی آخوردارد و در تالیف مقاصد و موافق خودش و افانی بمقتضای کافی  
 بموقف است و لکن دست بهم دادن آنهمه درین زمان جمیل نشان و روزگار پر آرزو کجا  
 این هم غنیمت کبری است که بعضی از ان تالیفات درین نزدیکی بوجای تطبیح طبع پدید هر طبع  
 و مطاع گشته و بتوجه بعضی اکابر در غالب و یا ششوع یافته مثل منتقی و نیل و روضه ندریه جز  
 آن گراخته بتبعین که ملکه ایشان است تطبیح لغت عرب و مستطاع زبان تازی نیست از دریافت  
 فوائد و مسائل این کتب در و راقده اند تا آنکه اگر عرف جادوی و نج مقبول و مثل آن در فاسک  
 زبان ترجمه پذیرفت و در میان نبی بود غالب مردم از فیوض علم با حکام صحیحی سنت مطهر  
 و عبادات و معاملات محرومی مانند لاجرم باقتضای کبری فی حد اتم اقتدا و خبر بلغوا عنی  
 ولی آیه تاگزیر آمد که در فتح این باب آمی تواند شد سعی مشکو بجا آیم و تا تو انیم و بن خالص  
 حق را بحقد ارا نش برسانیم که در خبر است از سید البشر علی افضل الصلوة و التسلیم لان یدعی الله  
 بک رجلا یمسک من حمدا لنعمة او لما قال و بما لاتی بجلالات زید و عمر فرزند تبلیغ مسکن غیر البشیر  
 رواند آیم که پیر این طریقت ابو بر بره رضی الله عنه گفته صالی ادا که عنهما معرضین و الله  
 که درین جهاتین اکتفا کم و تشک نیست که هیچ کتابی از کتب احکام در صحیح ابواب فقه حدیث  
 بشأ و کتاب منتقی و شرح نیل الاوطار و دیقده و صحت و شهرت و قبول بکتاب بلوغ المرام <sup>حش</sup>  
 مسک اختتام نمی رسد و اول از مبسوطات است و ثانی از مختصرات و سبب طلبه درین عهد از بار  
 و مفاهیم مطولات خفیلی قاطع قاده و مطح النظار و موع ایضا پیشتر خلق همین جاده اقتصاد و مختصار  
 ناچار درین مختصر باید استفاده خود اول و بالذات و افاده دیگر اخوان اسلام نمایند و بالعرض سائل  
 و حکام کتاب سعادت نصاب برکت انتساب بلوغ المرام من اوله الاحکام را از ان بخت

بیاضی بان عبارت ساده و پرکار برده شده و پیش امام ربانی سهیل قطری بانی امام همام قاضی القضاة  
 محمد بن علی شوکانی رضی الله عنه در مختصر فقه حدیث سنی بدر ربیة و طرز معین برادر عالی قدر  
 ابو انجیر سیر نور الحسن خان کان السد له وكان در النسخ المقبول من شملع الرسول اقتضی اراقا و  
 و جز موضوع چند که حاجتمند کشف اعضاء و حل اشکال بود و خاصه بعد و جز تفصیل و اجمال نظریه  
 بلکه بنفس مسائل متن اقتصارت و عبارت پارسی ابرهجان صرفت الفاظ و نوضت  
 روایت حفاظ گذار شده شد تا فرع بر اصل نغزاید و مجرد احکام کتاب بعد از حذف تخریج  
 یکی فراجم آید چه این همه مفاسد جعل تقلید که در مسائل دین رونوده و این جمله خلاف است  
 جدل که باب غربت بر اسلام و اسلامیان کثوره شمره همین ترک استعمال الفاظ مبارک است  
 و ایشا رعبارا را غیر موصوفست پس بس در نه نظم کتاب عزیز و نیز جواهر احادیث شریف  
 الی یوم القیامه ضمن هر فتوی و قضا و کفیل حکم در هر قضیه و ماجراست اما مثل اما قال تعالی  
 اولو یکنهم انا انزلنا علیک الکتاب بتلی علیهم ان فی ذلک لرهجة لذکوی لقوم یؤمنون  
 وقال تعالی فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین  
 هداهم الله و اولئک هم اولوا الالباب وقال یول الصلکم الا انی اوتیت القرآن و ضلله  
 معه رواه ابو او و الداری و ابن ماجه عن المقدم بن سعد کتب و فی روایت اخری  
 عن امرأ بن ساریة مرفوعا انها مثل القرآن و اکثر من مالک بن انس مرسلات رکت  
 فیکم صرین لن تضلوا اما تمسکت بهما کتاب الله و سنة رسوله رواه فی الموطا و اخرج  
 مسلم عن جابر بنی العترة یرفعه اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی  
 هدی محمد و شر الاوصار محمد فانها و کل بدعة ضلالة و قال تعالی یا ایها الذین آمنوا  
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله  
 و الرسول ان کنتم فی شکی من بآله و الیوم الاخر ذلک خیر و احسن تاویلا و قال تعالی  
 فلا یریک لایؤمنون حتی یحکمک فیما شئنا بینهم ثم لا یجد و انی انفسهم حرجا مما قضیت

و بسبب این است که این ایام نیات و احادیث کلمات نص است درین فصل و باب و  
 فصل خطاب است از برای هر مرتاب و چون مقرر شد که هیچ سعادت و بالائز از آن نیست  
 که یکی بر صدق نیت و سن طوبیت و تمام ارادت و کمال حرص بر خلاص از تبهات روز  
 قیامت دست بجای ستین کتاب و نعت زند و تا تواند خود را محو آن سوره رسالت بقیه  
 قدر و نیت سازد لهذا درین مختصر احکام عبادت و معاملات و ادب را از اول و در نخته اسمیل و سائل  
 صحیحه الدلیل بر وجهی سؤوق نموده آمد که محیط جمله الفاظ متن کتاب و شامل هر منطوق و مفهوم  
 ماخذ مستطاب باشد و در زلفا و در نخته حدیث هم سنیه اخوات خود از تصحیح و معرفت و بدو در مختصر  
 بود جمعی از اهل علم و فقه گفته اند که این کتاب چنان رفیع القدر جلیل الشان و ارفع است  
 که طالب حق و عامل بحدیث چشم بسته و گوش بند ساخته بدان عمل میتواند کردن چه هر چه از اشیا  
 و آثار ربانی از ابوابش ایراد و اصلاح یافته است که بر بعضی آن حفاظ حدیث و آری سنت  
 حکم نیست یا ضعف یا اعتساف یا ارسال و غلط آن کرده باشند لکن هیچ حدیثی صحیح تر و هیچ سند  
 بالاتر از حدیث ایراد یافته نیست - با دقت در نقد شهرت و بوی در یوانی از دو این  
 اسلام با ستقر و علماء و اعلام معلوم نیست الا ماشاء الله تعالی و این معنی از ملاحظه شروع شد  
 سک ختام و بل السلام و نیز آن چنانکه باید و شاید بوضوح می انجامد بنا علی ذلک چنانکه  
 ماخذ این مختصر روح کتب فقه سنت است همچنان بجزه تعالی این مختصر روح الروح وی آمده  
 و گمان است که هر که پیش او این مختصر باشد و بخی مقبول و بدو راه و معرفت جادوی از پیشتر  
 نزد خود موجود و در وی در دریافت احکام فقه حدیث محتاج بکتابی دیگر نیست بلکه سلطان  
 زبان خود است در دریافت صحاب از خطا و آثم متبعان عهد خویش است در عمل کردن سنت  
 صحیح بطرفه جناب مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و کتب توفیق خیر و برکت بدست است از جایزه حق  
 که اگر هدایت این راه فریاد و کلام کیه از احتیض تعلیه شوم بدست محبت برد است باطنی  
 فرود و تحقیق حقیق با تابع رسا و ما ذلک علی الله بعز بن و قد تو وضع هذا المختصر بحمد الله

البته فی اسبوع مع عسیری الی کلکته فی او اخر سبوع الاخر من شهر مثلته الحجیة  
 علی صاحبها الصلوة و الخیرة و سمیته یا لاسم التاریخی علی طریقه اخیه الفخ المقبول  
**البیان المرصوص من بیان ایجاز الفقه المنصوص**  
 و بالله التوفیق و هو الی هادی الی سواء الطریق الیه صریحاً ارحم الراحمین و فقتنا  
 لا تتبع کتابک العزیز و سنة نبیک المطهرت الذی جعلته خاتمة النبیین و احشنا فی  
 زمره المخلصین فی الدین و جنبنا عن تحریفات الغالین و انتحارات المبطین و  
 تاویلات الجاهلین بجاه سید المرسلین و شفیع المذنبین صلی الله علیه و آله و سلم  
 فی الاولین و الاخرین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

## باب در بیان آب

دریا آبش طهورست و مرده او حلال آب را هیچ چیز بلید نکند مگر آنچه غالب شد بر بودزه  
 و زک او پس اگر کیه ازین هر سه نجاستی که دران پدید آید برگرد و نجس شود و وقتله آب  
 حامل خبث نگردد و در لفظی نجس نشود و هیچ کیه در آب استاده غسل بر آرد و حالیکه نجس است و  
 دران شاست بیشتر غسل بر آرد و در لفظی آمد غسل نکند دران از جنابت آنحضرت مسلم نمی کرد اما  
 غسل کند زن بفضل مرد یا مرد بفضل زن بلکه هر دو معا اغتراف کنند و لکن ثابت شده که خودش  
 بفضل آب میوید غسل نیز نمود پس اول محمول است بر آب ساقط از اعضا و ثانی بر آنچه باقی  
 از آن آب بعضی زمان نبوت در لغت غسل بر آرد آنحضرت آمد تا غسل فرماید گفت من جنب  
 بودم فرمود آب جنب نمی شود طهور آوندی که سگ دران آب خورده شستن اوست هفت بار  
 نخستین یا پسین بار سبک و در لفظی آمده که آن آب را بریزد اگر نجسیت بلکه از طائفان است  
 تا پس آب بر بان انداختن او بلید نگردد بار نشینی و بلید سجده نیز نمود و گوای آب آنجا بریزد  
 تطهیر ارض همین قدرست پس بس دو مرده و در خون با حلال شده ما می بلع و جگر و سپهر چون گس و آب  
 غوطه داو و میندازد و چه در یکی از دو بار و بیش داو و در دیگر شفاست و آن باز که دران داوست

می پرهنز و پا که بریده از چارپای زنده مرد است یعنی خوروشش رو نیست گویا هر باشد

## باب در بیان آوند

نوشید در آوند رویم و نخورید و کاسهای آن که آنها را در دنیا است و شمار او را آخرت باشد  
 شارب در آوند سیم کشنده آتش و دوزخ است و رشکم خود هر چه سیکه در بیخ شد پاک گردید و باغ  
 جلوه مرد را طور اوست آنحضرت صلعم بر گو سفندی مرده که آنرا می کشیدند بگذشت فرمود که اگر شربش  
 می گرفتید گفتند مرد است فرمود آب و برگ سلم آنرا پاک می کند در آوند ابل کتاب نباید خورد  
 مگر آنکه آوند دیگر نیابد ناچار آن را بشوید و در آن بخورد و همین است حکم آوند مجوس نیز آنحضرت صلعم  
 و صحابه وی وضو کردند از خنک آن مشرک و ساغر آنش شکسته بود بجای او زنجیری از سیم گرفت

## باب در بیان دور کردن پیدی

جناب نبوت صلعم را از سر که ساختن خمر رسید فرمودند سازید و لکن این خمر نفس در نجاست است  
 چه اصل در برشته طهارت اوست و نجاست ملازمت میان حرمت و نجاست و تنی کرد خدا و رسول  
 از گوشت خران خانگه و گلفت جبین است یعنی خوروش حرام است نه آنکه خودش نجس است آنحضرت صلعم  
 و تنی بر راحله خطبه خواند و لعابش بر دوش عمر و بن خا جبه روان بود معلوم شد که لعاب کولالم  
 طاهر است تنی را می شست و در آن جامه ز برای نماز بیرون می آمد عا کش گوید بین انگش را  
 در آن جامه می دیدم و در لفظی آمده که می لیدم آنرا از جامه رسالت سخت مالدنی دوی در آن نماز  
 می کرد و در لفظ آمده که منی خشک را از توب شریف او بناخن حک می کردم و این دلیل است بر  
 طهارت منی شسته دختر بشویند و کینه غلام را آب دهند جامه را که خون حیض رسیده است  
 بتراشند یعنی پلیدیش دور کنند باز آب مالده پتروشید پسیدن آن نماز بگذارد خود که پرسید که اگر اثر  
 خون نرود فرمود است لبس است و اثر زیانت نمی کند



## باب در بیان وضو

از شدت بر است میفکاردی با هر وضو مساک بود عثمان آن وضو است و هر دو کف دست راست با شست  
 و آب در دست چینی کرد و بینی میفشاند و روی اسه بار شست و نو نو در دست راست را آنج سه بار بشوید  
 و چپین با دست چپ کرد باز سر را چند پیرای راست است انگ انگ سه بار شست و با چپ چپین کرد  
 بعد گفت که آن حضرت صلوات بر او باد که همچو وضوی من وضوی کرده و لفظی آمده که سر را یک بار بشو و در لفظی  
 دیگر آمده که در سج هر دو دست را از جانب پیش و پس بشو و در لفظی آنجا بجهت م اس کرد و تنها اتفاقا  
 بر وجهی نخستین با لیس کرد و در هر دو انگشت شصت را در هر دو گوش در آورد و بعد در او با هم نماز هر دو  
 گوش را سج کرد و فرمود هر که از خواب بیدار شود بینی راست با پیشانی چپ شیطان در بن او نمی سپد  
 و دست در آب نکند تا آنکه سه بار آن را بشوید چینی دانه که دستش کجا خنده و لفظی بن صبره را  
 فرمود تمام کن وضو را تحلیل کن میان انگشتان دست و پا و مساله ندارد که ...  
 صاحب باشی و خود را شلال ریش می کرده وضو در وقت نماز آب ...  
 گرفت و آن برای هر دو گوش آب جدید میستاند و آب سر را بشوید و در لفظی آمده که ...  
 آب غیر فضل هر دو دست مسح کرد و همین است محفوظ و غیر مود است من روزی تیا است سفید  
 روشن دست و پایا پیش هر که تواند که تا بانی خود را ز کند باید که چپین کند و آغاز از آنجا  
 راست و بغل پوشیدن و بشنا کردن و طهارت نمودن و در همه کار و بار نوش و آش  
 و فرمودی بیافازید بجا نهایی است خود یعنی در وضو و وضو حیرت ناصیه کرد و هم بر عمامه و بر سر و  
 سوزه و در صفت حج وی صلوات آمده فرمود است را کندید بجزیر یک است کرد بدان او آمانی بود  
 آب هر دو آنج کرد انید و گفت وضو نیست کسی که نام خدا بران بود یعنی مرد یا بعض  
 و استنشاق سجد اجدهای کرد و این فصل است و بعد از غلغله سه بار بینی از بشوید و هر دو  
 از جهان کف کرد که بدان آب گرفت و این وصل است و در لفظی آمده غلغله کرده نشن و در آنجا

کف و این راسته با نمود قرپای مردی دید که مانند ناخن خشک مانده است فرمود برگرد وضو  
را نیکو کن و خودش وضو بیکردی و غسل بصیغ تابع فرمودی هر که از شما اسماع و ضو کرد و  
گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و  
رسوله درهای بهشت از برای او بکشایند و در روایتی زیادت اللهم اجعلنی  
من التوابین و اجعلنی من المنتظرین آمده

### باب در بیان مسح بر خفین

آنحضرت صلم وضو بیکرد مغیره بن شعبه خواست که هر دو موزه بکشد فرمود بگذار که هر دو را  
پاک دریای در آورده ام و بران هر دو مسح فرمود و در لفظی آمده که مسح کرد بر اعلی و اعلی  
خف لکن سندی ضعیف است مرتضی گوید اگر دین بعتل بودی پایان موزه سزاوارتر است  
بود از بالای آن و لکن جناب رسالت صلم ما دیدیم که بر ظاهر هر دو خف مسح میکرد و سندی  
حسن است و مدت مسح در سفر سه روز و شب است درین مدت موز باران پاکتند مگر از  
جنابت و غائظ و بول و نوم و تقیم را یک روز و شب است لشکری فرستاد و فرمود که مسح کنید  
بر حصائب یعنی عائم و بر تسخین یعنی خفاف مراد دستار موز باست و چون یک بعد  
وضو موزه پوشد مسح کند بران هر دو و نماز بگذارد اندران و نیکنند آنها را اگر خواهد مگر از  
جنابت و در لفظی ما شتمت آمده لکن قوی نیست بر تقویت مذکور ثابت ماند

### باب در بیان نواقض وضو

در عهد نبوت صحابه انتظار عشا تا انجامی کردند که سرهای ایشان فرودی افتاد یعنی از خواب  
و نمازی کردند و وضوئی نمودند یعنی نوم قاعه غیر استند غیر ناقض وضو است فاطمه است  
ابن حبیش را در باره استحاضه فرمود نماز ترک کنی این رگها است حیض نیست چون حیض است

نماز ترک و بی چون برگردد خون یسوی و نماز کنی و برای هر نماز وضوی نماز کنی مقدار در او در  
 تری امر بوضو کرد و فرمود ذکر را بشوی و وضو کن یعنی پس بس و در لفظی آمده که وضو کن فرج  
 خود را آب پاش بعضی زنان را بوسید و از برای نماز بیرون آمد و وضو نکرد و فرمود نمازی  
 اگر در شکم جنبش بادی یابد و نماند که از شکم برآمده است یا نه از سجده برزود تا آنکه آواز سه  
 بشنود یا بوی بیاید و در باره مس ذکر فرمود پاؤ از گوشت تست صحیح این جهان آبن مدینی  
 گوید این خبر حسن از خبر پیشه است که در آن بر مس ذکر امر بوضو فرموده مکن بخاری و غیر  
 صحیح خود گفته است که حدیث بسره صحشی درین باب است و هر که لاتی یا عاف یا قلنس یعنی  
 آنچه از جوف بر آید یابندی برسد وی برگردد و وضو گرفته بنا بر نماز خود کند و درین بیان سخن نماید  
 و فی ضعف و وضو را از نعم شریف گداشت و بر وضو از محول نم گفت که کرده اشویه غسل بر آرد و هر که او را بر  
 وضو کرد و اگر گفته تصحیح فی هذا الباب شمس قرآن را سن کند با ظاهر مکن این حدیث معلول است  
 شیوه نبوت آن بود که در هر وقت یاد خدا می کرد یعنی با وضو و بی وضو و حجات کرد و نماز گزاران  
 و وضو کرد و فیه لین چشم سر بند و برست چون نخسپید سر بند و برکتشاد از اینجا است که خواب  
 تمکیه زده را ناقص وضو گویند پس نیست وضو مگر بر یک که دراز بخت و سندش ضعیف است  
 شیطان در نمازی آید و در خیال می افکند که وی حدیث کرده با آنکه نکرده است درین  
 تا آوازی نشنود و بادی نیابد از نماز برنگردد بلکه در نفس خود بگوید که تو رفیع گفته

## باب در بیان آداب قضای حاجت

نزد و در آمدن و خلافت شری بنده یعنی اگر در آن نام خدا و رسول یا کلمه از قرآن باشد و هر معلول و نزد  
 در زمان بخلا الله ربی اعوذ بک من الخبث و الخبثات بگوید و استغاث با آب کند و قضای حاجت  
 پنهان از نظر مردم نماید تا از او سمن بریزد یکی خلا و راه مردم دوم در سایه ایشان و در لفظ  
 مواد افزوده و در لفظ لقیع مایه یعنی جمع آب آمده و هر دو ضعیف است و از خلا نیز درخت میوه دارد و کرانه نهد و

منی نموده و پندش ضعیف است و سخن کردن دو کس در حالت غالط موجب دشمنی خداست  
 مراد از برین حرکت و در بول مس ذکر بدست راست و در خلاصح آن نکند و نه در آوند آب  
 دم زند و آزا استقبال قبله بغالط و بول و استنجا بهمین و بکتر از سه سنگ منی فرموده و آزا  
 استنجا بسرگیمن و استخوان منع نموده و گفته رو به شرق یا مغرب بکنید نه بسوی قبله و این  
 مخصوص بهرینه طیبه است و درین ملک که قبله در جهت مغرب است رو بشمال یا جنوب  
 کند و نزد غالط پنهان گردد یعنی از نظر مردم و بعد از فراغ غفوانک بگوید این سعود از برای  
 آنحضرت صلوات و سنگ و یک پاؤ سرگیمن آورد و سنگ بگفت و سرگیمن بیند لخت و فرمود  
 رگس است یعنی پلید و در باره استنجا از استخوان و سرگیمن ارشاد کرده که این هر دو پاک  
 منی سازند و فرمود پاکی کنید از گیز که عذاب عام گور از بی احتیاطی در بول است و در  
 لفظی آمده که بیشتر عذاب قبر از گیز است و در خلا بر پای چپ نشیند و پای راست  
 استاده دارد و نزد شما نشین ذکر راسته بار بیفتانند اهل قبا را پرسید که خدا بر شما ثنا  
 کرده است گفتند بعد از سنگ آب بکار می بریم

## باب در بیان غسل و حکم جنب

آب از آب است یعنی وجوب غسل بخروج منی باشد و چون مرد میان چار شاخه زن  
 نشست و زن را در شفقت انداخت غسل واجب شد اگر چه انزال نکند و همچنین غسل  
 بر زن نزد و بین آب نه بر تنها خواب و در لفظی آمده اگر بوی زن آنچه می بیند مرد در  
 خواب یعنی جماع غسل نکند یعنی تا آنکه منی بیند آم سلمیم گفت همچنین میشود یعنی زن نیز تری می بیند  
 فرمود اگر نمی بیند پس مانا بودن اولاد از کجا است و خودش غسل میکرد از جنابت و روز جمعه  
 و از جنابت و از غسل سیت و درین مسئله رشیده موافق اهل سنت اند تمامه بن ائمال چون  
 مسلمان شد او را امر کرد بغسل و فرمود غسل حیض واجب است هر چه از بقیه آمده هر که در وضو کرده و در جمعه

خوب کرد و هر که غسل بر آورد پس غسل افضل است و تا جنب نیست تعلیم قرآن می تواند کرد  
 و هر که زن را بباید و عود خواهد باید که میان هر دو جلع وضو بکند که این انشط است از بر آ  
 عود و خواب کرد آنحضرت صلعم بدون مس ما و جنب بود و در غسل جنابت اول هر دو دست  
 بشوید پستر از زمین بر شمال آب ریزد و فرج را بشوید پسته وضو بکند با آب گرفته انگشتان را در دست  
 موی در آرد و سه هفته آب بر سر ریزد یعنی بپری هر دو کف پستر بر سار حید آب ریزد  
 و هر دو پای بشوید و دو لگ و دخل است در مسای غسل و در کفلی آمده که آنحضرت صلعم  
 فرج پرشته دست بر زمین زد یعنی از بر سه انازه را کجا او و در رو اتی آمده که مسح کرد  
 دست را بخاک و منذیل را بر گردانید و آب را بر دست افشانند گرفت آتم سله گفت من در  
 هستم که موی سر ساخت می بندم و در غسل جنابت و در لفظی غسل حیض آنرا بشکنم و دانام  
 فرمودند بگای این قدر در این است که بهر دو دست آب بر سر ریزی سه بار و روان کنی آنرا  
 بر تمام بدن و پاک شوی و فرمودن حلال نمی گنم آمدن را در مسجد از برای حائض و جنب  
 عانت گفت من و جناب نبوت از یک آونم غسل می بر آ و دریم از جنابت و دستها  
 ما هر دو در آن آوندا و شد میکرد و فرمود زیر هر موی جنابت است موی را بشوید  
 و بدن را صاف بکنید و فی ضعف

در هر دو دست  
 در هر دو پا  
 در هر دو لگ  
 در هر دو دخل

باب در بیان تمیم

فرمود داده شد مچ چیز که هیچ سکه را پیش از من داده نشد من صور ششم عرب تا یکم  
 هر که دیدید شد بر اسه من بعد زمین مسجد و طور هر که انما زد و یاد بگذارد آنرا جانجا  
 کرد یافته و حلال شد مرا تمام داده شد شفاعت و هر سبی در قوم خاصه مبعوث شدند  
 زمین بسوی کافه مبعوث شدیم و در لفظی آمده که خاک زمین را از برای ما طهر رگردانید  
 و سیکه آب نیابیم و در لفظی دیگر است که تواب طور است از برای ما عمار بن یا سراف بود

این قدر ترا لیس است که هر دو دست را یک بار بر زمین زنی و دست سیپ را بر دست راست  
 آسان و خفا به هر دو دست روی خود راسخ کنی در این حدیث متفق علیہ است بفظ مسلم  
 و در روایت ابن شامی آمده است: زنی بر زمین زد و راه پید و روی و هر دو کف  
 بر جناح خود و ایستاد و تمیز و در دست کیے اندر ای روی، اگر زبانه بر دست  
 آسانج و این حدیث موقوف است بر این عمر پس ارجح همان اول است و در مورد خاک و وضو  
 مسلمان است اگر آب تا ده سال نیا بدو لکن چون آب یا در نزد بترسد دست تن باب  
 کند و در فکر کند وقت نماز آمد آب مہر او نداشتند بخاک یا کیم لوند و ساز کردند پتر  
 آب یا فتنه و بہنہ زوق ایقی بود کیے وضو کرد و نماز اگر او دیگر اعادہ نکرد چون ماجرا بجا نماند  
 گفتند غیر میدارند و واجب است المسہ و اجزائك صلاتك و دیگر گفت لك الاجر  
 صورتن و این ناظر است را ولایت فعل اول خسته اورا ہند او صائب قریح راجع جنب  
 گردند و غسل از مرگ ترسند میرسد کہ تمیز کنند و این موقوف است بر این عباس روفو ما تمیز  
 سکے رضی را نزد نسلتن یکجا زو بند دست امر کرد کہ سجہ بر جبار کند اما سد شد خسته و آہستہ  
 و کیے را کہ سرش مخروج بود از سنگ بزد نمود ترا این قدر بندست کہ تمیز کنی و در تم پانہ انجا  
 بر بندے و بر آن سجہ کنی و سالر حیدر الشیخی ابن عباس گفتہ سنت آنست کہ از تمیز جز یک  
 نزد بیشتر بگزارد و نماز گیر آتمیم یک بند لکن بسندش سخت ناتوان است و صحیح آنست کہ حکم  
 تمیز حکم وضو است و ہر اہل پس از یک تمیز چند نماز سے تو ان کرد

### باب در بیان حیض

نہایت بی حیض است کہ استحا ضہ اورا شاد فرمودہ زنان میں سیاہ باشد و زمان  
 زمانہ مانع چاہی حیض نہ آید یا مدت چون خوب دیگر باشد یعنی غیر سیاہ و وضو سکے  
 نیست در آسمان و خمر عیس گفت کہ در مرکن نشینہ

اگر ز روی بر آب بیند ظهر و عصر را یک غسل بر آرد و مغرب و عشاء را غسل دیگر و فجر غسل دیگر  
 و میان این غسلها وضو کند چنانچه دختر تجش را سخت استحااضه میشد آنحضرت صلعم را بر سیاه  
 فرمود وقتی است از شیطان تو شمش برفت و در حیض کن بپوش غسل بر او چون پاک شوی بگست و  
 چهار روز زیادت و سه روز نماز بگذارد و روزه گیر این مدت در ترا بسست و همچنین در هر  
 ماه می کن چنانکه زنان حیض می کنند و اگر توانی که ظهر را دیر کنی و عصر را شتاب نمانی و  
 غسل بر آری نزد طهارت و ظهر و عصر را بگذاری و مغرب را دیر و عشاء را جلد او اسکنی  
 و غسل بر آری و میان دو نماز جمع کنی پس بکن آرد برای هیچ غسل دیگر کنی و نماز  
 گزای و این اعجاب هر دو امر است بسوی من یعنی بنا بر فرموده است از آن و چون  
 امجدیه دختر تجش شکایت خون آمیش آنحضرت بر و صلعم فرمود آنقدر مدت که حیض ترا  
 حدس میدرد بازماند پسر غسل بر آرد و نماز کن پس و سه هر نماز را غسل کنی و یعنی از طرت  
 خود و آنکه جناب شایع او را بدان امر کرده باشد پس بحجت نبش این روایت غیر منتقض است  
 ام عطیه گفته ما که رت و صفت را بعد از هر چیزی نمی شود و می بود را چون زن حیض میکند با او  
 نمی خوردند آنحضرت صلعم فرمود هر کار بکنید ما بحاج و حاجت از فرمودی تا انار پو شد و با و  
 مباشرت میکند با آنکه حائض می بود و هر که زن حائض را بیاید دینار یا نیم آن نشد آن کسند  
 و گفت آری نیست آنکه زن چون حیض میکند نماز نمی گزارد و روزه نمی گیرد و عائشه در حجه اذاع  
 و موضع سرف و حالت احرام حائض شد فرمود بکن آنچه حاج می کند جز آنکه طواف خانه کن  
 تا آنکه پاک کردی و از زن حائض ما فوق آرد از احمال داشته و زن انفساء در عهد نبوت  
 تا جاهل بود و نفاس می نشست تا او را لایق قضای نماز زنان نفاس نکرد و الله اعلم

## کتاب الصلوة

### باب در بیان موقیت

وقت نماز پیشین زوال مهرست سایه مرد بر بطول او به شد تا آنکه وقت نماز در گیسو خیزد  
 و وقت نماز در آنجا است که آفتاب بزنده است و وقت نماز شام مادانی است که شفق  
 غائب نشده است آنحضرت صلی الله علیه و آله گفته شفق حرمت است و وقت نماز صبح تا نیمه شب است  
 و وقت نماز با دعا و از طلوع فجر است تا آن زمان که آفتاب طلوع نکرده و در لفظی درباره نماز  
 عصر آمده که مهر سفید و پاک است و در لفظی مرتفع است آن بر زده اسلامی گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 می کرد و یکی از ابوی منزل خود که در اقصای مدینه بود بر میگشت و هنوز آفتاب زنده و تابان است  
 و سحاب میداشت تا خیر عشا را و خواب را بیشتر از آن کرده میگرفت و سخن کردن را بعد از آن و بر میگردد  
 از نماز صبح و یکم از پیشین و صبحی شناخت و از شصت تا صد آیه می خواند و در لفظی آمده که گاهی  
 عشا را صبح و گاهی آن را نوحی می کرد اگر دید که مردم فراهم شده اند تعجیل فرمود و اگر دید که  
 کرده اند تا خیر نمود و صبح را در غلغله گزاردی و در میکده فجر بشکافت نماز برپا کرد و بعضی مردم  
 راضی شناخت و مغرب و حتی گزاردی که منصرف از نماز و قیام نبل را و در پیشین نماز شب را  
 گزارد که عشاء شب بگذشت بر آمد و فرمود و قنص همین است اگر شقت بر است نمی بود امر  
 باین وقت نمی کردم و فرمود چون گرمی سخت شود سردی بناز کنیدی که شدت حر از جویشین  
 خنم است و گفت صبح منید در نماز با دل که اعظم است از بر آجوشما یعنی آغاز و غلغله انجام و در سفار باید  
 فرود هر که دریافت صبح کستی پیش از بر این صورتی نماز صبح دریافت و بر که در یاختی اعظمین است  
 فرود و در نماز صبح و در وقت اول کت لفظ صبح آورده و بعد گفته که صبح همین کت است یعنی درین وقت  
 نه بر تمام و فرمود است نماز بعد از صبح تا آنکه مهر براید و نه بعد از عصر تا آنکه آفتاب بنشیند  
 و در لفظی و نه بعد از فجر و این صبح تر است از اول سه ساعت است که در آن نماز و اقبال مرد  
 رواست یکی نیز در لفظی مهر تا آنکه بآید دیگر هنگام ظهر تا آنکه نیال شود سه نماز و در غرب  
 آفتاب تا آنکه فرو نشیند و حکم ثانی نیز در شافعی از حدیث ابی هریره باین ضعیف آمده و زیاده  
 کرده که هر روز جمعه یعنی نماز درین روز وقت زوال هم چهارست خاصه و نبی عبدمنان را گفت



سخن گفتند پس بی گناه طاعت کند باین نماند و نماز گزار در هر یک از اینها است که خواه از شب یازده روز  
آمده که فجر در فجر است یکی آنست که طعام را حرام می کنند و نماز در آن حلال است و دیگر آنست  
که نماز صبح در آن حرام است و طعام در آن حلال در وقت آن است و آنکه حرم طعام سه روز از یازده روز و در وقت  
و دیگر مجموع هم گرفته است و فرمود افضل اعمال نماز کردن است در اول وقت و آن ضعیف است  
و در اوسط وقت است الهی است و در آخر وقت عقوبت آنراست و این خبر سنت است  
و بعد از فجر نمازی نیست مگر در سجده و در کفط آمده است نماز بعد طلوع فجر مگر در وقت قیام سلمه  
گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز را در دو رکعت نماز که پس از آن سه روز در رکعت  
که بعد از ظهر باشد و شبانه است سه روز در دو رکعت نماز که پس از آن سه روز در دو رکعت  
نه یعنی تضاد بین وقت از خصائص است

### باب در بیان اذان

طائفی عباد الله بن زیاد و خواب اذان آموخت در آن یکبیر چهار بار آمده و تفسیر ترجیح و اتمام  
یک بار گرفته است الصلوة آنحضرت فرمود و صلوات الله علیه و آله و سلم این که توبه یاریست خواب است  
انشاء الله تعالی و در کتب معتبره وین قصه قول بلال را اذان فجر الصلوة خیر من النعم زیا  
آمده و در لفظ آمده که گفتن اذان این جمله بعد از حی علی الفلاح سنت است و با جمله ثبوت اذان  
و این قول بتقریر نبوت بوده است و تقریر نوعی از سنت است و جناب سیال صلوات الله علیه و آله و سلم  
اذان آموخت و آن ترجیح آمده یعنی در شهادتین و این زیادت است بر حدیث ابن  
و زیادت عدل مقبول است و خبر اول نزول سنت است و خبر ترجیح نزد مسلم کان تکبیر اول  
اولش دو بار گفته اند و هر چهار سنن مرجع ذکر نموده و بلال مامور شد که تفسیر اذان  
در ایات است مگر قول قد قاست الصلوة لکن بس این استثناء را ذکر نکرده و زانی گفته  
آمد بلال آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم بود ابو جحیفه بلال را دیده که نزد اذان هر دو انگشت سبباً و زنی در هر دو

گوش او بود در لفظی آمد که در هر دو گوش خود کرد و فرمود قول حی علی الصلوة کردن خود نجس  
 راست و چپ سچید و خود شش دو رکعت تمام بدن خود آنحضرت را و از ابو یزید و روه  
 خوشش آمد و از اذان آنحضرت و این دلیل است بر آن که توفان مرد خوش آواز باشد  
 جابر بن سمه گفته بارها عیدین با آنحضرت گیارم بغیر اذان و اقامت و در قصه و خفتن  
 از نماز آن که اذان گفت بلال پس از گزارد آنحضرت صلعم و کرد آنچه هر روز می کرد و در نماز مغرب و عشاء  
 بیک اذان و دو اقامت بگزارد و لفظی چنین است که حج کرد میان مغرب و عشاء بیک اقامت و در طریق آنکه  
 بر نماز اقامت گفت و در روی دیگر آمده که ندانم در هیچیک از آن هر دو فرمود اذان بگیرد بلال پس  
 بخورید و بنوشید یعنی در تسبیح رمضان آنکه ندانم از این مکنتم و وی نابینا بود و ندانم که او را گویند  
 صبح کردی صبح کردی و این دلیل است بر جواز دو اذان از برای نماز صبح و در رمضان  
 و یک بار که بلال اذان قبل از فجر گفت آنحضرت فرمود که برگردد و ندانم که بنده خفت  
 و نیست درین خبر دلیل بر منع اذان پیش از صبح با آنکه ضعیف است و حدیث نخستین صحیح  
 متفق علیه فاین بنام من ذاک و فرمود چون ندانم بشنویید هیچ مؤذن بگوئید سوای حبیب بن ابراهیم  
 سابع لاحول و لا قوه الا بالله بگوید عثمان بن ابی العاص خواست که امامت قوم خود بکند فرمود  
 تو امام ایشان هستی اقتدا کن با ضعیف ایشان و مؤذنی بگیر که بر اذان اجرت بگیرد و فرمود  
 چون وقت نماز آید یکی از شما اذان گوید و درین خبر حدیث است بر اذان و ایجاب امر  
 و بلال را و اذان امر بر تسبیح فرمود یعنی تا قی و در اقامت بعد از تسبیحی و گفت میان هر دو وقت  
 فراخ از اهل درنگ کن و حدیث متوفی بودن مؤذن ضعیف است بحجت نمی آرد  
 آری هر که اذان گوید جهان اقامت هم گوید و لکن این نیز ضعیف است چنانکه خبر امر این  
 بلفظ فاقول انت نیز ضعیف دارد و مؤذن الملک است با اذان چنانکه امام الملک است با اقامت <sup>صحت</sup>  
 و دعا بیکه میان اذان و اقامت کنند و پس نسی شود یعنی بلکه پزیرایم کرد و هر که نزد شنید  
 ندانم دعا بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة التامة آت محمدان الی سبلة

والعصبة وابعنه معاً ما جهود الادی وصدقة آنحضرت صلعم اول روز قیامت تنگاست فرمایند

باب در بیان شروع نماز

مرکه در نماز کندند وی برشته وضو کند و اعاده نماز نماید یعنی خسانات قصص وضو است قبول نیست نماز است  
 مگر بخانه یعنی مسجد و سرپوش زنان و پاسبان اگر وسیع است بدان متحف شود و میان هر دو  
 او اختلاف نماید و اگر تنگ است بیشتر شود بدان تو در یک پاسبان که بردوش ازان نیز  
 نیست نماز نباید گزارد و زن اگر ازان نماز را رعایت نماید از او دست بردارند  
 آن در مساجد باشد و پشت هر روزت هم پیشند نمازین ربه و دست تار یک نماز  
 ایوی غیر قبله کرد چون آنتاب برآمد معلوم شد که قبله بود اما از آنکه اول اولی وجهه الله  
 فرود آمد و آنکه ماده که قبله میان شرق و غرب است قبول است رقبه ایست  
 و سید قبله بجانب مغرب باشد و گزاردن افضل بر اهل بهر سوی که روی کند جایز است و ازان  
 فعل جناب رسالت آت باشد ایما بسزنی و مکن در نماز بکتب این کاتبی کرد و در سفر  
 چون راه قطع میگردد و در راه بود با اهل ایوی قبله نمود و بکتب می آید و بیشتر بهر سوی که اهل  
 سیرت نمازی کرد و تمام روی زمین سجده است بزم تقیه و حمام و جای انداختن سنگین  
 و جای بزرگ جانوران و وسط راه و جای ماندن و بول و شتران و بالاسه پشت خانه خدا  
 و نماز گزاردن ایوی گور و گوشه تنگ بر این منی عنده است و در مسجد و آید اگر در فعل از وی  
 قدر پیدا می شود در آن نماز بگزارد چه طوطین که وطنی از وی کرده همین تراب است و در نماز  
 هیچ شنی از کلام صحیح نیست چه نماز همین آب و بچه و بکتب و قدرت قرآن باشد و تنها نبوت جاه  
 در نماز بجا جت غرضی می گردان آیه فرود آمد و فضل اعلی الصلوات و الصلواته الی سبطی  
 و قوس الله قانتین مراد بوسطی نماز عصر است و مراد بصلوات سکوت پس را موشدند نمیشود  
 و منی کرده شدند از سخن کردن و نماز قبله در نماز برای مردان است و تصدیق از آن بر

زمان آنحضرت صلوات الله علیه کرد و در سینه او آوازی همچو آواز دگم مسین می بود و از گریه سینه  
 و این دلیل است بلکه اگر سینه در نماز جایز است علی مرتضی اگر نماز بر آنحضرت صلوات الله علیه  
 تنگی فرمودی پس تنگی مبطل نماز نباشد و اگر یک در نماز سلام کردی مبطل است شریف که  
 بجواب نمودی اما سه دختر زینب را در نماز حال بود و نزد سجده می نهاد و نزد قیام بر می ایستاد  
 و این باب در حالت امامت بود و در سخنان او کشف شدن ما و کفر و موم آید پس این نیز مفصل کفایت است

**باب در بیان شتره نمازی**

گذرنده از پیش صلا اگر بدانند که کدام شتره بر روی است تا چهل باب است بهتر باشد او را بگذرند  
 از روی او و در لفظی چهل سال آمده و این شتره بر او خوب پسین پالان شتره بدست  
 جبر حال است تا باید کرد هر چند سبب باشد چه اگر ستری شل موخره حل در پیش او است  
 گذشتن زن و خروس گ قطع نمازش کند و در لفظی آمده که سگ سیاه شیطان باشد  
 گویم مراد بقطع کی ثواب شغل صلا از خود است زنی نماز باید همیشه بگذرد هیچ شی قطع نماز نیست  
 و تا توانی دفع کنی و بعد از شتره اگر کسی از نزد وصلی بگذرد او را دفع کند اگر با نماز متعلقه نماید  
 که شیطان است و در لفظی آمده که قرین است یعنی شیطان هر از انسان و اگر هیچ شتره نیابد  
 همین عصا خود رو برود و در اعصاب بجزر و خط بر زمین کشد باز هیچ زیان نیست هر که از  
 پیش او بگذرد و سوزن حدیث حسن است ز راه اضطرار غیر عیب

شتره

**باب در بیان حث فروقی و نماز**

اختصاص و نماز یعنی عنده است یعنی دست بر تکیه نهادن به ایوانی که در نماز تمام شده  
 اگر پیش بر سر پیش از نماز مغرب آنرا خود در دو سار زمین از سنگیزه حاصل و کند  
 حث راست و دست و اگر ناگزیر باشد یکبار پیش کند تا زن با آن است یا با بجهت است

مگر شیطان را بیوگی شیطان سست از نماز بنده و لذت و خیر دیگر آمده که در آن خود از اتفاتی که آن  
 هلاک شدن است و اگر لا بد باشد پس در نماز تطبیق میکند چون کسی در نماز باشد و نامی بر  
 خود دست آید بنی بکنی راست و پیش خود نیندازد لکن از جنب چپ بیفکند و در لفظی او میر چا  
 آمده عاشره پرده بار یک سخن رنگین نقش از صوف بود که بدان جانب نماز او پیشه بود  
 و تصادیر داشت آنحضرت فرمود صلعم این تمام خود را در و رکن که تعصا و ریش در نماز عارض من  
 می گردد و در لفظی آمده که این خیمه مرا از حضور نماز مشغول کرد و فرمود این قوم با که در نماز  
 نظر باسمان کنند باز مانند وزنگه لبوی ایشان باز گردند و نیست نماز و حضرت طعام و نه در  
 حال دفع انبثان یعنی بول در برابر آنجا که شائب از طرف شیطان است هر که در نماز  
 فاشه بکند تا تواند بکنم آن پروازد

## باب در بیان مساجد

ساختن مسجد با در خانه ما موبه است و همچنین پاکیزه و خوشبودارد دشمن آنها که بت خدا یهود را  
 که گویای نبی بر آن خود را مسجد را گرفتند چون مردی صالح میان ایشان می مرد بر قبرش مسجد  
 میساختند ایشانند برترین خلق لشکر نبوت او بخدا شانه بن امان را گرفتار کرده بیاورد و  
 بستونی از ستونهای مسجد بر بست و در می مشرک بود و این دلیل است بر آنکه نجاست شرک  
 معنوی است نه صوری و در این ربط لا تقرب فی فرمود عمر بن خطاب سال بن ثامت را در مسجد  
 بنظر انکار ملاحظه کرد وی گفت من شعور مسجد می خوانم و در وی بهتر از تو بود یعنی رسول خدا صلعم  
 اگر کسی را بیند که در مسجد ضاله خودی جوید او را باید گفت که این ضاله را خدا بر تو با و نگذاشت  
 مسجد از برای این کار ساخته شده است همچنین هر که خرید و فروخت کند در مسجد او را بگوید که خدا تجارت  
 ترا سودمند کند مسجد مقام جد و دو قود نیست سعد بن معاذ روز خندق خسته شد آنحضرت صلعم  
 برای وی خیمه در مسجد زد تا عیادتش از قریب بفرمایند چنانچه در مسجد بازی می کردند آنحضرت صلعم

حائضه را پنهان کرد. بیبید و کبیزی سیاه نمید و مسجد و ادرست پیش عاقله آمری و سخن کردی  
 افکندن آب و هین در مسجد کنا هست و کف و اش و شن اوست قیامت نیامتا آنکه مردم  
 نازش کنند در مساجد آنحضرت صلعم فرمود من مامور نمیشید مساجد یعنی برافراشتن و  
 و آراستن آن و تعرض نشد. بر آنحضرت صلعم احوال است اوست تا آنکه خس و خاشاکے  
 که مردان مسجد بیرون می افکنند و هر که در مسجد در آید نشیند تا آنکه دو رکعت بگذارد و این  
 توحید مسجد نامند و در پیش دلیل است بر وجوب آن

**باب در صفت نماز**

چون اراده نماز کند وضوی کامل بر آرد و رو قبله شده تکبیر گوید یعنی الله اکبر و آنچه  
 از قرآن آسان شود بخواند و بر کوع رود با طینان چون سر برود راست بایستد سجده  
 کند با طینت و بر نشیند بعد از سجده با طینان و سجده دیگر همان طینان بجا آورد و دست  
 نماز این چنین بکند و در لفظی قیام با طینان آمده و در لفظ دیگر اوصاف صحتی صحیح العظام  
 و اید شده و در روایتی دیگر آمده که تمامست نماز هیچ یک از شتا تا آنکه وضوی کامل بکند چنانکه  
 او تعالی امر کرده است پس تکبیر گوید و حمد کند یعنی سوؤ فاتحه بخواند و ثنا گوید و اگر قرآن چهار  
 داشته باشد بخواند و رنم و تکبیر و تملیل گوید و در لفظی آمده که اسم القرآن و آنچه خدا خواهد  
 بخواند و در لفظ دیگر آمده که باز آنچه تو خواهی بخوان یعنی از قرآن بر زبان عربی از هر چه خواهی  
 خواهی بخوانی جناب رسالت صلعم نزد تکبیر هر دو دست برابر هر دو در دست برداشته و نزد  
 کوع هر دو دست را برابر هر دو زانو مکن کردی یعنی قرادوی و نیت را و در ناسختمی یعنی تا بگو  
 و برابر نشیند با گردن و نیز در نفس استوی می استاد تا آنکه هر بند استخوان بجای خویش آید  
 و در سجده هر دو دست بر زمین می نهاد و آنها انمی گسترانید و نه هر دو را قبض کنی که در  
 انگشتان هر دو یکا سوی قبله می کرد و بر دو رکعت که از برای تشدید است بر پایی سپ



خوانند و در لفظی وارد شده که کفایت نمی کند نمازی که در آن احد الکتاب بخوانند. دوم شهادت  
 شهادی خوانند در پس امام خود این کار نکنید مگر فاتحه الکتاب که آید. بیست نماز  
 کسی را که آنرا بخواند و آید که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا نماز می خواند و تسبیح و الحمد  
 قرائت و آخر آن نمی خوانند و در لفظی زیاد کرده که جبر میسمله نمی نمودند و در حدیث روایت  
 و ادوات و که پنهان می گفتند و برینست حمل نفی نفییم شکر گفته نماز را در دم در پس ابرو  
 پس جمله خواند پسر فاتحه و چون تا اول الضالین رسید آمین گفت و نزد حجه و قیام از جوی آب  
 لنگه لنگه گفت و بعد از سلام گفت سوگند بکعبه جان من روست اوست من این شبه شهادت  
 دیگر از پهل خدا صلعم و فرمود چون فاتحه خواند لبه گوید که ایله کی از آیات فاتحه است  
 و بن و فوس سب بر ابوبکر بره و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که چون از قرات ام القرآن فارغ شدی  
 آواز و آیین بر دهنی سبیه آمد و گفت من نمی توانم که از قرآن چیزی بگیرم از آنچه کفایت کند  
 الزان باید سوخت فرمود بگو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة  
 الا بالله العلی العظیم و در نظر و عصر در دو رکعت اولی فاتحه و در دو سجده و در حیا ما سماع آتی که  
 و کس ولی او را در نظر و در دو رکعت پسین همین فاتحه بخواند پس ابو سعید خدری گفت ملازم یکبار  
 قیام نبوت را در نظر و عصر پس در دو رکعت نخستین ما پیشین بقدر المسزلی السجده بخواند و در دو رکعت  
 نصف آن قرات میفرمود و در دو رکعت اول عصر بر مقدار دو رکعت پسین ظهر بخواند و نیمه آن  
 در دو رکعت عصر بخواند از همین نمله اقول و عصر را تخفیف می فرمود و در مغرب تفصل  
 می خواند یعنی از قرات تا آخر قرآن و در شتا و وسط فصل در دو سجده طلال آن ابو هریره گوید بمان  
 نمرود در پس حسی اشبه تر بنا نبوت ازین شخص و هم در مغرب سه طوره بخواند و در نماز صبح دو  
 حصه سجده و اول است خواند آن سه سجده همیشه مجید میکرد. هیچ آیت است در نماز نبوت  
 که نزدش سوال می کردند آیت عذاب یا آنچه از آن بهتر ندیند و فرمود من نمی آورده ام از آنچه  
 قرآن را در رکوع و سجده خوانم. رکوع عظیم رب و در سجده اجتهاد در دعا بکنید که در خود و حاجت



و در کعبه و سجده صحابك اللطيف بنا و محمد بن اللطيف اعظمي بسيار مي گفت و نزد اولاده  
 نماز تكبير مي بر آورد و همچنين فرمود كه مي گفت سمع الله لمن حمده و نه انه سميع الا ان نورنا  
 و لك الحمد و وي تا علم است پست تكبير گويد ان سجد مي فرست و نزد و منع راس الا ان هم تكبير  
 مي بر آرد و بآنكليه گويد ان سجد مي فرست و نزد و بر آشتن به الا ان تكبير مي بر آرد و در عهده  
 در تمام نماز همچنين مي كرد و بسيك از او كه است بجا داشتستن بر مي خاست تكبير مي گفت و در  
 روايتي آمده كه نزد و منع راس ان كه كعبه اين دعا مي خواند اللهم صل بنا لك الحمد صل اللهم  
 صل على الارض الخ و فرموده كه ما موسم با نكته سجد كنم بر پشت آفتوان ربي به و به دست شريف انما  
 بسوي بينه كرد و بر هر دو دست و هر دو زانو و اطراف قد بين و در نماز ميان هر دو دست  
 خود فرجه مي گذاشت تا آنكه ميان البطين شريف نمايان گيشت و لفتي چون سجد كنم هر دو دست  
 بر زمين نهى و هر دو پا را بر زانو و يك دست و يك پا را بر زانو و دست و پا را بر زانو و دست و پا را  
 سجده نماز فرمود و چنانكه زانو است سه نماز گزار يعني در حالت مرض و آسيان به دو سجده مي گفت  
 اللهم اعظم لي و ارحمني و اهدني و عافني و ادرقني مالك بن حويرث و ديده كه آنحضرت صلعم  
 نماز مي گزارد و در وتر نماز بر پنجاست تا آنكه مستوي نشست و قعود و اين اجل است حضرت گويزد واه البخار  
 و بايكاه بعد از آن جمع قنوت كرد و برخي از عرب بدعا نموده است از آن كه او و لفظي ديگر آمده كه لم ينزل و صبح قنوت  
 مي نسرود تا آنكه دريا بگذاشت و آمده كه قنوت نمي كرد مگر در يك قومي را دعائي از يار قنوت  
 دعائي نمود سعد بن طارق گفته بر ر گفته شما پيچ آنحضرت صلعم و ابني با و بر و شما ان  
 سجد نماز گزارده ايد و فجر قنوت مي خواند نگفت اي پسر ك من خدا نشاست يعني تكلمت  
 بران حسن بن علي عايها السلام گفته آموخت مرا ز اول خدا صلعم كه چنين كه آرد و قنوت و تر  
 مي گفته باشم اللهم اهدني في حين هديت الخ و رواه احمد بن نسائي و اخبرني و صلى الله على النبي و آله  
 و آله بن عباس ادعا آموخت كه در قنوت صبح گويد و آن هيمن دعائي است كه در است و نشسته و نشسته  
 و فرمود چون يكه از شما سجد كن و پنجه شتر نشيند بلكه هر دو دست ميشناسند از هر دو كيه بر زمين نهاد



لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله العجل وهو على كل شئ قدير  
 اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ولا يتفع ذا الجح منك الجحد ودر پس هر نماز  
 تعوذ میگردانند الفاتحه اللهم اني اعوذ بك من الخجل واعوذ بك من الجبن واصفيك  
 من ان ارد الى اذذل العمر واعوذ بك من فتنه الدنيا واعوذ بك من عدو القبر  
 لفظ در تحمیل قبل از خمیج نماز و بعد از هر دو سه تنه و آنگاه از انصرف از نماز سه بار  
 استغفر الله اغفر لي يا ربنا و دعا خواند اللهم انت السلام ومنك السلام تباركت يا  
 ذا الجلال والاكرام وفرموده كه تسبیح كند در پس هر نماز سی و سه بار و حمد گوید سی و سه بار  
 تسبیح بر آرد سی و سه بار و این نود و نه مرتبه شد و از برای تمامه لا اله الا الله وحده  
 لا شريك له له الملك وله العجل وهو على كل شئ قدير گویند بخشیده شود و خطای او اگر چه  
 بزرگ بود و یا باشد یعنی در کثرت و در روایتی تسبیح سی و چهار بار آمده و معاون جنیل را فرمود  
 وصیت می کند ترا که ترک نکنی پس هر نماز آنکه گوئی این دعا را اللهم اعنی علی ذكرك و شكرك  
 و حسن عبادتك و آید كه هر كه بخواند آیه الكسرى در پس هر نماز فرض منگند او را از دخول  
 جنت مگرموت و طهرانی نقل هوالله احد نیز زیاد کرده و فرمود نماز گزار باید چنانکه دید شما را که  
 می گزارم و بگزارد آنرا استاده و اگر نتوانی نشسته و اگر این هم نتوانی بر سهیل و در اشاره بکن  
 بیارتی بر و ساده نماز کرده بود آنرا بیفکند و فرمود نماز کن بر زمین اگر بتوانی و نه اشارتی  
 بکن و سجود را بپست تر از رکوع گردان و این موقوف است بر جابر

## باب در بیان سجد سه وقت تلاوت و شکر

آنحضرت صلی نماز ظهر با مردم گزارد و بر دو رکعت اولی نشست و برخاست مردم هم برخاستند  
 تا آنکه نماز تمام کرد و منتظر تسلیم ماند تا تسبیح گفت و حال آنکه جالس است پس در سجده پیشین از  
 سلام کرد و از سلام داد و در روایتی آمده که در هر سجده تسبیح بر آورد و جالس بود و مردم همراه وی

بجای جلوس فراموش شده سجده کردن و یک بار دیگر برو رکعت از نظر یا حضرت سلام دلو و نوز و چوبی که در پیشگاه  
 مسجد بود بایستاد و دست خود بر آن چوب نهاد و قوم او بگریه و زاری و ناله از استیختن نگریدند و سراج و سراج بر آن  
 صحابه گفتند مگر نماز کوتاه شد مگر بچیه او را زد و الی دین می گفتند گفت ای رسول خدا فراموش کردی  
 یا نماز کوتاه شد فرمود نه فراموش کردم ، نه نماز قصر گریه گفت آری فراموش کردی پس  
 دو رکعت دیگر بجای آورد و سلام داد و تکبیر بر آورد و مثل سجده خود سجده کرد و یاد از ترازان تپیر سر  
 برداشت و تکبیر گفت در روایتی زیاده کرده که این نماز نماز عصر بود و در لفظی آمده که فرمود  
 ذوالیبدین راست می گوید صحابه با شارت گفتند آری و این صحیحین است لکن بلفظ  
 فقاهلی او در روایتی آمده که سجده کرد تا آنکه حق تعالی استیغاثش کرد و یک بار  
 نماز کرد با مردم و سهو نمود پس دو سجده بر آورد و تشهد نمود و سلام داد و فرمود چون شاک کند  
 یکی از شما در نماز و نداند که سه رکعت گزارده است یا چهار شاک را بیندازد و بر یقین بنا نهاند  
 دو سجده کند پیش از سلام اگر پنج رکعت گزارده است نماز را شفع کنند و اگر تمام گزارده است  
 ترغیم شیطان باشد یک بار آنحضرت نماز کرد چون سلام داد گفتند ای رسول خدا در نماز  
 چیزی نوید یا آمده است فرمود چیست گفتند چنین و چنان گزاردی پس پاسخ داد بی سجد و رو بقبله  
 شد و دو سجده نمود و سلام داد و فرمود اگر در نماز چیزی حادث می شد شما بدان خبری کرد  
 و لکن من بشم مثل شما و فراموش می کنم چنانکه فراموش می کنید شما چون نسیان  
 کنم یاد و ماندم را چون یکی از شما در نماز شاک کند باید که سحر سے صواب کند و نماز را  
 بر آن تمام نماید پیروی کند و در لفظ آمده تمام کند نماز را و سلام دهد باز سجده نماید و دو  
 سجده سهو کرد آنحضرت صلوات الله علیه از سلام و کلام و در صورت شاک دو سجده بعد از سلام نماید  
 و هر که بر غیر از شاک بعد از دو رکعت پس اگر راست استاده است ماند و سجده کند و دو سجده  
 نماید و اگر راست نه استاده نشیند نیست سهو کرد فرمود نیست سهو بر کسی که در پس  
 امام است پس اگر سهو کرد امام بروی و بر کسی که در پس است سهو نیست و هر سهو را دو سجده است

بعد از سلام تسبیح و کردن صحابه همراه جناب نبوت در سوواد السماء انشققت و اقرار ابن عباس  
گفته نیست سووای از عزائم سجود و لکن آنحضرت ما دیدم که در آن سجده کرد و همچنین سجده کرد در  
سوره نجم و در روایتی آمده که سجده نکرد در آن و فرمود مفضل شد سووای سجده هر که سجده نکند  
در آن بخواند آنرا گفته ای مردم ما می گذریم بسجود پس هر که سجده کرد خوب کرد و هر که نکرد بد  
گنا نیست و در لفظی آمده که فرض نکرده است خدا سجده را و اگر خواهد بکند آنرا گفته آنحضرت با  
قرآن می خواند چون بسجده گذشته تکبیر گفته و سجده ننوده ما هم سجده می کردیم و چون امر  
مسرت انگیز آمدی در سجده شکر افتادے یکبار سجده دراز کرد و بعد سر برداشت  
گفت نزد من جبریل آمد و بشارت داد پس خدا را سجده شکر کردم بلکه مرتضیٰ خیر اسلام  
اهل بین آنحضرت صلوات نوشته بود چون آن خط بخواند در سجده افتاد گویم درین سجود  
طهارت شرط نیست

### باب در بیان نماز تطوع

ربیع گفته آنحضرت صلوات فرمود بخواند گفت مرا نقت ششاد جنب می خواهم فرمود جزین چیزیکه  
میخوانی گفت نه همین می خواهم فرمود اعانت کن مرا بر نفس خود بکثرت سجود گویم حل این سجده بر  
نماز تطوع کما ینبئ نیست بلکه نماز سجود هم کی عبادت است تقاضای همین حدیث و با دلا دیگر و اما نماز  
تطوع پس ابن عمر در رکعت از آنحضرت صلوات یاد گرفت دو رکعت قبل از ظهر و دو بعد از و دو بعد از عصر  
و خانه خودش و دو بعد از عشاء درون خانه و دو پیش از صبح و در روایتی دو بعد از جمعه و خانه خوش  
و آمده که چون نماز تطوع شدی نماز نمی گزارد و اگر دو رکعت خفیف و در لفظی ترک نماید چهار رکعت  
پیش از ظهر و دو پیش از صبح و نبود بر هیچ شی از لوافل سخت تر و قهه از دو رکعت صحیح و فرمود دو  
نخبر بهتر از دنیا و ما فیهاست و فرمود هر که بگذارد دو از ده رکعت در یک شب روز ساخته شود بسبب  
آن از برای و خانه در جنب و در روایتی لفظ تطوع یاد کرده چهار پیش از ظهر و دو بعد از

مغرب و دو بعد از عشا و دو پیش از صبح نشان داده و فرمود هر که محافظت کند بر چهار رکعت  
 قبل از نظر و چهار رکعت بعد آن حرام کند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ و فرمود رحم کند خدا  
 مردی را که بگذارد چهار رکعت قبل از عصر و دو بار گفت نماز گزارید پیش از مغرب و در کت  
 سوم گفت هر که خوابد تا این بنا بر کراهت است گفت از آنکه مردم آنرا سنت گیرند و خودش  
 قبل از مغرب دو رکعت گزارده آنس گفت ما دو رکعت بعد از غروب بنشین میگردیم و  
 آنحضرت ما را می دید پس نماز را امر میکرد بدان و نه نهی مینمود از آن و تخفیف میکرد آنحضرت صلعم  
 در دو رکعت پیش از صبح تا آنکه عاقبت میگفت که اسم الکتاب بهم خوانده یا غیره و آن هر دو رکعت  
 قبل با ایها الکافرون و قل هو الله میخواند و بعدش بر جانب دست راست دراز میشد و بدان  
 امر میکرد و میفرمود نماز شب دو گان و دو گان است و چون یکی صبح را رسید یک رکعت گزارد  
 تا این نماز و ترسازد و در روایتی آمده که نماز روز و شب هر دو شنی شنی است کسی گفته این  
 روایت خطاست و فرمود آنفضل نماز بعد از نصفه نماز شب است و در ترحم است بر هر مسلمان  
 و هر که خوابد پنج رکعت در هر که خوابد بگذارد و هر که خوابد یک رکعت در هر که بگذارد و این موقوف است  
 بر ابی ایوب علی رضی گفته و در ترحم است همچو هیئت نماز مکتوبه و لکن سنت است که رسول خدا آنرا  
 مسنون ساخته و یک با جناب نبوت در راه رمضان قیام کرد تا شب صحابش این تعظ  
 حضرتش بردند بر آمد و فرمود رسیدیم اذان که مبادا بر شما نوشته شود و گفت خدا شمارا در  
 کرده است نماز یک بهتر است از شتران سرخ رنگ گفتند که نام نماز فرمود و در بیان نماز عشا تا طلوع  
 فجر و در ترحم است هر که در ترک نماز از نیت عاقبت گوید زیاد و نیکو در رسول خدا صلعم در رمضان نه  
 در غیر آن بر یاد ده رکعت چهار رکعت میگذارد از حسن و طول آن هیچ پرسش باز چهار رکعت میکرد  
 از حسن و درازی آن سوال کن پسر سه رکعت میگذارد تا شسته گوید بر من گفته بگر پیش از این پیش  
 گفت علی علیه السلام چشم من بنیاید و در نماز و در روایتی آمده که دو رکعت در شب میگذارد بلکه پنج رکعت و در یک  
 دو رکعت فجر میگذارد و نویسنده رکعت شده در روایت دیگر آمده که میگذارد و در شب نیز سه رکعت میگذارد و در

نخستین کسی که گفت که در قرآن در روز شب در میان ما آنکه نماند شد و تراوردی محمد و عبد الله بن  
 عمرو بن عباس آنکه توش فلان سباش که شب بنام قیام میار پس از آنکه یک نمود و فرمود  
 در بگزارید ای اهل قرآن چه که خدا ترست و دوست میدار و در راه فرود و آخر نماز شب نمود  
 و تر کرد انید و نیست و در تر و در یک شب و در تر سیم اسم دبان الا علی و قلی ایاها العاکف  
 و قل هو الله فی خواند و سلام می داد و کرد را آخر آنها و در روایتی آمده که هر سورت در هر یک است  
 می خواند و در که به آخر قل هو الله و مع ذلک قین قرات میا و فرمود و تر گزاید پیش از آن  
 صبح کنی و هر که صبح در یافت و در تر کرد او را و تر نیست و هر که صحت از و تر یا فراموش کرد آنرا  
 با یک تپان یاد آید بگزار و هر که تیر سزا صدم قیام و آخر شب وی و تر کند و اول آن و هر که  
 طبع قیام و آخر لیل است وی و پایان شب بجا آید چه نماز آخر شب باشد دست و این است  
 و چون صبح نمایان شد همه نماز شب و در تر رفت پس و تر پیش از صبح میاید گزارد و بود حضرت  
 که نماز چاشت چهار رکعت میگزارد وی افزود آنچه خدای خواست و در لفظی دیگر آمده بر سینه  
 نماند که آید رسول خدا صلا نماز چاشت می گزارد گفت دیگر آنکه از نسیب آید یعنی از سفر گفت  
 ندیدم نماز حضرت را که گاهی سه رکعتی گزارده باشد و لکن من این را می گزارم و فرمود نماز امین  
 وی است که کجی بیشتر از گزارند و هر که و از ده رکعت نخی بگزارد ساخته شود از برای او قصر  
 در جنت عاگت گوید آنحضرت مسلم بخاند ام آرد و پشت رکعت چاشت بگزارد

**باب در بیان نماز جماعت است**

آنحضرت مسلم فرمود نماز جماعت افضل است از نماز فدیة و وقت و در وجه و در لفظی سبب و پنج  
 جز و گفت سو کند یک سید بیان من در و در است او است آنگاه کردم که امر کنم جمیع میزم و امر نایم  
 نمازه اذان گفته شود از این طرف خطم کنم مردی را که است مردم کند و بیایم آن مردان را که حاضر  
 نماز نمیشوند و خانها را ایشان لبوزم سو کند یک یک جان من در دست او است اگر کسی بداند که

وی استخوان فریبی یا بر یاد و چشم بخت اوی افتد حاضرش گردد و در آن تر نماز بار بریناقتان  
 نماز عشا و نماز صبح است و اگر یزاند که درین هر دو وصیت بیاید آنرا بسین یا بمقتصد مروی میباشد  
 آمد و گفت ای رسول خدا هرا تا فریست که تا سهیم باشد او رخصت داد و چون آن مرثیت  
 داد او را بخواند و گفت ندای نمازی شغوی گفت آری فرمود حاضر شود هر که نداشتند و  
 نیامد او را نماز نیست مگر از عذر و راجع وقت اوست بر این عباس آنحضرت صلوات الله علیه فرمود  
 و مراد بود که نماز نکردن ایشان را بخواند هر دو را آوردند شاهانهای ایشان می فرمودند  
 چرا ما نماز نکردید گفتند بخانه نویسی گزارده ایم فرمود این چنین گفتی چون در منزل خود گزارده  
 و باز امام را دریا بیاید که هنوز گزارده است همراه او گزارید که این نماز شما را نافه است امام از آن  
 همین است که اقله ای او گفت پس و سیکه تکبیر گوید تکبیر گوید و تکبیر گوید شما هم تکبیر گوید و چون کعبه کند  
 رکوع نماید شما رکوع کنید و چون سجده کنید چون الله جل و اذین شاکر بنی الامم الهمم الهمم  
 و در رکعتی دلک الهمم آمده و چون بسجده رود شما هم سجده کنید و سجده نکنید تا آنکه امام سجده کند  
 چون استاد و نماز گزاردا استاده گزارید و چون نشسته گزارد نشسته گزارید و این حکم اخیر است  
 صحابه در صفون نماز کردند فرمود پیشتر آید یعنی در صف اول بایستید و من اقله کنید و آنکه  
 بعد از شما هستند مؤتمن شوند شما یک بار سجده کوچک گفت و در آن نماز کرد مردم آمدند و نماز پیش  
 نماز کردند فرمود افضل نماز مرد در خانه اوست مگر مکتوبه معاذ و نماز عشا درازی کرده بود فرمود  
 می فرماید که گفته انگیز شوی چون مردم لا است کنی و النمس و سبطهم و اقرأوا لللیل بخوان  
 در حالت مرض با مردم نماز کرد و بر دست چپ ایو بگردانده نشست خودش با مردم نشسته یکبار  
 و ایو بگردانده بود و افتاد بجانب نبوت می کرد و مردم مقتدی ایو بگردانده و فرمود چون امام  
 شود کسی از شما مردم تخفیف کند در نماز که در ایشان ضعیف و کسیر و ضعیف و محتاج است اند  
 و چون تنها گزارد و چنانکه خواهد گزارد و فرمودند حضور نماز کی اذان گوید و آنکه قرآن بیشتر بود  
 دارد امامت نماید چنانچه عمر بن سلمه را که شش یا هفت ساله بود و قرآن زیاده تر یاد داشت



مقدم کردند و فرمود ما مست کند قوم را قرائت ایشان از برای کتاب خدا و اگر بگنجان در قرات  
 برابر باشد علم ایشان بسنت و اگر درست برابر اند اقدم ایشان در هجرت و اگر در هجرت یکسان  
 ویرینه ترین قوم و در اسلام و در روایتی کلان ترین درست و اوست نکند مردود در تمام سلطنت  
 دیگر فرزندین در خانه او بر کمر نهاده او گر باذن وی و آیه که ما مست نکند زن مرد را و بویه نشین  
 مهاجر را و فاجر مؤمن را اما اسنادش و اهی است و فرمود پیوسته کنید صفها را و تر و یکی کنید  
 میان آنها و برابر و دیگر در بهترین صفون مردان صف اول است و شتر آنها نصف  
 آخر و بهترین صفهای زنان صف آخر است و بدترین آنها نصف اول ابن عباس شیخ ابو  
 نماز گزارد و بر پسر او ابی تاد جناب نبوت سرش گرفته اند پس پشت او بجانب دست راست  
 خود بگردانید آنس گفته آنحضرت نماز کردن و تیمی در پس او است و میم و مادیم ام سلمه در پس  
 ابی تاد و ابو بکره آنحضرت را در رکوع دریافت پیش از آنکه بصفت رسد بر کعب رفت و در رکوع تا  
 صف رسد این معنی و حضرت وی مذکور شد فرمود زیاد و کند خدا حرص ترا و عود کن و در  
 لفظی آمده رکوع کرد جدا از صف و تا صفت خرا سید و سکی را و دیگر که تنها پس صفت نماز میکند او را  
 با عاده نماز فرمود و نیز گفته اند نیست نماز نفرود در پس صفت نماز آنکه در ایام هجرت ایشان یکشد  
 مردی را بسوی خویش و فرمود چون بنویس یا قاست را بر و دید بسوی نماز و یا شد بر شما آرام و  
 گرانباری و ندید هر چه یا بید بگزارید و آنچه فوت شد آنرا تمام کنید نماز مرد با مردانکی است  
 از تنها نماز او و نمازش بود و آن کی است از نماز او با یکس و چند آنکه بیشتر باشد حسب  
 بسوی خدا عزوجل آم و رقه را فرمود که ما است اهل خانه خود کرده باشد گویم اما است زمان در وسط  
 صفت است و این ام مکتوم ما بینا را خلیفه خود در ردینه کرد تا ما است مردم کند و فرمود نماز  
 کنید بر قائل لا اله الا الله و بگزارید پس قائل او اما شدش ضعیف است هر که نماز را بیاید  
 امام بر جای خود دست باید که جهان کند که امام میکند و لکن این خبر نیز ضعیف است

نخستین بار که نماز فرض شد و رکعت بود یعنی در سفر و حضر نماز سفر همچنان معتبر ماند  
 و نماز حضر تمام شد یعنی چهار رکعت گردید و در لفظی آمده که لپتر سبوت که رسول خدا هیچ سار  
 رکعت فرض شد و مقر رانده نماز سفر چال اول مگر مغرب که و تر نه راست و مگر صبح که قرات  
 در آن دراز باشد چنانکه نبوت و فرجه قصر کردی و هم اتامم و روزه گرفتی و هم افطار کردی و این  
 خبر معلول است و محفوظ است که فعل عاقبت است لهذا میگفت که برین شاق نیست یعنی  
 اتامم رباعی و در خبر است که خدا دوست میدارد ایان شخص خویش را چنانکه ایان معصیت  
 خود را کرده میدارد و در لفظی آمده چنانکه دوست میدارد ایان عرازم خود را آنحضرت چون سبت  
 سه میل یا سه فرسخ برآمدی و دو رکعت میگزارد گویم میل ایض منتهای ملاحظه را گویند فرسخ  
 سه میل باشد آنس گوید یا آنحضرت صلعم از مدینه بسوی مکه برآمدیم پس همین دو رکعت میگزارد  
 تا برین بگشتیم و این عباس گفته است که آنحضرت نوزده روز و یکه قصر می کرد نماز را  
 و در لفظی سفده روز و در روایتی نوزده روز و در لفظی بیجده روز هم آمده جا بر گوید و در بولت  
 روز است که نماز را قصر میفرمود و در حصول این خبر اختلاف است عادت شریف نبوت  
 آن بود که چون پیش از نین شمس رحلت کردی ظهر را تا وقت عصر تاخیر فرمودی و فرود آمده  
 میان هر دو نماز جمع کردی و اگر نین شمس پیش از استحال بودی نماز ظهر گزارده سوار شدی  
 و در لفظی آمده که ظهر هر دو میگزارد پسر سوامی شد و در روایتی باین لفظ است که چون در سفر  
 بودی و آفتاب زایل شد ظهر و عصر هر را بگزاردی باز کوچ کردی و در بولک ظهر و عصر را یکجا  
 و مغرب و عشا را یکجا بگزاردی و آمده که قصر نکنید نماز را در کمتر از چهار برد از یک تا عصفان گویم  
 بریدشان زده فرسخ را گویند و این خبر را اسناد ضعیف است و صحیح وقت اوست بر این عباس  
 و فرمود بهترین است من کسانی اند که چون بدکنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر نمایند  
 اخطا کنند و این اسناد نیز ضعیف است عثمان بن عیین را ابو سیور و آنحضرت را از نماز پسر  
 فرمود استاده بگزارد اگر نتوانی نشسته کن و اگر نتوانی بر چپو کن آنحضرت بیاری را عیادت

کرد و دید که نماز بر وساده می گزارده آنرا بیگنند و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی و در آن اشاره کن  
و سجده را فرود تراز کرکوع ساز و خودش را صلوات عانت و دید که چهار زانو نشسته نماز می کند حاکم  
این حدیث را تصحیح کرده

## باب در بیان نماز جمعه

آنحضرت بر چه بهاسه سبب ارشاد کرد که تو مها از ترک جماعت باز آینه و نینه نداری اما سے  
ایشان مهر کند و از آن فلان گردند صحابه با آنحضرت نماز جمعه گزارده بر میگردد و بند و دیوار را  
را سایه نبود که بران سایه گیرند و در لفظ آمده که جمعه میگردیم با او نیز زوال چشم باز بکشیم  
جویان سایه سبیل بن سعد گویند بودیم که قیلو لکنیم و طعام چاشت خوردیم مگر بعد از جمعه و بعد  
رسالت آنحضرت خطبه بخواند استاده درین میان کاروانه از تمام آمد مردم بدین آشن  
همین روز و ده کس بجای خود ماندند و فرمود هر که گیتی از نماز جمعه و جز آن دریافت باید که کیا  
رکعت دیگر بران بیفزاید و نمازش تمام شد در این منزل تومیست و خطبه استاده خواند  
باز بنشستی پسر استادی و استاد خطبه دیگر خواند سه جا برگفت هر که ترا خبر دید که نشسته خطبه  
می خواند وی دروغ گفته و چون خطبه خواندی هر دو چشم او سرخ گشتی و آوازش بلند گردید  
خوشتر سخت شدی تا آنکه گویا از لشکری میترساند و میگفت صبح که و مساکه و تفریر و احکام  
فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدای محمد و شر الاصل محمد ثانیاً و کل  
بدعتاً ضلالة رواه مسلم و این کلیه بر اطلاق خودست مخصوص البعض نیست و در روایت  
که در خطبه جمعه حمد و شتای خدا گفته و بر اثر آن کلمات مذکور فرمودی و آوازش بلند شده است  
و در روایتی این عبارت افزوده من یهدی الله فلا مضل له و من یضلل الله فلا هاد  
له و نسائی کل ضلالة فی النار زیاده کرده عمار بن یاسر شنید که آنحضرت فرمود و طول نماز  
و قصر خطبه او علامت فیمابا دوست و ام سبب است و سوزنق از زبان جناب رسالت مسلم یاد کرده

چه هر جمعه بر بنبرند خطبه این سوره را بخوانند و هر که سخن کند روز جمعه و امام خطبه می خواند وی بخیر خیزد  
 که کتابها بر پشت خود برسد و هر که او را گوید خاموش باش و بر او جمعه بود و در سواتی آن  
 چون یا خود را روز آویند خاموش باش گفته و امام خطبه می خواند پس حرکت لغو کردی کی  
 روز جمعه درآمد و جناب نبوت صلعم خطبه می خواند فرمود نماز گزار دی یعنی دو رکعت تحیت گفت  
 ز فرمود در شیوه و در رعیت بزار و این متفق علیست از حدیث جابر و دال است بر وجوب  
 این نماز گوید حال خطبه باش و آنحضرت صلعم در نماز جمعه سوره جمعه و سوره منافقون بخواند  
 و هم در آن و در نماز عیدین سبح اسم و هل اتی قنوت میکند و یک بار که نماز عید گزارد و جمعه  
 خصت فرمود و گفت هر که خواهد گزارد و فرمود هر که جمعه گزارد چهار رکعت بعد آن بجا آورد و اول  
 وحی کرد از وصل نماز بنماز تا آنکه سخن گوید یا بیرون آید و هر که غسل بر آرد و جمعه را بیاید و آنچه  
 در مقدمه است نماز گزارد و خاموش نشیند تا آنکه امام از خطبه فارغ شود پست همراه او نماز  
 آویند بجا آورد و بخشیده شود او را آنچه میان او و میان جمعه دیگرست و سه روز زیاده بر آن  
 آنحضرت صلعم ذکر و جمعه کرد و گفت در آن روز ساعتی هست موافق نمیشود آنرا هیچ بندگی  
 در حالیکه استاده نماز میگزارد و از خدا چیزی نمیخواهد مگر آنکه میدهد خدا او را آنچه جزو در لفظ آید  
 که اشارت کرد بدست خود تا آنکه این ساعت خفیفست ابو بروه آنحضرت صلعم شنید  
 که فرمود این ساعت در میان جلوس امام تا قضای نمازست و لکن راجع وقت است بر ابو بروه  
 و در روایت دیگر آمده که در میان نماز عصر تا غروب آفتابست حافظ این حج گوید اختلاف  
 کرده اند درین ساعت بر زیاده از چهل قول که در شرح بخاری یعنی فتح الباری املاش کرده ام  
 گویم تمامه این احوال در مسک احتتام شرح بلوغ المرام مذکورست و این روایت که در هر چهل  
 که پس زیاده از آن جمعه باشد بر سنت بر آن گذشته است و این روایت را بلکه حکم نماز جمعه همان  
 حکم نماز است آنچه گذارست در هر تفسیر و تطبیق جز احتجاب خطبه در دیگر نماز نیست و عادت شریف  
 نبوت آن بود که در جمعه آنرا بر آنست و مومنات استغفار کردی و بعضی آیات قرآن از بر آن

از کبر مردم در خطبه انبی و فرمودی جمعه حق واجب است بر منبر علم و جماعت کبر بر چهار کس بنده  
 اوزن شود که دیگر و بیار گویم و اگر بیاید جماعت نه ای جمعه را تنها هم میتوان از او و لکن لا اقل دو کس  
 می یابند تا این نماز برپا شود و فرموده است بعد از آنکه فرمودندش خفیف است و چون آنحضرت  
 بر منبر برآمدی مردم روی خود سوی او میکردند و روی بر چوپیستی یا بر کمان تکلیف دهه می استاد

## باب در بیان نماز خفوف

این نماز بر چند وجه آمده از جمله روایت صحیح بن خوات است که طائفه با آنحضرت صلعم  
 نماز گزار دو طائفه دیگر و بردی دشمنان مانده پس با هم ایستادند یک رکعت بگزارند و همچنین  
 استاده مانده و آنها نماز خود تمام کردند و برگشته پیش دشمنان صف بستند گروه دیگر آمد با ایشان  
 نیز یک رکعت باقی ادا کردند و نشسته ماند تا آنچه آنها نماز خود تمام نمودند پس سلام داد و با ایشان  
 و این دو پیچ عیدت در روز ذات القریع بود و در غزوه نجد صحابه با آنحضرت صلعم در برابر دشمن  
 صف آرگشته آنحضرت با ایشان نماز استاد گردید و بی با آنحضرت صلعم نماز گزارند و گروه دیگر  
 روی بر دشمن آورد آنحضرت صلعم یک رکوع باد و سجده کرد و باز این گروه بجا که طائفه اول است  
 که نماز نکردند برگشت و آنها آمدند پس با ایشان نیز یک رکعت باد و سجده بگزارند پس سلام داد  
 و هر واحد از آنها برخاسته یک رکعت باد و دو سجده از برای خود بجا آورد و اول لفظ سلم بود  
 و این لفظ بخاری است از روایت ابن عمر و جابر گفته حاضر شد هم همراه جناب رسالت صلعم  
 نماز خفوف را پس دو صف بستیم صفی خلف رسول خدا و عدد میان ما و میان قبله است آنحضرت  
 بیکگفت ما هم اندک بگفتیم پس رکوع کرد ما هم نیز رکوع نمودیم باز سر از رکوع برداشتند و ما هم نیز  
 سر از رکوع برداشتیم باز سجده فرودت و صفی که متصل او بود هم سجده کرد و صف مؤخر در نخند  
 استاده ماند چون سجده تمام کرد و صف متصل بخاسته احدیث و در روایتی آمده که سجده نمود  
 سجده نمود همراه او صف اول و چون برخاستند صف دوم سجده کرد و متاخر شد صف اول

و مستقدم گردید صفت ثانی و در آخر این روایت آمده که سلام داد آنحضرت صلعم و سلام دادیم با بگفتان و این نزد مسلم است و در لفظ وارد شده که این نماز در عسکان بود و در خبر جا بار آمده که بایک طائفه از اصحاب خویش دو رکعت بگزارد پسر سلام داد باز دو رکعت با گروه دیگر بجای آورد در سلام داد و در حدیث حدیقه آمده که بایک گروه یک رکعت و با گروه دیگر یک رکعت دیگر بگزارد این هر دو طائفه رکعت دیگر خود قضایا کردند یعنی کتاب رکعت واحد نمودند و این حدیث که نماز خون یک رکعت است بر هر وجه که باشد ضعیف الالبان است همچنین حدیث دیگر که نیست سهو در نماز خوف

باب در بیان نماز هر دو عید

فرمود نظر آن روز است که مردم افطار کنند و خجی آن روز که قربانی نمایند شورا سه چند آنند و گویای دادند که در روز ماه را دیده اند آنحضرت صلعم صحی با امر کرد که روز بکشاید و در صبح با بیعیگاه روند و نسیفت روز فطر تا آنکه چند خربامی خود و در آن لفظ آمده که فطر یعنی طاق می خورد و در روایتی وارد شده که بیرون نمی آید و روز فطر تا آنکه چیزی نخورد و تخیور در روز قربان آنکه نماز بگزارد و امر فرمود بهر آوردن زنان بالغ و دختران و پیشیزه و حائضان در هر دو عید تا در خیر و دعای مسلمانان حاضر کردند و حائضان از مسئله کنایه دیگرند آنحضرت صلعم و ابو بکر و عمر شناسیدین را پیش از خطبه می گزارند تمهیل و بعد آن سازی و دیگر نمی کردند و این ساز را بلا اذان و اقامت گزارده و چون از عید بمنزل برگشته دو رکعت بگزارد سه و سندی حسن و نیز در خروج بسوی مسئله در هر دو عید اول چیزی که بدان آغاز می کرد نماز بود باز برگشته با مردم می استامد و مردم همچنان بر صفهای خود نشسته می ماندند ایشانرا دعا و امر میفرمودند و فرمودند که بجز در فطر دو رکعت اول هفت بار است و در رکعت دیگر پنج بار و قرات بعد از هر دو رکعت ترمزی تصحیح این روایت از بخاری نقل کرده و در هر دو عید سوره ق و اقترت میخواند رواه مسلم و در آمده مسئله خلیفت طریق میگوید در ابوالبنیاسه الالبان میگوید در هر دو عید بجز آنحضرت صلعم



آنحضرت صلعم متواضع متبذل متخشع ترسل متضلع از خانه برآمد و در رکعت بگزارید چنانکه  
در عید میگزارد و این خطبه ششمانخواند معنی باین طول و عرض که مردم می خوانند و در شش  
بر شنبه وارد شده مردم پیش وی صلعم شکوه قوی ملاحظه کردند امر فرمود که منبر بپوشند پس در  
عید گاه نهادند و وعده داد مردم را بر آمدن در روزی پس چون آن روزی مهر نمایان شد  
برآمد و بر شنبه نشست و تکبیر بر آواز و خدا را حمد و فرمود ششمانگوشک سالی دیار خود کردید  
و اذتعالی شما را امر کرده است بآنکه او را بخوانید و می دهده است که بیخیزد از برای شما  
بازگفت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله لا اله الا الله  
صاکیب الاله انت الله لا اله الا انت انت الغنی ونحن الفقراء انزل علينا الغیث  
واجعل ما انزلت علينا قوه و بلاغالی حین باز دستها برداشت تا آنکه بیاض اطین شریف  
دیدند و پشت خود بیسوی مردم کرد و پا و شریف را برگردانید و می رافعیدین بود  
و روزی مردم آمدند و از منبر نزل آمدند در کعبه بگزاریدت سبحانه و تعالی ایسه پدید آمدن  
که غریب و خوشنید و بارید و قصه تحول را به بخاری است و وی آنست که در قبله نشاند  
و در وقت نماز که در کعبه قرأت و تحویل و از نمودن تا قحط برگردد و مردمی روز جمعه مسجد آمدند  
استاد خطبه بخواند گفت ای زول خدا ما متاباه شد و راهمان قطع گردید خدا را بخوان که  
ما را باران دهد مردم دست شریف خود برداشت و گفت اللهم اعننا اللهم اغثنا اللهم  
و درین حدیث مذکورهای اساک باران نیز در همین خطاب ضعیف است چون قحط قحط  
استفقا بیاسد یکدیگر میگفتند و آسب می نرسد تیمم تو نموسیل چینی تو تو آب میداد  
ما را و اکنون تو سل میکنی بیسوی تو بجز تو پس ای آب بده پس باین لغتن آب دار بشند  
و این نزد بخاری است آنست که در شهر جناب است آب بودیم که بزانی در رسیدن صلعم  
جانب خود از تن برداشت تا آنکه آبش بر رسید و در حدیث عجل بن یعلنی ثابته روزی  
برب خود است ای نفس خرم و در باره آن نیز یاد از مرها و چون باران را دیدی گفستی



اللهم صيِّبنا نافعاً وارزقنا وسيت صلِّم وطلب آب بالان اللهم جلتنا سبحاً أكثيفاً  
 قصفنا ذل فافخو كما نطرونا منه رذاذاً قطقطاً سبخلاً يا ذا الجلال والاكرام تفرق  
 سليمان عليه السلام باستسقا برآمده بود و حربه را دید که بر پشت خود دراز شده با پیهامی  
 خود بسوی آسمان برداشته است و میگوید اللهم اننا خلقت من خلائك ليس بنا غنى  
 عن سقياك گفت برگردید که بدعای غیر خود آب داده شدید و یک بار در استسقا پشت  
 آنها اشارت بسوی آسمان کرد و عرض کند و طلب بالان دعا و نماز هر دو ثابت است و هر دو کافی

### باب در بیان جامه

فرمود از است من اتوامی باشند که جز و حریر و احلال سازند گویم حر را خنیز ضعیف کرده اند  
 اول معنی شتر نگاه و ثانی معنی ثوب منسوج از صوف و ابریشم است و ثانی فرمود از پوشیدن  
 آب در آوردن باس زر و قسیم و از خوردن دران و از پوشیدن جامه اولریشم و دریا از شستن  
 بران مگر مقدار دو اصبع یا سه یا چهار انگشت و عبد الرحمن بن عوف و زبیر را در قیص حریر از  
 حله که بهر دو کس از کثرت قتل بود و دستوری لباس در سفر داد و علی مرتضی را حله سیرا پوشانید  
 وی دران حله بیرون آمد و دید که از بنشتم در روی مبارک نبوی است آنزایمان زنان خود پاره  
 پا و قسمت کرد سیرا حریر محض باشد و در مشوب بغیر آن حلال است هیچ عام حل است و حدیث  
 نمی از ثوب بیصمت از وضعیف است نزد و افریشتم نام است احلال است و بر ذکر ایشان حرلم  
 خدا چون بر بنده خود انعام می کند و دست دارد که از نعمت خودش بروی بپند و از پوشیدن  
 تنی و معصفرنی آمده قسی آنکه روی حیر باشد بر شمال این پنج مقصفر آنکه مسخ رنگ بود از معصفر  
 و حله حر اسخ بخت بود و در محظوظ و آنی نجاست که چون بر این عمر و در جامه معصفر دید فرمود اصک  
 امرتک بهذا یعنی ما در ثوب پوشیدن این جامه ترا امر کرده باشد آسمان و تترابی بچوبه رسالت  
 بیرون آورد و جیب و بهر دو آستین و بهر دو کتادگی او از پیش و پس در خسته بود بر بیابان

جبهه نزد عاقله بود تا آنکه بمرد و از وی با سواد رسید و این جبهه را جناب رسالت از برای وفود جمیع  
می پوشیدند و می دانند که برای بیان می شویم و بدان طلب شفای کنیم

## کتاب در بیان جنائز

فرمود بسیار یاد کنید تا دم لذات را یعنی موت را در هیچ یکی از شما بنا بر گزندگی که بوسه  
فرود آمده است متناسه موت نکند و اگر ازین متناسه چاره نبود پس چنین گوید <sup>صلی</sup> اللهم  
ما کانت الحیوة خیرا لی و توفی اذ کانت الوفاة خیرا لی و فرمود مؤمن بقره حسین <sup>علیه السلام</sup>  
و مردگان خود را لا اله الا الله بیا موزید یعنی آنکه نزدیک مردان است و بر آنها نیست بخوانید  
یعنی بخت حضرت آنحضرت بر این سلمه و آمد دید که خشم او بهمی آید از آن پوشید و فرمود روح چون  
مقبوض میشود نگاه دینی او سیر و دستان خانده ابی سلمه فریاد بر آوردند فرمود دعا کنید <sup>صلی</sup> اللهم  
خود مگر خیر چه ملائکه آمین می گویند برگشته شما با فرمود اللهم اخف لابی سلمة و اسفع ذنبا  
فی المهد بین و افتح له فی قبره و فی ساله فیه و اختلفه فی عقبه رواه مسلم جناب بورت  
را نزد وفات بجای در جبهه چپ زنده انداخته بود و یا از دستان و جبهه چپ را محظوظ ساخته زمین را گویند  
ابو بصیرت آنحضرت را بعد از موت بوسه او داد آنحضرت فرمود جان تو من آویخته و اومد  
تا آنکه از وی قضایش کنند یکی از احد بر افتاد و بر مرد فرمود بآب و کنارش بشویند و در  
درجا بکفن نمایند چون خواستند که آنحضرت را غسل دهند گفتند ندانیم که سحر مردگان خون  
بر سینه کنیم یا خیر ام عطیه زینب دختر آنحضرت را غسل میداد فرمود اگر مصلحت بیندیده بار بار پنج  
بار یا بیشتر از آن آب و کنار بشوید و در مرده آخر کار فوراً پیچیده از آن بیامیزید ام عطیه گوید  
چون آنجس را غسل فرغ شدیم آنحضرت را اعلام کردیم که بنزد خود را بسوی ما بیاخت و مردود است  
شفاش بگردانید و در نقطه آمده که باریت غسل میسازد و بوضو بکشد ام عطیه گوید پس  
موی سرش را سه گیسو کردیم و پس نشیبت وی بیند آنختم عاقله گفته گفتون شد آنحضرت در

سه جامه سفید سحلی از نپید یعنی منقول یا سانه امین دوران قمیص و عمامه نبود عبد اسد بن  
 ابی بکر در پیش قمیص نبرست از برای کفن وی بخواست باو بخشید یعنی تکفین و قمیص مشرف  
 و فرمود بوماسه سفید چو شعیب که بهترین شباب شاست و مردگان اوران کفن کنید و  
 چون برادره را کفن کنید حسین کفن نماید یعنی تمام و پاک باشد و بود آنحضرت که جمیع  
 میکرد میان دو مرد از کشتگان احد و یک جامه وی پرسید که که ایم یک ازین هر دو  
 گیرند ترست قرآن را پس باهاز مقدم میکرد در لحد و ایسان منقول نشدند و نماز نکردن برایشان  
 و فرمود گزافی نکنید و کفن که زود و بوده می شود و دعای نه را گفت که اگر پیش اذن بمیرد  
 غسلت و هم ای ریش و زبان ذکر نماز و دفن و کفن نیز است آنجا است که فائده قضی را گفت  
 که بغسل خویش و برغاندیه که در زمان حرم شده بود امر بگردان نماز و دفن او فرمود و برسی که  
 که جان خود را بشقص یعنی تیرگشته بود و نماز نکرد و در قصه زنی که سید را جبار و بنی داد آه که  
 فرمود چه امر از خبر نکردید بنمایید مرا قبر او چون نمودند بران نماز کرد و فرمود این گویا بر آن تاریست  
 بر اهل خود و او تعالی آسمان را شن می کند نماز من بر آنها و از منی نمی بود و نجاشی را در روز کعبه  
 مرده بود یعنی کرد و با صحابه مجعلی برآمد و صحت است و چهار کبیر بر روی بر آورد و تنفق علیه و تنفق  
 هیچ مسلمان نیست که بمیرد و بر جنازه او چهل کس که بیج شش را با خدا شریک نمی گردانند بستند  
 گراگیا و تعالی شفاعت ایشان در یا ذی بزرگ زنی ام کعب نام و کفاس مرده بود و نماز  
 جنازه در برابر وسط اولیستاد و بر مرد و پس برضاد و حد نماز گزاراد و درین ارقم برکی از جنازه  
 پنج کبیر بر آورد چون پرسیدندش گفت آنحضرت همچنین کبیر می گفت رواه مسلم و الا بقره علی مرتضی  
 رسول بن حنیف شش کبیر گفت و فرمود وی بدری است و اصله فی الجاری جا گرفته آنحضرت  
 و یکبیر اول سوؤ فاتیحه خواند و آسمان دین سریش ضعیف است مگر ابن عباس بر جنازه فاطمه  
 خواند و گفته تا بدانید که این سلت است و این مزد بخاری است و آزاد عیبه نبویه است بر یک  
 جنازه که عوف بن مالک آنرا و گرفت اللهم اغفر له و رحمه و عاقبه و اعف عنه و اکره

نزله ووسع صدخله واغسله بالماء والتلج والبرد ونقه من الخطايا كما نقيت الثوب  
الابيض من الدنس ابدله دارا خيرا من داره واهلا خيرا من اهله وادخله الجنة  
وقد فلتة القبر وعباد النار واه مسلم گویم این موضع در نحو غمبه است تا که ایمان یا پیران  
ولیس ذلك على الله بعزیز و آیه که چون بر جنازه نماز گزاردی گفته اللهم اغفر لحينا وميتنا  
وتساهدنا وغائبنا وصغيرنا وكبيرنا واذكرنا وانا انانا اللهم من احييته منا فاحيه على  
الاسلام ومن قويته منا فتوفه على الايمان اللهم لا تحمنا اجرة ولا تضلنا بعد  
رواه مسلم والاربعة وقرمود چون نماز کنيد بر مرده وعا کنيد او را با خلاص وشتابی کنيد بخانه  
چو اصریح است خير است که پیش منيستيد او را بسوی آن و اگر سوای اوست پس بدست که  
می نهد آنرا در نهان خود و هر که حاضر شد جنازه را و آنکه نماز گزارد بران او را یک قیاط است  
و هر که حاضر شد او را تا دفن و یار و قیاط است گفتند و قیاط چو باشد فرمود وجود و کوه بزرگ  
در روایتی آمده تا آنکه نماده شود در محد و هر که همراه جنازه شد بره ایمان و احتساب  
همراه ماند او را تا آنکه نماز گزارده شد بروی و فرشت دست بهم داد از دفن او وی بر میگردد  
بد قیاط هر قیاط همچو کوه احد باشد این عمره آن حضرت و ابو بکر و عمر را دید که پیش جنازه  
سیر و ندو این دلیل است و نمی کرد زمان را از دفن همراه جنازه و کن عیبت نکرد و فرمود چون  
جنازه را بنید یا بستید و هر که بر سرش رود نشیند تا آنکه نماده شود یعنی بر زمین یا در محد او  
او فق است با حادیت عبد الله بن زید مرده را از پانین قبر و قبر او دو گفت این سخت است  
و آنحضرت فرمود مردگان خود را چون در قبر بنید بگوید بسما الله و علی صدقة من سأل الله  
و فرمود شکستن استخوان مرده همچو شکستن اوست و حالت حیات یعنی در گناه برابر است آمد  
بن و قاضی گوید برای ما حد سازید و بران شتهای عالم آیت داده کنيد چنانکه با آنحضرت کردید  
دین کرده شد قبر او بر زمین با نازده یک شب گویم قدر شهر موفوف است و مرفوع همان است  
باشد و حتی فرمود آنچه کردن قبر و از شکستن بران و از بناساختن بالای آن و نماز کرد

بنحمان بن مفلحون و آمد بر قبر او و انداخت بر روی خاک س بار و وی ایستاده بود و چون  
 از دفن بیت فاغ شدی بر قبرش ایستادی و گفتی آمرزش خواهی از برای برادر خود  
 و سوال کنی از براسه او بتبیت را که وی درین دم پیر رسیده بشود. و این نزد ابو داود است  
 بالتصحیح حاکم ضمیر این حبیب گوید صحابه و دست می داشتند که چون بر ابر که ریه شود قبر بر سر  
 و مردم از وسه برگردند نزد گور او بگویند یا فلان فل لاله الا الله سه یا فلان فل  
 ربی الله و دینی الا سلام و نبی محمّد و این حدیث بطریق وقف و رفع هر دو مردی شده  
 و فرمودنی می کردیم شمار از زیارت قبور پس زیارت کنید آنها را که ذکر آخرت و فرمود  
 دنیا ست سه کیکی بگو غریبان شهر سیری کن + همین که نقش المهاجر باطل فتاده است  
 و در تفرار و اح روایات مختلف آمده از عرش تا فرشتگان آنها داده اند از آنچه آفت که مانع  
 بنوعان و عظیمین است و ارواح کفار و مجبین در زمان انوارات قبر لعنت فرموده و همچنین  
 ناله مستعمه و از ام عطیه بر عدم نوح بیان گرفته و فرموده راندا بکنند و قبر نابریا  
 بروی در دفن دختر بنوعی انس حاضر بود و آنحضرت نزد گوش نشسته دید که هر دو چشمش  
 اشک می ریزد و فرمود که مردگان را در شب فرنگ کنید مگر آنکه مضطرب و در وقت غیبت که خبر  
 کرد از اقبال در شب تا آنکه نماز کنند بروی و دومی که خبر مرگ جعفر رسید فرمود از برای آن جعفر  
 طعام ساید که ایشان را شام غلامه است و صحابه را نزد آمدن بسوی آنها بر این دعای خود  
 السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین انا ان شاء الله بکمال احقون نسل الله  
 لنا و لکم العاقبة ربّی بر قبور بدینسه گذر کرد و روایاتشان آورده فرمود السلام سلیکم  
 یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن با لاثرتهم امر و از آن رفته حریفان  
 خبری نیست + فرود است درین بزم زما هم اثرنی نیست در فرود و دشنام ندهید مردگان را  
 چه رسیدند با آنچه پیش فرستاده اند و فرمود تا ایضا ندهید زندگان را و دشنام ندهی که طا  
 باشند ندهید معلوم اهل ندهید معلوم +

## کتاب در بیان زکوة

آنحضرت معاذ را بمن فرستاد و فرمود فرض کرده است او تقالی بر ایشان صدقه در مال  
 که از تو اگران گیرند و بر فقر با گذرد است را آن گوید ابو بکر او را کتاب نوشت و سیکه بسوس  
 بحرین فرستاد و آن کتاب این است بسم الله الرحمن الرحيم این است فريضه صدقه  
 که آنحضرت بر مسلمانان فرض فرمود و خدا بفرمان رسول خود را امر کرده در هر بستی و چپا از  
 شتران و آنچه کمتر ازین است یک گو سپند است در هر پنج شتر یک گو سپند باشد و چون بسند  
 بست و پنج اسبی و پنج پیس و پنج دران یک بت مخاض است ماده یعنی آنکه یک سال  
 بروی گذشته باشد و دو سال دیگر قدم نهاده پس تا آخر آن سال همین نام دارد و اگر بت مخاض  
 نباشد این لبون زباید یعنی آنکه دو سال بروی گذشته و در سال سوم در آن و چون بسب  
 شش تا چهل و پنج برسند دران یک بت لبون نشی است و در چهل و شش تا شصت  
 یک حقه بود که در شتر یعنی آنکه سه سال بروی گذشته و در سال چهارم در آن و در شصت  
 یک تا هفتاد و پنج یک جذعه است یعنی آنکه بروی چهار سال گذشته و بای در پنج گذشته  
 و در هفتاد و شش تا نود و بنت لبون است و در نود و یک تا یک صد و بنت و در صد و یک تا  
 و در زیاده بر یکصد و بنت در هر چهل شتر یک بت لبون است و در هر چپا ده یک حقه در هر کوزه  
 چهار ابل ندارد و روی صدقه نیست مگر آنکه خداوند شتر بخورد و اگر سفند آنیکه بیرون می چرند  
 و بتیکه چهل تا یک صد و بنت باشند یک گو سفند است و در زیاده بر یکصد و بنت تا دو صد  
 و دو گو سفند است و در زیاده بر دو صد تا سه صد است گو سفند باشد و چون بر سه صد بفراید  
 هر صد یک گو سفند و چپ باشد و اگر درین سائمه انبیل گو سفند یک گو سفند کم است پس  
 دران خود صدقه نیست مگر آنیکه صاحبش بخوابد میان متفرق جمع کنند و در میان متجمع تقریر  
 نماید بخون صدقه و آنچه میان در خلیط باشد هر دو باجم تراجم بری کنند و در خارج صدقه

کلان سال عیال و روز ندید مگر آنکه مصدق بخوابد یعنی ستاننده صدقه و در بیم خالص  
 چهل یک است و اگر نبود مگر یک صد و نود در آن صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخوابد و هرگز نشد  
 او را در شتران صدقه چند بود و در صدقه نداد بلکه نزد او صدقه است از وی همان حقه بپزیرند  
 و براه آن دو گو سفند گیرند اگر دست بهم دهند یا بست در جماعتانند و آنکه صدقه نداد و چند صد  
 از وی همین چند صد قبول کنند و مصدق او را دو گو سفند یا بست در هم به بر و راه انجاری حساب  
 نبوت چون عاذه بن حیل را همین فرستاد امر کرد که از هر سه گاؤیک گو ساله نریا ماده و از چهل  
 گاؤ دو ساله و از هر عظم یک و بیار یا برابر آن جائزه معافری بگیرد و فرمود صدقات مسلمانان  
 براههای ایشان گرفته شود و از او در لفظی آمده که نگین آنرا که در خانههای ایشان قیست بر مسلمان و  
 اسب او صدقه مگر صدقه فطر و در هر ساله ایل و چهل همار یک بنت لبون است شتران با  
 از حساب آنها جدا کنند و هر که صدق دهد یا میداجر او را اجرا باشد و هر که ندید یا از وی بگیریم  
 و نیمه مال او فرضیه نیست از فرضیه ما سه پر و دو گاو و عقاب نیست آل محمد صلعم از صدقه بیخ  
 و در دو صد در جم که کجول بران گذشته است پنج دریم است و بیخ نیست تا آنکه بست و نیار  
 بود و بر کوسالی بگذر پس در آن نصف و نیار باشد و در زائد برین نصاب بهین حساب  
 و اسب گردد و نیست زکوة و بیخ مال تا آنکه کجول بگذر و همچنین در مال مستفاد تا آنکه ساله  
 بگذرد و راجع وقت اوست بر علی کرم الله وجهه و در گاو وانی که کاری کنند صدقه نیست و این  
 نیز خوف است بروی علی السلام و وی تیمم را میرسد که تجارت کند در مال تیمم و ترک ندید آنرا  
 تا آنجا که صدقه اش بخورد و اسناد این حدیث ضعیف است اگر چه شایسته مرسل دارد آنحضرت  
 را چون تومی صدقه می آوردی گفت اللهم صل علیهم صنفق علیه و تعباس را حضرت  
 داد و تعویل صدقه وی پیش از حلالان حول و فرمود نیست و در کتر از پنج اوقیه از بیم صدقه و نه در  
 کتر از پنج ذو و از شتران صدقه و نه در کتر از پنج و سق از تر صدقه و نه در کتر از آن در و از صدقه  
 دو هر چه را آسمان و چشمها آب و ایا عشتری است در آن عشرت عشتری آنکه آب برابر گمان خود

می کشد و در آنچه آب داده شده است کتیدن نصف عشرت و در روایتی بجای عثری  
 بصل آمده و هر دو بیک معنی است و در آن همان عشرت است که گذشت و در آنچه آید داده شده است  
 بسوی بیاضغ نصف عشرت ابو موسی اشعری و معاذ را فرمود که بگیرد صدقات را که ازین چهار جنس  
 جو و گندم و بویز و خرماد از خیار و خرزبه و انار و نه صدقه را معاف کرد و در سندش ضعیف است  
 و قسم بود چون اندازه کفید انگور و خرمالین بگیرد و کث و بگذارد یک کث و اگر نتوانید  
 ربع بگذارد و انگور را اندازه کفید چنانکه خرمالین در دخت خرمالین می کنند و بگیرد در زکوٰه آن  
 زیب بینی چنانکه در زکوٰه نخل تفری گیرند و در سندش اقطاع است زنی پیش آنحضرت صلعم  
 آمد همایش دخت او بود و در دست و دوش و دوش او دست افتاد بود و از طلا فرمود زکوٰهش  
 می دهنی گفت نی فرمود مگر خوش دارم که بپوشانند تر از روز قیامت و دست انتشار از  
 آتش و وزخ آن زن آن هر دو مسکه بیکنند و اسنادش تویست ام مسکه و اضافی از زربنده بود  
 آنحضرت گفت این گنج است فرمود اگر زکوٰهش دهی گنج نباشد و سمره بن جندب را امر کرد  
 به بر آوردن صدقه از مالی که از برای فرزندش آماده کرده است و در سندش این است در تخیص  
 گفته که در سندش جهالت است استی پس در ایجاب زکوٰه در اموال تجارت بخت نیز در آن است  
 در رکاب خمس است و در رکاب حدان است یا در عید جا به بیت و ثانی اولی است در باؤ مردمی که  
 گنج دور ویران یافت فرمود که اگر در قریه مسکونی یافته است آنرا بایشنا سانسید و اگر در غیر آباد  
 یافته است پس در آن و در رکاب خمس است و از معاوان قبلیه که ناحیاز سال بجز است صدقه سنا

## باب در بیان صدقه فطر

فرض کرد آنحضرت صلعم زکوٰه فطر را یک صاع از خنایا یک صاع از جو بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد  
 و کلان از مسلمانان و امر کرد با داسے آن پیش از بر آمدن مردم بسوی نماز و قمر و بی نیاز  
 گردانید ایشان را درین روز از کوچکی و بزرگی و درین و در بدرشتنا فتن ابو سعید خدری گفت مایه صد



ہی دادید در زمان نبوت یک سماع از علماء یا صامی از خرمای صامی از جو یا صامی از زنبیب  
یا صامی اراقط پس ہمیشہ جان آگرم کہ در زین نبوت می بر آوروم و در روایتی آید کہ  
نبر آرم ہمیشہ مگر همان یک صلح آبن عباس گوید قریش کرد دست آنحضرت زکوٰۃ فظلاً از با  
طرت صیام از لغو و نجس و بنا بر طعمہ از براسے ساکنین پس سرکہ پیش از نماز داد کہ بہ تصدیق  
و ہر کہ بعد از نماز داد پس صدق است ان صدقات

## باب در بیان صدقہ تطوع

ہفت کس اند کہ جا سید ہر ایشان را خدایتعالی در سایہ خود روزی کہ جز سایہ او سایہ دیگر نیست  
ایشان مردوست کہ صدقہ داد پنہان تا آنکہ ندانست شمال او آنچه نفقہ کرد زمین او و قریب  
ہر آدمی در سایہ صدقہ خود دست یعنی بر روز قیامت خواہ فرض باشد یا تطوع تا آنکہ میسکند  
میان مردم و ہر مسلمان کہ پوشانہ مسلمان دیگر را جامہ بر بر شنگے پوشانند او را خدایتعالی  
از علمای سبز بہشت و ہر مسلمان کہ بخوراند مسلمان را بر گرسنگے بخوراند او را خدایتعالی  
از سوی مایہ بہشت و ہر مسلمان کہ بنوشاند مسلمان را آب شنگے بنوشاند او را خدا از حق غنوم  
و دست بالا بہتر است از دست پائین بالا آنکہ میدہد پائین آنکہ می ستاند قبول غیر زک و  
فرمود آغا زکن بانفاق بر کسیک عیالداریش می کنی بہترین صدقہ است کہ از پشت  
تو لگمی بایستد و ہر کہ نگاہ را در خود دراز سوال نگاہ دارد او را خدایتعالی از احتیاج مردم و ہر کہ  
مستغنی شود از سوال مردم بے نیاز سازد او را خدایتعالی و آمدہ کہ فضل صدقات بہ قبل  
دبایت کن عیال و فرمود صدقہ کنید مردی گفت کہ نزد من دیناری بہت فرمود جان  
صدقہ کن گفت نزد من یک دینار دیگرست فرمود بر فرزندان خود صدقہ کن گفت نزد من  
دینارے دیگر بہت فرمود بر زن خود صرف کن گفت دیناری دیگر بہت فرمود بر خادم  
خود تصدق کن یعنی بر مرکب خود گفت نزد من یک دینار دیگر بہت فرمود تو بدیان بنیائے

یعنی ہر کہ مستحق تر باشد باوا زانی دار و فرمود زنی کہ نفقہ کو از طعام خای خودش برون  
افسا داو را جبر باشد بدان نفقہ و زوج او را جبر باشد بنا بر کتاب و خان را مثل آنما بعض  
ایشان از جبر بعض چیزی کم نکر دانند تزیب زن ابن مسعود آمد و گفت ای رسول خدا شما امر  
امر بصدقہ کرد یعنی زنان را و نروم زیورین است خواستم کہ آنرا صدقہ کنم ابن مسعود فرمود کہ  
وی و فرزندان وی حق کسی ہستند کہ تصدق کنم بر ایشان فرمود ابن مسعود راست گفتہ است  
شوی تو و فرزندان تو حق کسی اند کہ بر آنها تصدق کنے گویم این تصدق عام است از  
فرضیہ و طلع و در باؤ مسائل ایشان فرمود کہ مرد ہمیشہ مردم را سوال میکند تا آنکہ می آید روز قیامت  
فرست در روی و سے یاؤ از گوشت و ہر کہ سوال کند مردم را ما ہما سے آنها بقصد مکتور سے  
ہی طلبد مگر انگری ادا آتش پس بگو کہ کم طلبد یا بسیار خواہد و اگر کیے از شمار سن خود گیر دو  
پشتہ ہم بر پشت خود آرد و آنرا فروشد و او تعالی بران آبروی او را نگاہا دیدہ است  
او برای او ادا کند مردم را سوال کند و ہند یا نہ ہند و فرمود مسئلہ خراش است می خراش مرز  
روی خود را بدان مگر آنکہ سوال کند از پادشاہ یا دکاری کہ از ان چارہ کار نیست

## باب در بیان قسمت صدقات

فرمود حلال نیست صدقہ منہی را مگر پنج کس ایکی عامل بر صدقہ دیگر ہر کہ صدقہ را بمال خود  
خریدہ سوم قرضدار چہام غرا کنندہ در راہ خدا پنجم سکنی کہ بروی تصدق کردہ اند وی از ان  
صدقہ چیزی بتوا گرسہ بدید کرد و کس نزو آنحضرت صلعم آمدند و صدقہ خواستند نگہ بر ایشان  
گردانید و ہر دو حاجت یافت فرمود اگر خواہید شمارا ہم اما گھنی و قوی بکتب را در ان حظ نیست  
و فرمود حلال نیست صدقہ مگر کیے را از سکن کی مودی کہ حال حال است حلال است اورا سئلہ  
تا آنکہ بدان برسد دوم مودی کہ جائتہ آمد و مال در ہاک ساخت کہ وی را تیر مسد حلال است  
سوم مردیکہ اورا ناقہ رسیدہ است حلال است اورا سئلہ تا آنکہ بقوامی اتیش برسد و جزئی

احوال مسکله حرام است و سائل حرام خوردن روزی نیست صدقه آل محمد را چه این صدقات  
 چه کهای مردم است و در لفظی آمده که حلال نیست محمد و آل محمد را گویم از با شمی بهائش هم دست  
 نیست تا بدیگر چه رسد به حیر بن عظیم و عثمان بن عفان نزد جناب ریاست آمدند و گفتند  
 که بنی مطلب را از حسن خیر داری و ما را از اذیت با آنگه ما و آنها در یک منزلت هستیم نمی نسبت  
 بشما فرمود جزین نیست که بنی مطلب و بنی هاشم یک چیز اند گویم مراد بنی هاشم و بنی جاهل  
 علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث است و حیر و عثمان آل نوفل و آل عبد  
 شمس اند ایشان را با بنی مطلب یکجا نکردم در برابر صدقه بنی مخزوم گماشته بود و  
 ابی رافع مولای نبوی را گفت با من باش تا بهره خود از صدقه بر می می گفت آنحضرت را  
 پیغمبر چون پرسید فرمود مولای قوم از آن قوم است و ما از صدقه حلال نیست یعنی تین آدم  
 روان باشد و هر صبی الصدقه را عطا یا میدادی گفت محتاج تر سه را از من بده فرمود گوید و  
 مالدا شو یا تصدق کن آنرا هر چه بیاید ترا ازین مال و تو نه شرف هستی و نه سائل آنرا بیا  
 و آنچه این چنین نیست این نفس خود را در پی آن کن

کتاب در بیان صیام

فرمود تقدیم رمضان بیک صوم در صوم کنی مگر مری را که روز روزه او باشد که وی را آن  
 یوم روزه می تواند گرفت و صائم در روز شک عاصی ابوالقاسم است قاله عازبن یا سر  
 و فرمود روزه گیرید بر ویت بلال و انظار کنید بدان و اگر ابر باشد بر شما اندازه ماه کنید یعنی  
 سی روز کامل گردانید چنانکه در روایت دیگر است که المکل العدة ثلاثین و در لفظی دیگر  
 المکل العدة ثلثین مردم بلال می بستند ابن عمر آنحضرت را مسلم فرمود که من آنرا دیده ام  
 پس خود هم روزه گرفت و هم مردم را امر بصیام نمود و این دلیل است بر قبول شهادت عدل خدا  
 درین محل و یک بار با نیشینی نزد آنحضرت صلوات آمد و گفت من بلال دیده ام فرمود شهادت میدی

بلال الله گفت آری فرمود گواهی می دهی بخود سوال شد گفت آری فرمود اعلام کن ای بلال  
 در مردم بگو که فردا روز بگیرند و فرمود هر که نگر ذمیت روزه در شب پیش از فجر اوست صیام نیست  
 و در لفظه وارد شده که نیست صیام مکنس بلکه فرض نکردش از شب آنحضرت صلعم روزه  
 بر عالت و درآمد گفت نزد شما چیزی هست گفت نه فرمود پس اکنون من روزه دارم بار دیگر  
 آمد پرسید عالت گفت ما رئیس در بهر یه آیه است فرمود بنما که من صائم برخاسته ام  
 و از آن رئیس بخورد و فرمود همیشه مزیم بخیر اندام که شتابی کنند در کشتا در روزه و احب عبای  
 بسوی خدا عمل ایشان است در فطر و تحویر بدید که سحر برکت است و افطار کنید بر تبر و اگر نیاست  
 پس بر آب بکشاید که آب طهور است و نهی فرمود از وصال مردی گفت تو موصلت می کنی فرمود  
 که نام یک از شما مثل من است من شب می کنم و حالیکه طعام می دهد مرا بر من و آب می نوشا  
 مرا چون با زمانند وصال کرد با ایشان یک روز با یک روز دیگر پسته دیدند بلال فرمود  
 اگر تاخری کرد بلال می افزودم شما را و این سخن را بطریق محال بر ایشان گفت چون دید که از وصال  
 با نزی استند و هر که ترک نکرد سخن دروغ و عمل باطل و جمل گذاشت خدا را حاجتی در ترک طعام  
 و شراب از نیست و بوسه می داد آنحضرت صلعم حالت را دوی صائم بود و مباشرت می کرد  
 او را در حالت صوم و لکن المک بود از برای ارب خود در رمضان و نجاست کرد و حال حرام  
 صیام و گذشت بر مردی در بقیع و دوی حجابست می کرد در رمضان فرمود و حاجم و محجوم بود  
 مفسط شدند و اول در بخاری است و آنس گفته بعده رخصت داد آنحضرت صلعم صائم را در حجاب  
 و نجاست می کرد انشوی صائم بود و سر کشید جناب رسالت در رمضان بحالت صیام  
 و سندی ضعیف است و تندی گفته لایصح فی شئی و صانی که اکل و شرب کرد و بنیان وی  
 صوم خود را تمام کند و این طعام بوقی او از جانب خداست و بر مفسط در رمضان بنیان  
 و نه کفار و این خبر صحیح الاسناد است و همچنین نیست تضایر یکدیگر بلکه در کوفتی در هر که خودت  
 کرد بر وی تضاست آنحضرت صلعم چون در سال فتح بمکه رمضان بسوی مکه برآید روزه گرفت

تا آنکه کرایع تمیم رسید و مردم هم صائم بودند قبح آب طلبید و آنرا چندان برداشت که مردم  
 هر ای بریدند آنرا نوشید گفتند که بعضی مردم هنوز روزه دارند فرمود اینها تا زمان آنروا  
 دو با بلفظ اولیث العصاة ارشاد کرد و در لفظی آمده که این قبح را بعد از عصر قوی بیاشاید  
 که گفتند صیام بر مردم شاق است و انتظافضل شامی بر نذر عمرز اسلمی گفت ای رسول خدا  
 در خودت و تو به صیام در سفری یام برین گناهی هست یعنی اگر روزه بگیریم فرمود این نصیحت  
 از طرف خداست که آنرا خدا خوب کرده که روزه گرفتن دوست گرفت بروی جناح نیست  
 و در نصیحت داد شیخ گوید را در آنکه انظار کند و عوض هر روز سکینی را بخوراند نصیحت قضا بر او  
 و سبکی آمد و گفت بپاک شد م فرمود که بپاک کرد گفت افتاد م بر زن خود در رمضان فرمودی یا  
 که لم بند که آنرا آزاد کن گفت نه فرمودی توانی که دو ماه بیانی روزه گیری گفت نه فرمود  
 سکینی را توانی که بخورانی گفت نه نوشیست درین میان ز بنسلی از خرم از آنحضرت صلوا آمد  
 فرمود این را تصدق کن یعنی در کفایت خود گفت بر فقیرتری از خودیست میان دو لایبینه  
 سنگستان مدینه اهل خانه که محتاج تر باشد بسوی این تر از آنحضرت صلوا بخندید تا آنکه  
 و غمانهای نشتر نمایان شد و فرمود برو و اهل خانه خود را بخوران رواه اسلم و صباح می که در حبیب  
 از جلیح پسته غسل می بر آورد و در روزه میگرفت و قضا نمیکرد آنرا و هر که برود بروی صوم است  
 ولی او از طرف دی روزه بگیرد

## باب در بیان صوم تطوع و صیام منعی

آنحضرت را صلوا از صوم یوم عرفه پرسیدند فرمود کفایت سال گذشته و سال آینده است  
 و صوم عاشورا کفایت یک سینه ماضیه است فقط در روز و خوشنیه پیدا شد م و سبوت گردیم فرمود  
 برین دمی یعنی باین جهت درین روز صوم میگیریم و هر که در رمضان روزه گیرد و شش روز را  
 از شوال تابع آن گرداند همچو صیام در هر باشد یعنی بحساب الحسنة بعشمة اهلها و دست بی

بنده که صائم نشود در راه خدا اگر آنکه و گرسنه خدا از روی او ناراهاست و ساله راه و خوش فزه  
 می گرفت تا آنکه می گفتند که افطار نکنند و افطاری کرد تا آنجا که می گفتند که روز و پنجشنبه گرفت  
 و دیده نشد که جز رمضان استکمال صیام کدام ماه دیگر کرده باشد و بیشتر صوم شد این او  
 در ماه شعبان بود و امر فرمود بصوم سه روز از هر ماه سیزدهم و چهارم و بیست و نهم و این را  
 ایام بیض گویند و فرمود حلال نیست زن را که روز بگیرد و شوهر او حاضرست مگر باذن او یعنی  
 در غیر رمضان و آن صوم در روز فطر و نحر نبی نموده و فرموده ایام تشریق ایام خوردن و آشامیدن  
 و زیاده کرد خداست عزوجل است و نیست خصیت هیچ کی که او صوم ایام تشریق مگر است  
 که بری نیافت و آن تخصیص شب جمعه بقیام میان شبها و آن تخصیص روز آدین به صیام  
 میان ایام نبی آمده مگر آنکه در روز صوم کی بقصد پس چهار روز جمعه روزه نباید گرفت مگر آنکه  
 یک روز پیش از آن یا پس آن صائم گردد و در راهی آمده که چون شعبان نیمه شد روز بگیرد  
 امام احمد استنکار این روایت نموده و فرمود روز بگیرد روز شنبه مگر روزه فرض و اگر نیابد  
 کی از شما مگر همین پوست انگور یا عود و زیت همان را بخایه و در سندانل اضطراب است و مالک  
 آنکارش کرده و ابوداود گفته منسوخ است و آن حضرت صلی الله علیه و آله بیشتر روزه روزه بکشند می گرفت و منسوخ  
 این هر دو روزیوم عید شد که آن است میخوام که مخالفت ایشان کنم و در عرفات از صوم یوم  
 عرفه نبی نموده و گفته روزه گرفت هر که صوم ابد کرد و در لفظی لا صام ولا افطر

## باب در بیان عتکاف و قیام رمضان

هر که قیام رمضان کرد براه ایمان و احتساب بخشیده شد و اگر آنکه پیشین ایچون عشره اخیره رمضان  
 در آمدی آن حضرت صلی الله علیه و آله استوار است و شب روزه داشتی و سنان خانه را بیدار است  
 ۵ شام را بشیم گل نوازش کن بپوش غالیه ساد و زمین است محسب و نیز وارد است عتکاف  
 نماز صبح گزارده در جامی عتکاف در آمدی آن عتکاف و صلی الله علیه و آله و اخرا از رمضان بود تا آنکه

و نجات یافت و بعد از وی زمان ازبیر پنجین که دیندار عاقله گوید رسول خدا سر خود را برین زمین  
 و روی در سجده می نمود و آن را در آن کشیدیم و نمی آمد و خانه گراز برای حاجت بختی که  
 متکاف می بود و گفت سعت بر تکلف آنست که حیوات درین نکتد و بنیان را حاضر نشود  
 و وزن را سس نماید و نه با شرا و شود و نه بنا بر حاجتی بیرون آید مگر آنچه لا بدست و دست  
 استکاف مگر بصوم و مگر در مسجد جامع و صبح و قف آخرین حالت است بر عاقله و این عاقله  
 گفته نیست بر تکلف صیام مگر آنکه بر جان خودش و جب کند مردی چند از یاران نبوت  
 شب قدر را در خواب دیدند که در وقت شب اخیر است آنحضرت فرمود صلعم گمان می کنم که خواب  
 شما مطابق واقع افتاده است در باره صبح او انریس هر که بختری آن کند شده وین برع او  
 جستجویش نماید و نیز فرود شب قدر شب است و هفتم از رمضان است و راجع وقت اوست  
 بر معاویه بن ابی سفیان حافظ گفته اختلاف کرده اند تعیین یابا انقدر بر چهل قول که  
 در فتح الباری آورده ام انتهى و این اقوال مع شی زائد در سئل تمام مذکور است تا آنکه بر  
 اگر و ام که شب قدر فلان شب است چگویم فرمود بگو اللهم انک عفو عجل العفو عاف  
 عتی که یا بختی است بر حال ما بلکه هفتم اسیر بکنیم و ابو سعید خدری گفته آنحضرت صلعم  
 فرمود بته نشو و پالانها مگر بسوی سه مسجد یکی مسجد کربلا و دوم مسجد مدینه و سوم مسجد  
 سوم مسجد قصبه یعنی بیت المقدس و شد حال کنایت است از سفر و این حدیث تفسیر عمیق  
 و آنکه علم حدیث منع کرده اند سفر را از برای زیارت قبول و جائز داشته اند سفر با سه  
 دیگر دلیل با سه دیگر واحدی در سلف از برای زیارت عتی فاضل یا نه قبول سفر اختیار  
 نکرده و قصه بلال صحیح نیست و ایراد این حدیث درین باب مؤذن است با آنکه بحکاف  
 مسجد یا اگر چه باینار سفر از برای مساجد فاضله چنان بود

کتاب در بیان حج

## باب در بیان فضل حج و بیان کیسکه حج برومی صحت

آنحضرت فرمود صلعم عمره تا عمره کفایه است که میان این هر دو صحت و حج مبرور است  
 مگر نسبت که هر چه بود آنست که در آن ترکیب است و همه در بیان و یا آنکه بجناب الهی پذیرا  
 گردید و یا آنکه بهتر از آنکه رفت است برگشته یا در آن اطعام طعام و افشای سلام نموده  
 جائز است پرسید که بر زمان هم جهاد واجب است فرمود آری جهادی است که در آن قتال  
 نیست و آن حج و عمره است با دین نشینی آمد وقت عمره واجب است فرمودند و اگر کنی بهتر است  
 نزا و راجع وقت اوست بر جابر و آنهم جابر فرمود روایت کرده که حج و عمره دو فرضیه است  
 و توبه سبیل اجتناب نبوت تفسیر زیاد در احادیث فرموده در ایام ایصال اوست و سواری چند را  
 در مقام روحانید فرمود که است این قوم گفتند سلیمانیم و تو کیستی فرمود رسول اللهم زنی  
 از این میان کودکی را برداشت و گفت این ایچ باشد فرمود آری و ترا حجت فضل  
 بن عباس روایت رسول خدا صلعم بود زنی از شتم آمد فضل بسوی او برگشتن گرفت و در  
 فضل را میدید آنحضرت صلعم بسوی فضل بسوی دیگر برگردانید آن زن پرسید که فرضیه  
 خدا بر عباد او در حج چه بر پیغمبر او دریافته است و وی بر اهل نبی تواند نشست از و سے  
 حج بر گرام فرمود آری و این در حجه الوداع بود و پنجم زنی از حبشه آمد و گفت ما درم نذر کرده بود  
 که حج کند مگر نکرده تا آنکه برو از و سے حج بکنم فرمود آری بکن و بگو که اگر بر باد تو و ام نبی و تو آنرا  
 نمیدادی بگزاید و ام خدا را که او تعالی اجح است بونا تا این هر دو حدیث دلیل است بر جواز  
 نیابت در حج از قریب بر آری قریب نازا بنصبه برای جنبی و غریب تو سر کوه که حج کرد با زبان  
 شد بروی واجب است که حج دیگر گزارد و هر بنده که حج نمیدیست آرا شد بروی حج دیگر  
 اما محفوظ وقت این حدیث است بر این عباس آنحضرت صلعم در خطبه گفت خلوت نکند در  
 بیگانه مگر آنکه با او در محرم باشد و سفر نکند از مگر بهره ذی محرم هر وی بر ناست و عمر عن نمود



که در خم کج رفته است و تمام در فلان غزوه نوشته شده فرمود بروج کن همراه زن خود  
 و یکی را شنیدی گوید لیلیک عن شبرهة فرمود شبره که کیست گفت برادر من یا خویشاوند  
 من است فرمود از خود ج کرده گفت نه فرمود ج کن از خود پستانه طرف شبره کن و راج  
 وقف است بر ابن عباس و هر چه باشد نیابت ج بعد از ج خود دست نه قبل از آن هم  
 و سیکه از طرف خویش برادر بود نه از جانب غیر آنحضرت صلعم چون در خطبه ارشاد کرد که  
 حق تعالی بر شما حج نوشته است اقرع بن حابس گذارش کرد که مگر در هر سال مکتوب  
 شده است فرمود اگر سه گفتم در هر سال است واجب می شد و لکن حج کیا است اینست  
 در تمام عمر و آنچه بر آن بیفزاید تطوع باشد و در حدیث اشارت است بآنکه احکام شرع مفسوس  
 برای جناب ختمی پناه صلعم و الله اعلم

**باب در بیان مواقیف**

توقیت کرد رسول خدا صلعم از برای اهل سینه ذی الحلیفه را و از برای شامیان همفره را و  
 از برای نجدیان قرن سنابل را و اهل مین را میلم مقرر فرمود و گفت هن لهن و لمن اتی  
 علیهن من غیرهن ممن اراد الحج و العقی و هر که و رای مین جا باست و ای احرام بند  
 از جای نیکه انشاء آن کرده است تا آنکه اهل مکه از که بر بندند و اهل عراق را ذات عق  
 داده و در بخاری آمده که این را عمر بنی الدینه توقیت کرده است و از برای اهل مشرق  
 آنحضرت صلعم عیقن را بیقات ساخته و الله اعلم

**باب در بیان وجوه صفت حرام**

عائش گوید بر آدمیم با آنحضرت صلعم در عام حجة الوداع پس بعضی از اهلالمال معبر کردند و بعضی  
 اهلالمال حج و آنحضرت اهلالمال حج کرده بود پس هر که مهمل معبر بود حلال شد و هر که مهمل بود حج

تنهایی جامع بود میان حج و عمره وی حلال نشد تا آنکه روز بخرام یعنی پس از آن روز حلال شد  
 و از احرام برآمد

## باب بیان احرام و در آنچه بدان تعلق دارد

اهل انکار در رسول خدا صلعم گراز نزد مسجدی حکیفه و فرمود آمد مرا جبرئیل و گفت اگر کنز صحابه  
 خود را برین اصوات باهلال و خودش برهنه شد از برای اهلال غسل بر آورد و پیر سیده شد  
 از لباس محرم پس فرمود که بپوشید قمص و در عمامه و نه سراویلات و نه برانس و نه خفاف  
 یعنی پیرهن و دستار و یا جامه و کلاه سرپوش و نه موزه مگر آنکه یک پا پوش نیاید پس نوزاد  
 فرود تراز لعین ببرد و جامه رنگین بزرعفران نپوشد و زن نقاب بر نینگند و دستا نه بکازند  
 عاتق آنحضرت را صلعم خوشبوی مالید پیش از احرام و قبل از طواف بیت و تنی کرد محرم را  
 از آنکه کلبی خود یاد گیرے بکند و خطبه نماید و در قصه صید حمار خوشی که ابی قتاده بدین حرام  
 صیدش کرده بود فرمود که آنحضرت صحابه محرمین را پرسید که کی انشما و الرالم بصید  
 یا اشاره بدان کرده است گفتند فرمود بخورید گوشت باقی مانده و صعب بن جثامه در  
 مقام ابوا یا و دان گو خیزی در بدیه فرستاد آنرا بروی بازگردانید و فرمود واپس نکر دم گم  
 آن جهت که محرم ستم وجه توفیق آنست که صعب از برای آنحضرت صلعم صید کرده بود پس آنرا  
 گرفت و خورد و ابی قتاده براس آنحضرت صید کرده بود پس اهل مرابکل آن فرمود و قبیل  
 غبیرد لک پنج داب اند که همه فاسق اند که میثوند و حلال و حرم نواع و غلیوز و کتر دم و پوش  
 و سنگ گزنده و جامت کرد آنحضرت صلعم و وی محرم بود کعب بن عجره را برداشته پیش وی صلعم  
 بردند و سپشما بر روی او می افتاد فرمود گمان نداشتم که اندی ای تو باین حد رسیده است  
 گو سفیدی می یابی گفت نه فرمود سه روز روزه گیر یا شش مسکین اطعام بخوران هر  
 مسکین بنایم صاع و چون بکام عظمه فتح شد در میان مردم استاد و حمد و ثنا گفت و فرمود

او تقاضای پس کرد از یک سلی را و رسول خود دو منا نرا بران مسلط ساخت و هیچ کی که را پیش  
 ازین حلال نشد و مرا هم بر اسے ساتی از روز حلال شده است و بعد ازین احدی  
 حلال نشود پس صید او را شکارند و خوار آنجا را نبرد و حلال نیست ساقط آنجا گمشت را و  
 هر که را قیدی گشته شد او را بهترین و و نظر است یعنی ندید گیرد یک بشد عجب اس گفت مگر آنده  
 که ما از او جانها و گور با بکاری بریم فرمود مگر از خراب ابراهیم علیه السلام که را حرم گردانید و از برای  
 اهل که دعا کرد و من برین حرم ساختم چنانکه ابراهیم که را حرم ساخت و دعا کرد دم در صاع و  
 برین و چند از دعا س ابراهیم از برای اهل که و برین حرم است از غیر ما ثور

## باب در بیان صفت حج و دخول مکه

جابر رضی الله عنه گفته رسول خدا صلعم حج کرد تبرکاب او بر آدم چون نبوی اخیلفه رسیدیم  
 اسما و خضر عیسی زن ابی بکر و کچو زاید آنحضرت فرمود غسل بر آرو جای خون را بجا بر بگیرد و  
 احرام بندد و پیش درسی نماز گزارده بر تا وقت صبح سوار شد و در میدان آمد و الهال کرد و توجیه  
 و گفت لیلیک اللیله لیلیک لیلیک لا شریک لک لیلیک ان الحمد والنعمه لک والملاک  
 لا شریک لک چون بخانه رسیدیم استلام رکن فرمود یعنی حمل سو را بوسید و وجه در قفا  
 سه بار و شتی کرد چهار بار و آمد ب مقام ابراهیم و دو رکعت نماز کرد و پسر بسوی رکن برگشت  
 و استلامش نمود و از باب بسوی صفا بر آمد و نزد صفا این آیه خواند ان الصفا والمرءة من  
 شفاعت الله ابدأ ما بدأ الله به و بالای صفا بر آمده خانه کعبه را دید و استقباله شده توجیه  
 بکبره و لا اله الا الله و حله لا شریک له له الملك وله الحمد وهو على کل شیء قدیر لا اله  
 الا الله الجوز و عده و نص عیده و هزم الاحزاب و حله گفت و در میان این اذکار  
 سه بار دعا کرد و از صفا بسوی مروه فرود شد چون در میان وادی رسید بدو دید تا آنکه ببلند  
 برآمد پس شتی کرد بسوی مروه و آنچه بر صفا کرده بود و درینجا هم بر مروه بجا آورد چون روزه

سنی هشتم ذیحجه مردم توجیهی شدند جناب نبوت سوار شد در زنی ظم و عصر و مغرب  
 و عشا و فجر ا کرد و اوند که دیک کرده که آفتاب طلوع شد پس روانه شده و از زولفله گذشت  
 بفرقه آمدند و یک قبر را بنمره زده اند آنجا فرود آمدند و بعد از زوال مهر امر بقصو او فرمود آن را  
 پالان بستند پس در لطن وادی رسیده مردم را خطب کرد بلال اذان و اقامت گفت پس  
 ظهر گزارد باز اقامت کرد عصر گزارد و میان این هر دو نماز هیچ نگزارد و سوار شده بوقت  
 آمد و یکم ناقه را بسوی صحرات برگردانید و بل مشاء را بر برد گرفت و رو بقبله شد و استاذ  
 تا آنجا که آفتاب غروب کرد و اوند که زردی و در شین چون قرص مهر غائب گردید روانه شد  
 در نام قصو امر کشیده بود تا آنکه سرش بهالشیخ پیش پالانش میرسید پس بدست است  
 اشارت میکرد که اسه مردم آستگه کنید و یکینه ورزید و بهر که که می آمد اندکی ارخا و عمان  
 ناقه می کرد تا بالایه رفت تا آنکه بجزولفله آمد و در اینجا مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامت  
 گزارد و میان این هر دو هیچ نماز نکرد باز بنواب شد تا آنکه فجر طلوع گردید پس فجر را نزدین  
 صبح گزارد و اذان و اقامت و سوار شد و بمشعر ارام آورد و بقبله شده و دعا و تکبیر و تهلل  
 نمید و تا آنجا ایستاد که صبح سخت روشن شد پس قبل از طلوع شمس روان شد و بطن محسوس  
 و در اینجا ناله را اوند که بجنابانید و طهرت وسطی را که بر جمعه کبری می بر آید سالک شد و حرم  
 لاکه زیر درخت است بخت سنگریزه انداخته و ما در جمعه تیسر بر آورد این سنگریزه  
 برابر حصای خدفت بود یعنی بمقدار اید با قلا و این روی اذ لطن وادی بود پست بنجر گشت  
 و قربانی کرد و سوار شده بجای تکبیر آمد و ظهر آنکه گزارد رواه مسلم و لا چون از بلدیة فلان  
 شدی از خدا جنوان و جنت خواستی و بر حمت او امانا پناه جتی و سندنش ضعیف است  
 و فرمود بخردم اینجا و عبودیتی نخرست شما در حال خود بخر کنید و وقوف نمود اینجا و تمام  
 عرفه موقوف است و اینجا استادم و همه مزدولفله های وقوف است رواه سلم و در یکای جناب  
 اسط در آمد و از طرف انخل بیرون شد این عمره میگاه بکامیاد می مگر شب بزم طوس



والذی لا اله غیره هذا حقاً الذی انزلت علیه سورۃ البقرۃ متفق علیه و این سخن را  
 روزی در وقت چاشت نموده و در سرد و زبانی بعد از نماز مهر کرد و این عمر اول رمی جمره  
 دنیا بهفت حصه می کرد و بر پیله هر سنگ زده یکبار می بر آورد و بعد بهشتی در زمین نرم پیله  
 رو بقبله و بر تری ایستاد و دست برداشته دعای کرد پسر جمره وسطی را می بیند و جواب  
 چپ و زمین سهل آمده و رو بقبله ایستاده — و تا ویر دست برداشته دعای کرد پس  
 جمره عقبه را با لطن وادی سنگ زده ای نه سخت و زویش و قوف نمی کرد و بر می گشت  
 میگفت که آنحضرت صلواتم بر او باد که این چنین بجای آورد و راه بخاری و فرموده الاصح  
 ارحم الخلقین گفتند و المقصودین یا رسول الله در کت سب و المقصودین فرموده این  
 دلیل است بر انضیلت حلق بر قصد درج و سب که واقف شد در حجت الوداع یعنی در جانی از جابا  
 مردم از وی صلوات بر رسیدن گرفتند یکی گفت نه از تم پس حلق کردم بین من از بیخ فرمود و چون  
 نیست عجز و یکی آمد و گفت نخر نمودم پیش از رمی فرمودی کن صبح نیست غرض خدا بر سر  
 مقدم بود و خبر که در آن روز رسوئیل شد همین افعیل و کاحرج ارشاد کرد و در حدیث و حدیث  
 متفق علیه است و لکن خود نخر پیش از حلق فرمود و صحابه را بیان امر نمیداد و گفت چون رمی حلق  
 نمودید بحلال شد شما را نخر شود هر چیز که زنان و سندنش ضعیف است و فرمود نیست بر زبان  
 حلق همین قصه بکنند عباس بن عبدالمطلب از آن نواست در میتوبت مکاتیبهای منی بنابر سقاخیزه  
 او باذن و او در عاقل را در شب پیش از منی خضعت فرمود و گفت رمی نماینده روز نحر بازی  
 کنند روز نحر بازی دور و زاپسته بر روز نذر یعنی کوچ بر می بردانند و خود دور روز نحر خطبه  
 دهم در روز ریس که ثانی یوم خمرست و فرمود الیس هذا اوسط ایام التشریق و عایشه  
 گفت که لطاف تو بخانه موسی تومیان صفا و مرده پس نمی کند ترا از برای حج و عمره و این دلیل  
 بر کفایت است یک طواف موسی از برای قارن و در طواف افا صند زل نکرد و نماز و عیسی  
 و عشا گزارده اند که در محصب بخواب شد بعد سوار شد به بخانه کعبه آمد و طواف نمود و عشا

در اطلاق یعنی محسوب فرود یعنی آمدن میگفت آنحضرت صلعم که در اینجا فرود آمد بنا بر مباحث خروج این منزل بود یعنی نه بنا بر آنکه از مساجد حج است این عباس مرتضیٰ با موافق آنجا که آخر عبدلشان بخانه کعبه باشد مگر بر جانش تخفیف کرده اند مرد طواف و وداع است و فرمود نماز درین مسجدین بهتر است از هزار نماز در غیر او مگر مسجدی حرام و نماز در مسجدی حرام افضل است از نماز درین مسجد من بعد نماز رواه احمد و صحیح ابن حبان

## باب در بیان فوات احصار

مخبر شد رسول خدا صلعم یعنی در حدیث بی بی سومی ستر ترا شنیدم با زنان نجاست کرد و بدی را نخر نمود تا آنکه بسال آئینده عمره بجای آورد و ضیاعه دختر زبیر گفت ای رسول خدا من اراده حج می کنم و بیارم فرمود حج کن و شرط کن که محل من همانست که آنجا را حبس کنی خطاب باو تعالی است و فرمود هر که مکشورت یابی و یا تلنگ گردید وی حلال شد بروی حج است در سال آئینده و بعد اعلم و هذا آخر العبادات من حساب تلخیص المرام قال مؤلفه روح نزهت ص ۱۲ بیع الاول ستوده و هو آخر العبادات و بیئله الجزء الثاني کتاب البیوع <sup>نقده</sup> یعنی فی المعاملات ان شاء الله تعالی و قد حررنا ذلك فی من الرجوع من کلکة الی بلد بصویال الحمیة فی او اخر بیع الاخر من شهر ۹۹ هـ الهجریة علی صاحبها افضل الصلوات <sup>والنقده</sup>

## کتاب البیوع

### باب در بیان شروط بیع و آنچه از آن نهی غنیمت

آنحضرت صلعم را پرسیدند که کدام کسب اطیب است فرمود عمل مرد پرست خود و هر بیع سبب برود و در که بسال نفع ارشاد کرد که خدا و رسول او حرام کرده اند بیع باده و مردار و خونک تبان گفتند در باره بیع مردار چه میفرمائی که بدان گشته باطل است و پوستها را روغن زنند

و مردم بدان چراغ افروزدند فرمودند این همه حرام است بگفته خدا میبود را چون حرام کرد و اوقات  
 ششم مردار را برایشان گذاختند آنرا و فرود خفتند و بهاس آن خوردند و فرمودند و در تبلیح این  
 باهم اختلاف کنند و میان این هر دو بین نیست پس سخن سخن رب سلعه است یا هر دو آن  
 بیج را ترک دهند و حتی کرد از شمن سگ و مهری و حلوان کا هن جا بر بن عبد الله بر شتر می  
 سوا میرفت خواست که آنرا سائید اندرین آنگاه رسول خدا صلعم باو پیوست و او را دعا کرد و شتر را  
 بزود پس چنان تیز شد که هرگز آنچنان تیزی نداشت و فرمود این را بیک اوقیه بیست من  
 بفروش و آن بوزن چیل درجم باشد وی گفت نمیفروشم باز فرمود بفروش و یک  
 و قیه بفروخت و سواری خود تا خانه خود و شرط کرد چون بجاده رسید شتر را نزد آنحضرت آورد  
 شمن نقد داد وی آنرا گرفته برگشت کسی او را پس او فرستاد و گفت گمان می کنی که کسی درم  
 دژین نکرده بگیرد شتر خود را و در اجم لکه این تراست و این حدیث صحیح است در صحت شرط  
 در بیع و انصاف و محل نزاع و سیاقش در بیجا ازان سلم است اگر چه تنق علیه مرده یکی از صحابه بنده  
 خود را بعد از خود آرد کرده بود و جز آن بنده مال دیگری نداشت آنحضرت بنده را طلب داشته  
 بفروخت و این دلیل است بر صحت بیع در بر و بر منع فسخ از تصرف در مال وی مثنوی در سنن  
 اقدا و دجان و او آنحضرت صلعم فرمود موش را آنچه گوید اگر او دست بیندازد زمین را بخورد  
 و در لفظی سخن جهاد آمده و در روایت دیگر است که اگر جامه است ماحول و بنگینید و اگر کتف  
 نزدیک او نشوید از شمن گریه و سگ زبهر فرموده هر گسگ صید و عالت را در باره بر بره  
 گفت که بگیر او را و شرط کن و کار از برای آنها زیرا که نیست و لاگرا از برای آنرا و گفته عاشره  
 همچنان کرد و بعد آنحضرت صلعم در مردم ایستاد و حمد و شتای خدا کرد و گفت اما بعد حال مردم  
 چیست شتر طامی کنند که در کتاب خدا نیست هر شرطی که در کتاب خلیفت باطل است بر چند شرط  
 چنان بود حکم خدا حق و شرط آنها الیقین است نمیده و لا یابیکه که آنرا کرد و بیست نه کسی که بفروخت و لفظ  
 مسلم این است که خریدن و آنرا کن و شرط کن از برای ایشان و لا یجوزی کرد عرفا روق از بیع



امهات اولاد و گفت فروخته نشوند و محبوب و مورد نگرند استماع کنند آنها مادام که  
 مناسب نماید و چون خداوند شش فرمودی آداو شد و رفع این نهم و هم است تا بر گفته  
 ماکتیزگان خود امهات اولاد و امی فرقتیم و آنحضرت صلعم زنده بود باکی درین معنی نمیدید  
 و از بیج فضل آب نهی نمود و همچنین از بیج صواب فعل و در راه است از عسب فعلی  
 یعنی کراوان فرجیت کشنی و از بیج جل الجمل و این بیج و جاهلیت بود که شتر امی خریدند  
 تا آنکه ناته بزاید باز آن زاید و بزاید و همچنین از بیج و سب و لا و بیج حصاة و بیج غرضی <sup>فرد</sup>  
 و گفته هر که طعام خورد و فروشد آنرا آنکه به چایید آنرا کبیل یعنی بیج پیش از قبض جانزیت  
 و در بیج در یک بیج منی عنه است و هر که این چنین کند اولاد او کس آن هر دو بیج باشد یا با  
 مراد فروختن چیز نیست اتفاقاً این فسد رویش با نقد و قیل غیر ذلک و حال آنست ملامت  
 بیج یعنی کسی را در بیع بر او باز چیزی را برست وی بزاید او ثمن آن چیز بفرود شد و همچنین جانزیت  
 و در شرط در یک بیج مثل فروختن جامه برست کسی بشه طقصارت و خیاطت و جز این نیز گفته  
 و حال آنست سو و چیزیکه غیر منقول است و نه بیع چیزی که نزد فروشنده موجود نیست و در <sup>لفظ</sup>  
 نهی عن بیع و شراط آمده و مهم نهی فرمود از بیع عریان یعنی اگر آن شی را خرید کند بیعانه  
 حساب دهد و در نزد بائع بگذارد و نهی در اصل از برای تحریم است هر جا که باشد و برین بود  
 علمای اصول فقه و اولاد ایشان و فروختن سلاحه جانیکه آنجا بخیر کرده است منی عنه است  
 تا آنکه تجاران را بحال خود بیا رند و این عمر را فرمود فروختن بدینار و گرفتن در اجم و جانش  
 و فروختن بدینار و گرفتن دینار در بدیش مضایقه نداد اگر سبغ آن سود بگیرد مادام که شما  
 هر دو حسب دانشداید و میان شما چیزی است یعنی استبدالین نقد و بیکدیگر بشه ط اتفاقاً بعضی  
 محلی جانزیت است تا بیع نقد بشه لازم نیاید و برانگردد و اولاد علم و نهی فرمود از بیعش یعنی برانگشتن  
 شیخ از برای فریب دادن و دیگری و منع فرمود از بیع قله یعنی فروختن کشت به چنانچه از گندم و از  
 مزایه یعنی خریدن میوه تازه بوضع میوه خشک و از مغایره یعنی از کراوان در زمین بر سب

حسین چو شکست و رنج و آتش دنیا یعنی استثنای بعضی مال از بیع بنا بر غریب یا جهالت مگر آنکه تقدیر است  
 بیان خود در روایت دیگر نمی از مخاضره و ملاسه و منابذه و مزایسه آمده مخاضره بیع شمار خود است  
 پیش از ظاهر شدن خوبی و صلاح آن و ملاسه سودن جامه دیگری است بدست خود در روز  
 یا شب بدون کشادن او و منابذه انداختن جامه است بسوی یکدیگر بدون دیدن بیع  
 و تفسیر مزایب گذشته و این بیوع را تفاسیر مختلفه و مذاهب متباینه است که در سبک احتیاط و  
 نیل الاوطار و جز آن از شرح حدیث و فقه سنت ذکر یافته و حتی فرمود از تلقی رکبان و آن  
 بیع حاضر برای بادی یعنی شهری سمسار و آلال و هتانی در بیع نشود و تلقی جلب دمنی تلقی  
 رکبان است و لهذا از آن بهم نمی آمده و فرموده که هر که تلقی کرده بخرد چون مالکش در بازار آمد  
 خیابار دار یعنی خواه آن رخ بفروشد یا نه و جایز نیست بیع کیسه بر بیع دیگر و نه خطبه کیسه  
 بر خطبه دیگر و نه سوال کردن زن طلاق زن دیگر را تا آنچه در آونداد دست نگون کند  
 و همچنین سووم مسلم بر سووم پرا در خود و فرمود هر که جدائی اندازد میان مادر و ولدا و جدائی کند  
 خدا میان او و میان دوستان او روز قیامت و لکن در سندش مقال است و له شاهر  
 علی مرقضی دو غلام را که برادر یکدیگر بودند جدا گانه فروخت و با آن حضرت صلحم ذکر کرد فرمود در باب  
 آهنگار او و ایلستان و مفروش آن همه دور اگر یکجا در مدینه منوره شرح گران شد  
 آنحضرت صلحم را گفتند ما را نرخ مقرر فرما فرمود مسع و قابض و باسط و رازق خداست و  
 من امید دارم که ملاقی شوم خدا را و بیع یکی از شما در مظلمه رخا و مال مطالبه من نکند  
 و آمده که اختکار نمی کند مگر خاطی و آن تصریبه ابل و غنم منع فرموده یعنی شیرش نند و شد تا  
 خریدار بازی خور دوداند که عادتش همین قدر شیر دادن است و هر که بعد این تصریه خرید  
 کرده است و سه به بهترین دو نظر است بعد از دو شیر یعنی خیر است خواهد  
 نگاه دارد و یا برگرداند و صاعی از تر بد بد در در سلم است که این خیار تا سه روز است و در  
 بخاری آمده که صلحی از طعام و دهنه از سزا و تمر اکثر است و در روایت دیگر آمده که هر که

گوسفند محفله یعنی نادر و ششیده خرید کرد و باز گردانید پس آنرا بیک صاع واپس سازد و رواه لکن  
 و بر تو و ده ار لحام کند که در دست اندران نمود انگشتها نری یافت گفت ای صاحب طعام  
 این چه بستی گفت آب آمانش رسیده است فرمود چرا با نای طعماش نگردانیدی تا مردم  
 پذیرد بر هر که ما با بی اهدوی از نایست و هر که انگور را بزمان چیدن او بن کند تا بست  
 نبار بفرز شده دنی دیده و دانسته در نارد آمده و حراج بعبان است یعنی نمل و غله و مبلغ  
 مالک بستی که صامان است نه از ان شتری غروه بارتی را وینارست و او تا بیان  
 خنجه یا شاة خرید کند وی دو گوسفند خرید و کی را ببنای ای افر خست آن شاة و دنیا  
 را آورد و او را دعای برکت در بیج کرد تا آنکه اگر خاک خریدی سه سو که روی تو برین حاربت  
 دلیل است بچمت تو کلیل و چون نفع بموکل و عمل از ان پنج قول است که رسالت تمام  
 نگو بست و نسی فرمود از خریدن چیزی که در شکم چار پایاست تا آنکه بید و انج انچه که در  
 پستانهاست انعام است و از خریدن بنده گریز پار از شر او معاف تا آنکه قسمت پذیرد  
 و از خریدار سه صدقات تا آنکه مقبوض شود و از غوطه زدن خواص و گفت مخرب نامی است  
 در آب که آن غررت و صواب وقف است برای مسود و مورد فرخنده نشود ثمر آنکه  
 خورده نشود و نه بشیم بر پشت و به شیر دلستان و راجع ارسال است و در انادی ضعیف  
 سنی از بیج مضامین و ما قبح آمد یعنی آنچه در شکم ماده شتران و بر پشت های آنهاست

## باب در بیان خیار

هر که سلمان را قائل بیع خود کند و بگذرد خدا از ان فروش او روز تیارست و اما او فرماید او را  
 و این و افق قرآن است هل جزاء الا احسان الا الاحسان و او که که اجم خرید و فروخت  
 کرد و ببرد و خیار از نداد و ام که از نگیرد چنان شده اند و کجا بستند یا کی و گیس را خیر است  
 پس اگر خیر شده تبایع نموده اند آن بیع واجب باشد و اگر جدا شده اند بعد از آنکه بیعت

کرده اند و عقدا آن بسته و هیچ کی ترک آن بیع نموده پس این بیع هم واجب گشته در او مسلم  
 با تجمله بالغ و مبتاع هر دو خیار دارند تا او یکدیگر متفرق نشود اندگر آنکه صفت خیار باشت  
 و جدائی بجز استتقال نیست در روایتی آمده که آنکه جدا شوند اجزای خود مردی  
 در بیوع بازی میخورد او را فرمود چون خریداری کنی بگو لا خلا بیه یعنی فریب نیست

### باب در بیان ربا

لعنت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله بر هر کس که ربا و موکل و کاتب و هر دو را در فرموده  
 سوا و گفته ربا بقا و دوسه در آرد آسان ترین آنها مثل آنست که مردی ما در خود را  
 وطنی کند و افزون ترین ربا بر وی مرد مسلمان است و فقر و تشدید را بر بزرگوارانند بمانند  
 و غیر این بعضی آنرا بر بعضی و فقر و تسدیم را بر تسدیم مگر مانند بمانند و غیر تسدیم بعضی آن را بر بعضی  
 و فقر و تشدید غائب را از ان بنا جز یعنی نسیه را بقصد این متفق علیه است و در حدیث عباده  
 بن صامت است مرفوعاً نزد مسلمانان و فقره بنقره و گندم گندم و جو و خرما و نخل و انگور  
 بنمک مانند بمانند سواد بسواد دست بدست و چون این اجناس مختلف شوند برین فقره  
 چنانکه خواهید یعنی خواه برابر یا زیاده وقتی که دست بدست باشد گوئیم در سایر احادیث این است  
 ذکر همین شش چیز آمده پس پس و قصر بران ارجح اقوال است و حدیثی دلیل است بر تحریم تقاضا  
 در دو جنب متفق ازین اجناس شش گانه مضموع علیها و در روایت دیگر آمده از زبیر و زین  
 بوزن شش شش و سیم بسیم و وزن بوزن نیشل نیشل است در هر که افزود یا افزون خواست این  
 رباست مردی را جاهل کرد بخیر روی خراسه سه آه را آنحضرت پرسید همه تنزیه بچند گفت  
 گفت لا والله بلکه یک صاع را ازین تمرد بدود و در ابسه می خریم فرمود چنین گفت همه را باید راجع  
 بفروش با آنرا بعد از آنکه بخرد در باجه تراز و نیزه چنین است و در و در و گندم که اینرا یعنی کلمه کلمه  
 شش در حکم موزونات مثل زر و سیم یکسان است و تنبی که از بیع تو در که مکیانش معلوم نیست مکیانی

سسی از ترم و طعام بطعام مثل مثل است و طعام صحابه در آن روز جو بود و قضایه بنام عبید روز خیر  
 کیکی گویند بر واژده و دینار خرید در آن مهر با سه جواهر و زر بود آن را جسد اگر زیاده از واژده  
 دینار یافت این را بحضرت رسول صلعم ذکر کرد و فرمود فروخته نشود و قلابه تا از وی آن زر و گوهر  
 را جدا کنند و در اینجا دالالت است بر بطلان عقد و وجوب تمارک و حتی فرمود از بیع حیوان بجز آن  
 بطریق نسبه و لغت چون خرید و فروخت کنیده شما یعنیته و گیرید و هاسے گاوان او ضا و هسید  
 بکشت کاری و ترک کنیده جاد را مسلط کند خدا بر شما ذات و خواری را دو نکند آن ذل را بیع  
 شنی تا آنکه بر گردید بسوی دین خود عید یکس عین فروختن کالاست بقیمت معلوم تا یک مدت  
 باز خریدن آن از شتر می بکتر از آن یکس یک شفاعت کرد از برای برادر خود و او را بر آن شتر  
 هدیه رسید و پذیرفت پس در آمد در سه کلان را از در با سه ربا و در سندش مقال است  
 و لغت کرد رسول خدا صلعم بر آشی یعنی دهنده و بر مرثی یعنی ستاننده و ابن عمر بن عباس  
 را از فرمود بسا خنک سامان کشا بشتر آن تمام شدند فرمود شتر آن را بر آمدن ناقهای صدقه  
 بگیر پس وی یک شتر را به بیشتر تا وقت آمدن اهل صدقه می گرفت و در اینجا دلیل است بر  
 جواز اقتراض حیوان و نهی فرمود از مزاینه و آن فروختن میوه ترستان است بمیوه خشک مثلا  
 اگر نخل است آن را بتر بطریق کیل بفروشد و اگر انگور است آنرا کیلا بزمیوب فروخت نماید  
 و اگر گشت است بکیلا از طعام بیع سازد پس ازین همه با نهی نمود و از خریدن خرماے خشک  
 بخرمای تر پرسیده شد فرمود تر نزدیک خشک شدن کم می گردید و این گفتند کم می شود پس نهی کرد از آن  
 و نهی کرد از بیع کالی کالی یعنی نسبه بنسبه و بن برین و سندش ضعیف است

## باب در بیان خصصت و عرایا و بیع اصول و شمار

خصصت داد انحضرت صلعم در عرایا که فروخته شود بجز آن از روی کیل و تحریر همان مزاینه است  
 که بکلم ضرورت از برای اهل احتیاج بدان دستوری داد و در روایت دیگر آمده خصصت داد

در هر یک بگیرند کسان خانه با نه انازه آن از تر و بخورند آزار تر و تازه و در لفظی آمده که خصصت فرموده  
 در بیع غرایب انازه اش از خرما می تشک و کله از پنج دست و پانزده دست و منی که در از فروختن  
 شمار یعنی بیو با تا آنکه صلاحش نمایان شود با بلع و میناع هر دو در از این بیع نمی نموده <sup>شود</sup>  
 صلاح عمران زمان باشد که آفتش برود و در روایت دیگر آمده که نمی کرد از بیع شمار تا آنکه  
 سرخ و زرد شود و از بیع انگور تا آنکه سیاه شود و از فروختن او آنها تا آنکه سخت گردد و اگر یکی  
 بدست بر او خورد میوه دخت فروخته است و آنرا با آن رسیده پس گرفتن سخن آن حلال نبود  
 چه تمام مال برادر را بفیروخت می تواند ستانند و در لفظی آمده که امر فرمود بوضع جوارح و تخم که بعد  
 پیوند کردنش بخزند مثله آن با بلع راست که آنرا فروخته مگر آنکه بیع یعنی خریدار شرط کرده باشد

### باب در بیان سلم و قرص و مین

آنحضرت صلعم همیشه آمد و ایشان سلف می کردند در شمار یک سال و دو سال فرمود هر که  
 سلف کند در تر و در لفظی و چیزی پس بایک که در سبیل معلوم و وزن معلوم تا اجل معلوم بکند <sup>باید</sup>  
 انباط از شام می آمدند و در گندم و جو و میز و در سخن تا اجل سبیل می کردند و منی پرسیدند  
 که آنها از ع هست یا خیر آنحضرت صلعم فرمود هر که گرفت مال مردم باراده او او کند از وی  
 خدای تعالی و هر که ستانند آن باراده اتلاف تلف کند او را خدا تعالی بجزای از شام آورد  
 آنحضرت خواست که دو جامه از وی بنسبیه تا میسر بگیرد کسی نزد او نفرستاد وی بنسبیه  
 نداد و در اینجا دلیل است بر صحت بیع نسبیه و باجیل تا ایسر و فرمود پشت مرکوب است بنقشه خود میکند  
 مرهون باشد و لکن در مشروب است بنقشه خود وقتی که رهن بود و نقه اش بر رکب نشاند  
 و بکند کرده نمیشود رهن از راهی یعنی آن شی مرهون بوجوبین رهن از ملک این بر نسبیه  
 و مرهون مستحق آن نمی گردد بلکه او را مستغنی او و بروی است عزم او بر این روایت مرسل است  
 و از مرده نشتری جوان را استلاف فرموده بوجوب بل صدقه آمد ابو رافع ز فرمان داد که

تقاضا در بگردست گفت جز دنیا زنی باجم فرمود همین ابل خیار به که بهترین مردم سن ایشان  
تقاضاست و فرمود هر ترسے که منت کش در باست در سناوش ساقط است و شا بر سے  
دار و ضعیف و موقوف

### باب در بیان تفلیس و حجر

هر که مال خود بعینه نزد مردی عقلس بیاید وی احق است بدان مال از دیگران و در لفظ دیگر آمده  
هر که متاع خود بفرخت و خرج از عقلس و فرشته چیزی از رشن آن نیانته است بلکه همین سرمایه  
خود بعینه دریافت پس وی احق است بدان متاع و ارشتری بود صاحب متاع اسوه فرما، با  
یعنی مال او با هم مساوی در همه قریب و آن قسمت پذیرد و رواست دیگر این است که هر که بفلس  
شد یا مردوم دے متاع خود بعینه یافت پس وی احق است بدان و سناوش ضعیف است و  
فرمودی واحد جلال می کند آبر و تقویت او را و دے سیوه ضریه بود بروی آفت رسید  
و دین بسیار شد و فلس گردید آنحضرت صلواتم فرمود برین کس تصدق کنیده مردم صد تقوادا  
یوناس و ام نرسید فرما و ارشاد کرد هر چه نزد او یا بید بگیرد نیست شمار جزین قدر  
یعنی زجر جوس اوئی رسد و بر معاذین جیل مال او را حقر کرد و در قرصه که بروی بود بفرخت  
این عمر گوید معروض شد بر رسول خدا صلواتم و زاحد و ن سپر چهارده ساله بود پس اجازت یلو  
مرا ز روز خندق عرض کرد هشتم و سپر پانزده ساله بود پس اجازت هم داد و در سخن پنزده و این  
تشفیح علییه است و لفظ بیعت این است فله یحیی فی و لم یزنی بلغت که یابند بلوغ سپر پانزده سال  
عظمتی قریظی گوید معروض شد بر آنحضرت صلواتم و قریظ پس هر که موسی خانه رویانیه بود کشته  
و هر که انبات نکرده راه او گذاشتند و ن در کسانمی بودم که موسی رویانیه پس را هم خالی کردند  
گویم این علامت و گیسست از براسه حد بلوغ و جان نیست زن را نشیند چیزی گرد بستری  
شوی خود و در لفظ دیگر آمده جان نیست زن را حکم در مال خود وقتی که شوهر مالک عمت او

له در کارین صورت  
برین حالت که هر که  
پانزده ساله نیست بیعت  
او را هیچ فرقی ندارد  
است که تمام





شد بر یا زود نماز بگذارد بیانا و میکه حق تعالی بروی فتوح کرد فرمود من اولی ترم بزندان  
ازجا بنامه آنها پس هر که بسیر و بروی دین است قضایش بر من است و در لفظ آمده که  
مزد و فغانداشت قضایش بر من است گویم این حدیث ناخ حدیث اول است و این  
کیه انا فادات مبتکاره حضرت شوکانی است ضعیف الحدیث و فرمود نیست کفالت در حدیث  
سندش ضعیف است یعنی در حدیث اول و مثل زنا و سرقه و جبران بگاید لابد است از  
وقوع حد برستی وی نه بر کفیل

## باب در بیان شرکت و وکالت

آنحضرت فرمود صلعم حق تعالی می گوید من نالت و در شرکچک مادامیکه یکی دیگر را لایق  
نکند و چون خیانت کرد از بیان این هر دو بیرون شدم تا نب مخزومی شرکچک جناب  
نبوت بود قبل از لغت روز فتح آمد و گفت مرحبا باخی و شما یکی یعنی کتایش با و بر او  
و شرکچک من و این دلیل است بر صحت شرکت و شرکچک شد نماین سود و عمار و سعد در آنچه  
روز بر ریابند جا برخواست که بسوی خیبر برود و نزد آنحضرت صلعم آمد فرمود چون وکیل  
مرا بیائی یا نزد و سبق از وی بگیر و این دلیل است بر شریعت وکالت و حاجت عروه بارتی  
در باره غریبه آهسته پیشتر در باب شروط بیع بگذشت و آن وال است بر صحت وکیل و در حدیث  
را بر ضد تو گماشت و این دلالت دارد بر صحت وکالت بر قبض ذکوة و خود من صلعم شخصت  
قربانی کرد و زوج باقی را بطل مرتضی سپرد و این وکیل است و در قصه رعیت آمده که انیس را  
فرمود با بد او بده اگر اقرار کند آن زن بزنا همیش بکن غم شکم وکالت در همه کار و بار درست و  
نافه است حتی در نکاح و طلاق

## باب در بیان اقرار

ابو ذر را فرمود حق بگو هر چند تلخ باشد و در لفظ آمده که قتل المحق ولو علی نفسک

و حدیث دلیل مست بر اعتبار اقر انسان بر جان و سخن خود و در همه کار و بار از عرض مانع بن

## باب در بیان عاریت

بر دست مست آنچه گرفته مست یعنی از دیگر کسی تا آنکه او نکند و بد به آن نرسد و مقبوض است  
و عاریت مضمون مست بر استعین و فرمود او اکن امانت را بسوی کسی که امین کرد ترا و حیث  
مکن کسی را که خیانت کرد ترا گویم جمله اولی شامل عاریت و ودیعت هر دوست و جمله ثانی  
دلیل مست بر عدم جواز مکانات خائن هر که باشد یعنی بنامیه را فرمود چون بیایند ترا  
رسل من ایشان راسته نرود به ده وی گفت این عاریت مضمونه است یا مؤداه فرمود بلکه  
عاریت مؤداه است و آنصفوان بن امیه روز خنین چند روز استعار گرفت وی گفت مگر  
بطریق غصب بیگیری فرمود بلکه بطریق عاریت مضمونه

## باب بیان غصب یعنی مال کسی استم

آنحضرت صلوات فرمود هر که بگیرد یک بدست زمین از استم طوق گرداند خدا گردان او آرز  
روزی قیامت از بهشت زمین و آیین حدیث چنانکه دال مست بر غصب همچنان دلیل است  
بر بهشت طبقه بودن زمین و مؤید است قوله تعالی و من الارض مثلها لکن مرفوعه  
صحیح صحیح در باب بودن او ادم و نحو آن درین طبقات ارض نزد اللّه زمین و ثقات  
انبات ایشان بقوت نرسیده آنحضرت نزد بعض زنان خود عائشہ با زینب تشبیه میداشت یکی از  
امهات المؤمنین طحامی در کاسه همراه خادمی بفرستاد آن زن رکابی را شکست  
آنحضرت صلوات گوش آورده در آن طعام نهاد و فرمود بخورید و قصه صحیح با زن ده داد و  
را نگاه داشت و در روایتی آمده که فرمود طعام عوض طعام است و آوردن این دلیل  
بر عدم تفرقه در میان شل و قیمی و فرمود هر که زرع کرد در زمین قومی بغیر از آن آنها در آن زرع

چیز نباشد همین فقط و راست یکی در زمین دیگری نخل نشاندن بود آنحضرت زمین بزیدار داد و صاحب نخل را حکم فرمود که نخل خود را بجا بر کند و گفت رنگ ستمکار را بی حق نیست و در سندی صحابی مجهول است و جهالت صحابی ضرر ندارد که همه عدول اند و حر و ایت که در نخی و در نخل این خطبه خوانند اما که و اصل الکر و انرا صکوک علیه حرام کحی صفة بی صکوک هذا فی بلاد که هذا فی تنجس که هذا احتیاج علیہ و مدلول حدیث واضح است چه هر گاه این چیز با حرام شد تصرف در آن بطریق تخصیص بالارلی حرام باشد

### باب در بیان شفعه

تصفافرمو و شفعه در هر آنچه بزرگ هنوز قسمت پذیرفته است و در یک وقت شایع بود بر آن می آید را بهایس شفعه نیست متفق علیه در لفظ دیگر آمده که شفعه در شرک است چه زمین و چه خانه چه باغ نمی سزد که انبوسد آنرا تا آنکه بزرگ شود عرض بکنند و روایت دیگر این است که حکم از شفعه در شرک یعنی ندادن منتقل باشد یا غیر منقول و آمده که حار و ایت است بدار لفظ و بگزارند در جراح حق است بجهت خود یعنی شفعه خواهش تمام و حقیق و اتصال احتمالات روایت دیگر در وقت و حار حق است شفعه خود شفعه است بر آن بنا شده باشد بجهت طین به و و احد است و آمده که شفعه میماند با بزرگتر است و است شفعه آرزو

غائب است شفعه است

### باب در بیان قراض

سعی است که از آن برکت باشد نزد خدا بی آبی و قرض امان است که در آن است نه اندام اجازت براسه خانه خود را از برای بیع بکنند شفعه است در بیع حرام چون در وقت باغ و کوه است و او شرط می کرد که آن مال را در بجز بر زمین حیوانات صرف نکند و برود یا نشود سه ماهه آن را در آنجا که خیس است این کار به نیت نماند اما این با شی

قبا علامدین عبدالرحمن یعقوب نام در مال عثمان رضی اللہ عنہ عمل کردے برین شرط کہ بیع میراث  
ہر دو باشد و این موقوف بصوت رسیدہ

**باب در بیان مساقاة و اجارہ**

معاملہ را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با بلخیہ کہ بیوہ بودند بر زمینہ آن چیز کہ پیدا شود از نیو و کشت و در حفظ  
آمد کہ مال کردند مانند خود را در خیر برین شرط کہ کفایت کند عمل آنجا را و باشد از برے  
ایشان نمییہ پیدا و ایسویہ پس فرمود مقرر میداریم شمارا برین اقرار دادی کہ خواہیم یعنی زندان  
پس ماندند و نیز ترا آنکہ بر کرد ایشان را عن فاروق و در روایت اخری است کہ او آنحضرت صلی  
بیوہ و خیر آنخل خیر و ارض آن بر شرط اعمالتش از اموال خود نشان و نصف بیوہ مرا ایشان را  
باشت و خطبہ بن قیس رافع بن خدیج را از کرای ارض بزرگتر رسید گفت باک نیست مردم  
عہد رسالت اجارہ بر ما ذیانات و اقبال جد اول و چیز با انزراست می کرد پس کجاست این ہا  
شدی دان سالم مازنی و گاہے این سالم مازنی و آن تنباہ گشتہ و جزین اجارہ و گیا نیو  
از ان زعفر بود و ما شتہ معلوم مضمون پس بدان ازیشہ نیست ما ذیانات آنچه بر کناد و  
روید و جدول نہ فرود آگومیند و این حدیث بیان جمالی است کہ از اتفاق نبی انرا آری  
آہ و ذی فرمود زعفرات و امر او بہ اجرت مراد بزارت آنست کہ ارض و تخم از کیہ باشد  
و عمل و کا و از دیگرے و حجامت کرد و اجرت داد حجام را و اگر این اجرت حرام بود ہی مدایع  
و این نزد بخاری است از ابن عباس و لکن حدیث مرفوع از رافع بن خدیج آمد کہ کسب حجام  
خبیث است و این نزد مسلم است و بہ تطبیح آنست کہ عطا جارت است و اخذ کرد و در حدیث  
قدیم ہست حق تعالی میفرماید کہ کس از آنکہ من خصم این نام نہ زیارت کی کی عہد و پیمان داد  
بام من باز شکست آنرا دم کسے کہ آنرا را فرجرت و شن آن بخورد سوم آنکہ مزد و گرفت و از  
استینار کار کرد و مزد او نداد و رواہ مسلم کہ ذاق البلیغ و لکن بعضی سلف حافظ گفتمہ انما هو فی البخاری

فی البیع و فی ابن ماجه فی الاحکام انما فی وفرو مو و احی چیز سے کہ بران اجرت گرفتند کن با  
 خداست یعنی بر تریسه بدان وفرو مو بدید مزاجیر پیش از آنکه خوبی و خشک گردد و چون اجیر  
 گیرد و قدر اجیر نام برود و زیندیش انقطاع است مگر بیتی آنرا از طریق امام ابی حنیفه ضعیف است و حدیث صحیح

## باب در بیان اجیای موت یعنی آبا و کردن زمین و بیان

فرو مو هر که آبا و کرد زمین را که از آن کسی نیست و می حق است بدان عمر فاروق هم در خلافت خود  
 بدان قضا کرده و هر که زنده ساخت زمین مرده را آن زمین مراد است و نیست می مگر ابرای  
 خدا و رسول او می بینی را گویند که از برای مویست صدقه گرد آرد تا در آن بچیز نماند نیست ضرر و آن  
 و گذر رسانیدن و نه ضرر رفتن و هر که زمین را احاطه کرد آن زمین او است و هر که چاه کند در  
 چاه گزیند از برای عطن یا شیشه در و سندی ضعیف است و آل بن حجر از مینی در حضرت  
 اقطاع کرد یعنی در جا گیر بخشید و زیر آتا و دیدن سبب اقطاع داد و می سبب خود را روان کرد  
 تا آنکه بایستاد پس تا زیا بد خود انداخت فرو و تا جانیکه مو طار رسید است آن مقدارش بد  
 و فرو مو مردم شریک یکدیگر اندر سه نیز گاه و آب و آتش

## باب در بیان وقف

چون آدمی ببرد عمل از قطع شد مگر سه چیز یکصدقه تجاریه و دو عالمی که با آن منتفع شوند موسم  
 و در صلح که از برای او دعا کند و این نیز مسلم است مرفوعا انما هر سه و نویسی طلی بران چیز با  
 افزوده در وراثت مصحف و رباط لغز و حفیر و بنیاد بیت از برای غیر بی و محل از نشان داده  
 سه نمود آنکه ماند پس از سه بجای بدیل و مسجد و چاه و همان سه و عمر فاروق را زینست  
 خیر بدست آمد از حضرت مشهور است و کفایت زمینی یافته ام که هیچ مالی انفس از آن نزنون گا  
 نمود و است فرو مو اگر خواسته است پس را میس کند و آنچه از آن حاصل شود از صدقه گردانی عمر آن را

تصدق کرد باین شرط که اصلش در بیع و ارث و هبه نرود و فقرا و قری و رقاب و اجنبی سبیل و ضعیف ازان بخورند و در راه خدا صرف شود و بر متولی آن اگر مبروت ازان بخورد یا بدتی را بخوراند گناهی نیست مگر بدان شرط که ازان نرود در راه و آیتی آمده که تصدق کرد باصل زمین که در حدیث <sup>نفس</sup> و در سیه نرود لکن میوه او صرف نموده آید و در قصه خالد آمده که بنی ادراع و انعمه خود بنی نزه و سامان خویش را در راه خدا وقت ساخته و حسن نموده است

## باب در بیان هبه

ابن سیرین خود نعمان را پیش جناب نبوت آورد و گفت من این سپه خود را اعلای بخشیده ام که مراد بود فرمود چه سپاه این چندین داد و گفت: فرمود و باز کردان او را و در نقلی دیگر چنین آمده که بشیر خواست آن حضرت صلح را که او را کبیر ز برین نخله فرمود بر سر سید از خدا و صلح کنید میان او و اولاد پس وی برگشت و آن صدقه را برگردانید و در روایتی دیگر آمده که فرمود غیره را برین عطا کرد که باز فرمود ترا خوش می آید آنچه همه در نیکی با تو برابر است گفت آری فرمود و فلا اذنت ما لا تخصیص بعضی سخن بلکه همه را برابر داده اند بر برابر با مشند عا که در سیه همچو سنگ است که قتی میکنند و باز فرمود نیست ما را مثل بدیه که عود می کند در سیه خود وی آنچه سنگ است که بر میگردد و در قتی خود نیست هلال هر مسلمان را که برهیزد رجوع کند ازان مگر چه که او را عطای و در ازان رجوع رواست آن حضرت صلح بید از مردم پذیرفتی و بران مکانات کردی یکی آن جناب صلح را ماقده داد و اولاد بران مکانات فرمود و پرسید که راضی به نرسد گفت نه زیاد کرده و گفت را شنیدی گفت نه باز فرمود و پرسید که اکنون راضی گردیدی گفت آری و آخر این حدیث آمده لعد همت ان لا آتجیب الا من قرضی او اصابی ان لقی در مورد عمری کسی است که بخشیده شد او را که باز بر نرود ما لها سے خود را در تهاه مکنید آنچه هر که عمری کرد وی کسی است که از برای او کرد و در حیات و مات و از برای عقب اوست و در روایت دیگر است که آن عمری که رسول خدا صلح آن را جاز و آشته است که بگوید این ترا و عقب تراست و هر که گفت این تراست

تا زنده هستی پس آن بسوی صاحب وی برمی گردد و فرمود قیامی و عمری نگنبد چه هر که قیامی  
 کرد آن از برای ورثه دست عمر فاروق یکجی را سپاده بود در راه خدا وی آن رضایع کرد  
 عمر گمان نمود که گرانزدان بفرود شد از آنحضرت صلوات الله علیه رسید فرمود غریبه سخن اگر چه بیکان هم بد  
 او فرمود برین فرستید بیکدیگر دوست دارید یکدیگر را به یه میکش کینه را او ای زمان مسلمانان  
 دشمن و زین همسایه هم بزین همسایه را اگر چه بیک هم گو سفند باشد هر که چیزه به بگرد و سه  
 احق است بدان مادامیکه بران مکافات نکرده است و هیچ وقف او دست بر این عمر

باب در بیان لفظه

آنحضرت صلوات الله علیه بر یک فرما که در راه افتاده بود بگذشت و فرمود اگر نمی ترسیم که از آنجا قتل شد  
 آن را می خوردیم مردی آمد و از حکم لفظه پرسید که چیست فرمود بشناسن ظنون و سه بن او را  
 با بشناسان آنرا تا پستان برابر کرد حدیث آنرا تا تو بکاژد آوری گفت ضالّه غنم را چه فرمائی  
 فرمود ترا دست یا برادر ترا یا برگ را گفت ضالّه ترا چه حال دارد فرمود ترا با او چه کار است همراه  
 و سه سقا و خدا وی دست بر آب می آید و درخت می خورد تا آنکه مالکش بیاید و بزرگ جاو  
 گم شده را وی گمراه است تا آنکه تعریفش نکرده است و هر که اخطا یابد باید که بران و فرود  
 را گواه گیرد و آوند و رشیه او را نگاه دارد و چو سنده و ناسب نه کن اگر مالکش آمد حق است با  
 و نه مال خداست میوه هر که میخورد و اخطا حاجت نه از ده مگر نه شد راه حلال نیست در زنده دنیا  
 دار و نه خرابادی و نه لفظ انال عاب که آنرا که از آن است نمی شود بیعتی پس سلال باشد

باب در بیان قران

قران چه چنانچه فرانس یعنی سهام سیرات را که کتاب خداست باهل آن دان بخش فریفت  
 که قران سیدین و تقدیرش نفس نموده نصف و ربع و شش و هشتاد و نیکت و شش دانچه  
 بقی مان یعنی بعد از آنکه در قران پس آن از برای سه مرد و قرب بیعت است که ذکر یا شود

وارث نمی شود و مسلمان کافر را و کافر مسلمان را امر دے بمرد و دختری و دختر پسر می و دختری پسر  
 بگذاشت آنحضرت صلوات الله علیه فرمود دختر نصف است و دختر پسر را سدس برای کلمه دولت و ثلث است  
 خواهر راست رده و ابوالخاری و فرمود وارث نمیشوند از یکدیگر ایل دولت فردی آمد و گفت  
 نبیره ام بمرد مرا از میراث او چه میرسد فرمود بس چوں برگشت اورا طلبی در مرد یک سدس  
 دیگر است چون پشت داد و باز اورا بخواند و گفت این سدس یک طهر است گویند که آنکه یک کوه را  
 چه زن است بر اصل فرقیه و محقر کرد از برای جده سدس اگر نبیره می مادر است بگردد باشد  
 گویم جده عام است از آنکه مادر پدر باشد یا مادر پدر عمخال وارث کسی است که اورا وارث است  
 مرد و عمخال برادر مادر است و خدا و رسول مولای کسی اند که اول مولی نیست صحیح است و لا تا و  
 لا مولی لک و هر مولودی که آرد که وارث می گردد و قتال را از میراث هیچ نمی رسد  
 و هر چه پدر یا پسر فراموش کرده اند از برای حصص ایشان است هر که باشد و و کلمه است بچو  
 اینست نه در بیع رود و نه در بیع و فرمود و فرض شما زمین ثابت است یعنی اراضی

## باب در بیان وصایا

مرد مسلمان را که چیزی در او می خواهد که در آن وصیت کن نبی رسد و شش بار برود  
 آنرا آنکه وصیت دے نزد او نوشته موبد و باث سعد بن وقاص گفت ای رسول خدا  
 مال دارم و جز یک دختر دیگر در وارث من نیست دولت مال صدقه کم تر و نه گفته است  
 مال زود و نه آنتم ثلث مال فرمود دولت و ثلث بسیار است و ثلث اگر تو را کم گذاری بهتر است  
 در دین گذاری و تکلف کند مردم را امر دے آمد و گفت ما در میان ما هر دو وصیت کن  
 و گمان میرم که اگر سخن می کرد چیزی از تصدق می نمود اگر از طرف دے تصدق کنه را  
 فرمود آرس و گفت حق تعالی هر ذی حق را حق و او پس نسبت وصیت از برای وارث است  
 و در شش بخواند فرمود و تصدق کرد خدا بر شما ثلث اما ال شش از وفات شما از برای



ترباوت در سنات شما و سندش ضعیف است لکن بعض طرق و سله مقوی بعض است

## باب در بیان ودیعت

هر که بنا و ودیعت خود نرزد کسی نیست ضمان بروی و سندش ضعیف است یعنی اگر بدرون  
خیانت و جنایت اوتلف شده است و باب قسمت صدقات در آخر زکوة گذشته و باب  
قسمتی و ضمیرت عقب باب چهارم پیدا نشاء الله تعالی

## کتاب النکاح

بهر دای گروه جوانان هر که از شما جماع می تواند کرد و در آن وقت که این اعضا است بصبر را  
و احسن است فرج را و هر که نمی تواند بروی صوم است که این صوم او را واجب است یعنی حیف  
شدن و در موزن نمازی گزارم و می خواهم در وزه می گیرم و می کشایم و زمان را نکاح میکنیم  
هر که روگردانید از سنت من وی از من نیست و بگو که امری فرموده باره و سخت نمی میکند  
آنست که وی گفت بزنی گیرید زن دوستاند از ایند که من سکا شرم بشما انبیا را روز قیامت  
و فرمود نکاح کرده می شود و زن بنا بر حیا و صفت یکی مال که آن زن دولت خود را بر شوهر  
حرف کند دم حسب یعنی بنا بر بزرگی و شرف او در ذات و قوم خود سوم جمال یعنی بسبب سن  
صورت که موجب حظ نفس و فرائح خاطر و تنگدست الهی است چهارم دین که بنا بر صلاح و عفت  
معاون شود با شد بر تقوی پس فحمد شو بزبان دیدن خاک آلود باد و هر دو دست او در چو آن  
کسی را بسیار کباب و نکاح فرمودی گفته نارك الله لك و ببارك عليك و جمع بینكما فی خیر  
این خود شنید رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم در حاجت یعنی نکاح و جز آن آموخت و آن این است ان الله  
یجعله و نستعینة و نستعفوة و نعوذ بالله من شره و انفسنا من بیده الله فلا یضلل  
له و من یضلل فلا هادی لها و انتصد ان لا اله الا الله و انتصد ان یضلل اعداءه و انتصد  
و بچو اندسه آیت در سبل السلام گفته آیت این است یا ایها الناس انظروا لکم الی خلیفکم

نفس واحده تلاقیا و هم اتقوا الله حق تقانته تا آخر سوم اتقوا الله و قول او کلا سدید العظیمیا  
 و سفیان ثوری دوم را اول و ثانی را اتقوا الله الذی تساءلون به و الا امر حکم تار فنیبا و ثانی  
 را همین سوم نشان داده و حافظ ابن کثیر در کتاب ارشاد آیات را در نفس حدیث شریف و مکرر آنکه  
 اتقوا الله الذی را اول و حق تقانته را ثانی و ثالث را همین سوم گردانیده و در حدیث جبریت  
 مرفوعا هر که خواست کاری زنی کند اگر تواند که ببیند از وی آنچه داعی او باشد بسوی نکاح این است  
 که بکند و مردی را که تزویج کرده بود پرسید که تو او را دیده گفت ز فرمود برو و بین او را و این  
 دلیل است بر جواز نظر بسوی مخطوبه و آن خطبه بر خطبه برادر مسلمان نمی نموده تا آنکه خاطب اول  
 آنرا کرد بدیا اذن فرماید زنی آمد و گفت من نهضت و را بتوبه می کنم آنحضرت بفرمود تمام بسوی او  
 نگرست و بلند و پست او را در یافت و مهر نگون شد زن چون دید که در باره او حکمی نکرده  
 بنشست مردی از اصحاب برخاست و گفت ای رسول خدا اگر ترا مردی حاجت نیست  
 بزنی من ده فرمود زودت چیزی هست گفت لا والله فرمود برو و زن کسان خود و سبب کچیز  
 می یابی رفت و برگشت و گفت لا والله هیچ نیافتم فرمود و نظر کن اگر چه خاتمی از حدید باشد باز رفت  
 و برگشت و گفت لا والله و خاتمی ز آهن و لکن این از این است راوی حدیث گویند بود او را  
 رویی چادر پس زن را نصف آن پرسید آنحضرت فرمود باین از آنچه می توانی کرد اگر تو  
 پوشته زن را از آن هیچ نباشد بلکه او بدین ترا هیچ نبود آن مرد تا در خیر نشست با او بسیار  
 تا برو و چون او را اولی دید بطلبید و فرمود و همراة تو را قرآن چیست گفت با من چندین چنان  
 سوره است پرسید از کتب نبی زودت آنست ای فرمود برو و ترا مالک این زن که هم با تو  
 از قرآن با خود داره و این دلیل است برست عقد بلفظ تملیک و در لفظی دیگر آمده بر  
 که تزویجش تو کردم او را قرآن بیاموز و در روایتی چنین آمده که شکر من ختم ترا بر سوره  
 بنا بر آنچه باست از قرآن و در طریق دیگر این لفظ آمده چه یادی داری از قرآن گفت  
 سوره بقره و سوره که متصل است فرمود و زین روایت آید با و با و غیره بلکه همین آموختن قرآن

مهر آن زن گردانید و عین مستحق زیر که تحدیدی در مهر از جناب نبوت صلعم وارد نشده و  
 فرمود اعلان کنی و نکاح را نویست نکاح مگر بولی و مهر زن که نکاح کرد بغیر اذن ولی خود نکاح  
 او باطل است پس اگر دخل شد بدان او را مهر باشد بنا بر احتمال فرج او و اگر با هم شتبار کنند  
 سلطان ولی کسی است که نیست ولی مراد از نکاح کرده نشود زن شیب تا آنکه مشهور خواهند کرد  
 و تده و شنیده تا آنکه اذن جویند از وی گفتند اذن او چگونه باشد فرمود همین که خاموش شود و  
 روایتی آمده شیب است مستبفس خود از ولی خویش و از بکر شوری خواهند و اذن او سکوت  
 اوست و در روایتی آمده نیست ولی را با شیب بکمی و اختیار سے تومیہ استیبار کنند و تزویج  
 کند زن دن دیگر را و نه جان خود را و از شعار نمی آمده و آن چنانست که یکے دختر خود را  
 بزنی مروی بود برین شرط که وی دختر خود را بزنی اینکس از زانی و از وی میان بن هر دو هیچ صلقت  
 یعنی کابین نبود بلکه همین میباید که مهر باشد دختر کی بکر نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت پدرش  
 او را بنا خفته او در زنی داده است او را غیر گردانید و حدیث مرسل است و زنی که دو ولی اول  
 تنویج کرده اند آن زن از براسے اول نوح باشد و هر چند که بغیر اذن اهل یا موالی خود نکاح  
 کرد وی عاصرت یعنی زانی و منع فرمود از جمع میان زن و عمه و خالک او و فرمود محرم نکاح  
 خود کند و نه نکاح دیگر سے و نه خطبه کند و نه خطبه کرده شود ابن عباس گفته آنحضرت صلعم میفرمود  
 نکاح کرد و محرم بود دیگر میباید گوید که نکاح وی در حالی کرد که حلال بود و این ارجح می باشد  
 اهل البیت ادسای جانی البیت و آجت شتر و طاکه بیان و فاسمی توان کردن تشرطی است  
 که بدان فریج را حلال ساخته اند و خصصت فرمود در سال و طاس در سینه تا ستر روز از زانی کرد  
 از آن در سال خیر علی مرتضی گوید یعنی کرد از سینه زنان و از اکل خزان آبازی و در ره ایت  
 دیگر آمده اذن دادم شما را در استماع از زنان و او تعالی حرام کرد آنرا تا روز قیامت پس  
 هر که نزد او چیزی سے انان باشد راه او خالی کند و آنچه او داده است چیزی سے انان نشاند  
 و لغت فرمود بر حمل بمجمل له و فرمود نکاح نمی کند زانی مخلد مگر مثل خود را مروی زن خود را

سه طلاق داد مردی دیگر او را بزنی گرفت و پیش از دخول طلاق داد و زوج اول خواست که  
 با وی تزویج کند آنحضرت صلعم را پرسید فرمود: نه تا آنکه بچشد آن شو سے دیگر از شهید او  
 آنچه شوی اول چشمیده است

## باب در بیان کفارت و خیار

بعض عرب گفتو بعض اندر بعض موالی کفای، بعض مگر حاکم حجام و در سندش را و سے  
 غیر سی است و کند ابو حاتم استنکارش نموده و شاید سے دار و منقطع ای حاصل  
 اعتبار شرف آدمیان از حسب است به تحقیق نسب آدم و حوا کافی است + اما بحسب رضا بخلج  
 و دین خاطر است پس بس فاطمه زهرا بنیست قیس را که از مهاجرات اول بود فرمود نکاح کن  
 اسامه بن زید و او غلام بود و این نزد سلم است و فرمود اے بنی بیاضه نکاح کنید اما چند را و  
 نکاح کنید بسوی او و و سے حجام بود و در سندش جدید است و غیر شد بریره بر زوج خود وقتی که  
 آزاد کرده شد و زوج او عبد بود و در روایت آمده که هر بود حافظ ابن حجر گوید اول اثببت  
 و در بخاری از ابن عباس صحبت پیوسته که وی عبد بود و قیر زد ملی گفت مسلمان شد م  
 رسول خدا از یرین و خواهر اند فرمود هر کدام را که خوا سه طلاق ده غیلان بن سلمه  
 اسلام آورد و اولاده زن بود همه همراه او مسلمان شدند او را امر کرد که از ایشان چهار زن را  
 بگیرد ابن عباس و حاکم تصحیح این حدیث کرده اند و احمد و ترمذی و دیگران از سالم عن ابن مسعود  
 ان بخاری و ابو زرعه و ابو حاتم اعلال این حدیث کرده اند و عن ابن عباس است و الله اعلم  
 احتیاط در هر حال اولی است و استدلال بشنی و سنت و راجع بر منع زیادت بر چهار خلاف حدیث  
 عرب عرب دوست و چون قرآن کریم ساکت و حدیث شریف معلول است در بیان توابع و محبت ساطع  
 کجا آنحضرت صلعم زینب دختر خود را برای العاص بن ربیع بعد از شش سال بهمان نکاح نخستین  
 باز گردانید و نکاح تازه نکود و این دلیل است بر آنکه ترمذی سلمه زید که فرمودن اسامه شرف از اسلام

مناظر باشد با وجود انقضای عدت و طول مدت جائز است و لکن احدی باین جانب نرفته  
 با آنکه احمد و حاکم تصحیح کرده اند و در روایت دیگر آمده که نکاح جدیدش رد کرد و نزدی گوید  
 اول او را اسناد دست و لکن عمل برین روایت ثانی است زنی اسلام آورد و نکاح کرد و نخستین  
 او آمد و گفته من مسلمان شدم و این زن اسلام من است آنحضرت صلعم زن را از دست شوهر گرفت  
 بکشید بیزوج اول داد و صحابن جبان و احکام آنحضرت صلعم عالی را از بنی غفار تزوج کرد چون برین  
 و رآمد و جامه خود بنهاد در پیلوشن بیاضه دید فرمود البسی ثنیابک و الحفی با هلاک و حکم داد  
 بر او ن مهر و بیجا دلیل است بر رد زن بصیبت لکن در سندش مجهول است عمر بن خطاب گفته هر که زنی را  
 بزنی گرفت و بروی درآمد و او را بر صای یا مجذوم یا مجنون یافت از برای او صدق است بسبب  
 مسی و او این صدق از کس بگیرد که او را بازی داده و در روایت دیگر زیاد کرد و او بصاف  
 خود حبا با لخیار فان صسها فلهما اللهم بما استحل من فرجها و در باره عین حکم و کلمه کمال  
 مهلتش دهند و این همه موقوف است بر فارق ضعیف اعتراف و مجالش نقات اند

## باب در بیان عشرت زنان

هر که زنی را در بر آورد و طعن است و فرمودنی بیند خدا بسوی مردی که مردی یا زنی را در بر آورد  
 و هر که ایام دارد بخند او روز آخرت وی یا زنده همسایه خود را او پذیرد و بصیت خیر در حق زنان  
 که آفریده شده اند از آنخوان پهلود و عوج ششی و ضلع اعلا سے اوست اگر وی که راستش سبب  
 بشکند و اگر بگذرای بیجان کج کج ماند پس قبول کنی و بصیت خیر را در باره زنان و در روایت دیگر  
 آمده اگر خواهی که بوی متمتع شوی متمتع شو با وجود عوج و اگر وی که راست کنی بشکند او را و کستن  
 او طلاق دادن است جابر گوید در غزوه همراه آنحضرت صلعم بودیم چون بیدینه آمدیم بخانه در آمدن  
 خواستیم فرمود رنگ کنی و شب هنگام بخانه در آمدن شد و او را دیدم و شانه کشد و شبیه استره  
 بکار برد و در روایت دیگر آمده چون یکے از شما غیبت دراز کرد باید که شب هنگام بر او نچود

نذر آید قد برترین مردم نذر خدا روز قیامت مردیست که نزد زن خود برسد و آن زن نزد او  
 برسد پسر را ز او رافاش کند معاوی بن حیده گفته ای رسول صلواتی زن کی از اچیت فرمود  
 بخوران او را چون بخوری و پویشان او را چون پویشی و غزن بر روی وی نسبت بقیع کن او را  
 جدا ساز او را گرد خانه تیره و میگفتند مرد چون زن خود را در قبیل از طرف در بریاید و اول شود  
 یعنی کاش چشم گرد و لیس برین آید فرو و آمدن او که حرف لکنه فاقوا حوث لکنه انی نشتتم یعنی هر کس که خواست  
 و بر وضع که میدیشیدن را بسایید بعد از آنکه آمدن در موضع حرث و صام واحد باشد که با مرتیج از آنجا بر میآید  
 و هر که خواهد که اهل خود را بسایید باید که بسم الله الرحمن الرحیم جنبا الشیطان و جنبا الشیطان ما ندقنا لکوبه اگر  
 میان هر دو ولدی مقدرست هرگز او را شیطان ضرر نرساند و هر مرد که زن را بسوی فراش  
 خود طلبید و وی از کار آورد و دنیا در و مرد شب دوشم گذرانید فرشتگان بران زن تا صبحدم  
 لعنت می کنند و در لفظی آمده که شنگین میشود بر وی کسیکه در آسمان است یعنی او جان و قاعله  
 و هر زن که پیوند کند موی خود بموی دیگر و دیگرے را بدان امر فراید و سوزن و خار در پوست  
 خلتان و از دیگرے این کار خرابی ملون است و فرمود خاستم که نهی کنم از غیله یعنی جماع  
 کردن با زن در حالت رضاع مگر دریم که روم و فارس همچنین می کنند و ضررے با ولد ایشان برسد  
 و فرمود عزل و ادغی است گویم و آن کشیدن مرست ذکر خود را از فرج زن بعد از املج اندران  
 تا انزال خارج از فرج کند مردی گفت ای رسول خدا مراد اهی هست که از ان عزل می کنم حمل او را  
 تا خوش دام و همان می خواهم که مردان می خواهند و یهودی گویند که عزل مؤدوه صغری است  
 فرمود دروغ می گویند یهود و اگر خدا خواهد که بچه آفریند نمی توانی که آنرا بر گردانی جا بگرفته عزل  
 می کردیم بر عمد نبوت و قرآن نازل می شد پس اگر چیزیے نهی عتسه می بود قرآن ما را از ان نهی  
 می کرد و در لفظ آمده که رسید این معنی با حضرت صلوات پس نهی نکرد ما را و بود جناب نبوت که  
 طواف می کرد بر زنان خود بیک غسل

باب در بیان صدق یعنی مهر و کابینان

آنحضرت صلعم صغیه را آنرا کرد و همین عتق را صدق او مقرر فرمود و مهر ازواج مطهرات و دوازده  
 ازیب و نصف بود و اوقیه چهل درم سنگ را گویند و دوازده نیم اوقیه را پانصد درم باشد علی تقدیر  
 چون فاطمه رضی الله عنهما را تزویج کرد فرمود و او را چیزی ندهد وی گفت نزد من هیچ نیست فرمود نزد  
 حکمیه تو کجا هست یعنی تقدیم چیزهای از مهر بردن و محبت است و هر دن که نکاح کرده شود مهر با جوی  
 برود و پیش از عصمت نکاح آن چیزها درست و هر چه بعد از عصمت نکاح است آن کسی راست  
 که با او بخشیده شد و آحق چیزهای که بران اگر ام مرتکبند و خرد خواهر اوست یعنی مکرم در اصحاب  
 همین خسرو خسرو پوره اند پس ابن مسعود را پرسیدند که مردی زنی گرفته است و مهر او را نام  
 نبرده و بروی دخل نشه تا آنکه بمرد گفت زن را مهر زمان تو ماست بی کم و بیش و بر دوسه  
 عدت است و او را میراث باشد معتقل بن سنان اشجعی برخاست و گفت جناب رسالت صلعم  
 در باره بروج بنت و اشق که زنی از نابود و همچو حکم تو حکم فرموده ابن مسعود بنایت خوشنود شد و  
 گفت بعد از اسلام هیچ چیز آنقدر خوشنود است چند آنکه بین موافقت قضای خودم بقضای  
 نبوی و شاد گردیدم آری سه فی جمله نسبتی بتو کافیه بود مرا به دلیل همین که قافیه گل شویدی  
 هر که در مهر زن سویق یا تمرد او وی آن زن را بر خود حلال ساخت، و این موقوف است بر جاه  
 و جائز داشت آنحضرت صلعم نکاح زنی بر دو فعل و تزویج کرد مردی را زنی برخاتم حدیث  
 این حدیث که مهر کمتر از دوازده درم نمی باشد موقوف است بر علی و در سندش مقال است و پیش  
 صدق آنست که آسان تر بود و همزه و خمر تبون چون بر آنحضرت دخل کرد و پیش از آنکه از  
 صلعم فرمود لقد عدت بمعاذ و اطلاق داد و اسامه را امر کرد که سه شنبه ما بود بد و در پیش  
 راوی متروک است اما اصلش در صحیح آمده

## باب در بیان ولیمه

جناب نبوت بر عبدالرحمن بن عوف اثر حضرت دید پرسید این چیست گفت زنی کرده ام بر روز

و اندر خرمای از زعفران بود برکت دهد ترا خدا و لیمه کن اگر چه بیگ گو سفند باشد و چون مدعو شود  
 یکی از شما بسوی لیمه باید که بیاید و در روایتی آمده که چون دعوت کند یکی را از شما برادر او  
 باید که قبول کند عرس باشد یا نحو آن و بدترین طعام طعام لیمه است که آید و از این منع کنند  
 و انکار نمایند را بسوی آن طلبند و هر که اجابت نکرد دعوت را وی عصبیان کرد خدا و رسول را  
 غرض که نزد دعوت اجابت است اگر صائم است نماز گزار و یا دعا کند و اگر منقطع است بخورد و در حفظ  
 آمده اگر خواهر بخورد و اگر خواهر ترک دهد و لیمه فراوان است و در روز جمعه و روز عید  
 سمه و هر که بشنود از خود را بشنود و رسوا کند او را خداست تعالی و سندیست که گریب است اگر چه شاه  
 دارد و لیمه تا سه روز غیر جائز نباشد زیرا که از باب ضیافت است و مدت ضیافت در اجابت  
 دیگر همین سه روز آمده و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله بر بعضی زنان خود بر و در اجابت  
 کرد میان خیر و بدین سه شنب بنا بر بنا بصفیه و دعوت شد نزد مسلمانان در لیمه او نبود در آن  
 خنجر و در لحم همین امر بگستردن نطق فرمود و بر آن خرمای واقف است و من از نخت و چون دو دعوی فراموش  
 در واژه هر که نزدیک تر بود دعوتش بپذیرد و اگر یکی سابق گردد اجابت وی کند و سندیست  
 و فرمودنی خورم تمکینه زده و عمر بن ابی سلمه را گفت ای کودک نام خدا بر وجهت راست بخور و از  
 پیش خود تناول کن و فرمود از جوانب قصعه بخورید و از وسط آن نخورید که برکت در وسط فرود آید  
 و هر که عیب طعامی نکرد اگر خوش داشت بخورد و نگذاشت و فرمود بدست چپ نخورید که شایان  
 بهین شمال می خورد و در آشتامیدن آب نفس آوند نزد دوران ندر

## باب در بیان قسم یعنی نوبت زنان

قسمی کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله میان زنان خود بعد از وحی گفت خداوند این قسم من است و آنچه  
 مالکش هستم پس ملاست مکن هر ادراچیه مالک آن هستی و من مالکش نیستم و این دلیل است بر آنکه  
 محبت و میل قلب با یکی از زنان مقدور نبوده است بلکه از جانب خداست و نیز درین قسم عدل و



تسویہ در جماع شرط نیست و ہر کہ دوزن دارد و مائل است بسوی کجی از انہا بیاید روز قیامت  
نصف بدن او افتادہ و خمیدہ و ساق و مائل باشد و سسندش صحیح است مراد میل و قسم انعام  
نہ در محبت و از سنت است کہ چون بکرا بر شیب در ہفت شب نزد او بماند پتہ قسم کند و اگر شیب را  
بزننی گیرد و شب نزد او بماند ما قسمت نماید و مانند آنحضرت صلعم نزد ام سلمہ شب بسیر برد و  
تو بر اہل خود خوار شد اگر خواہی نزد تو ہفت شب بمانم و لکن نزد دیگر زنان خود ہم ہفت شب  
بگذرانم تنہا ہست ز معدیوم نوبت خود بپا نشد بخشد پس آنحضرت صلعم و شب نزد او بسیر  
و بعضی زنان را بر بعضی فضیلت و قسم نہ نہادے بکثرت نزد ایشان و کم روزی بودے مگر  
بر بہرہ از ایشان گشتے و از ہر زن نزدیک شدی بغیر سیمین یعنی جماع تا آنکہ بزنی میرسد کہ  
او بودی پس نزدش شب بسیر کرد و دوستی آمد بعد از گزاردن نماز عصر بر زنان دور کردے  
پتہ از انہا نزدیک شدی و در عرض موت پرسیدی کہ فردا کجا باشم را وہ یوم عائشہ می گزید  
سطرات اذن دادند کہ ہر کجا کہ خواہد بماند پس بجائے عائشہ ماند و نزد سفر در میان زنان قسم  
انداختی ہم ہر کدام کہ برادے همان را ہمراہ بردے فرمودند نزدیکی از شمار زن خود را بچو زن بند

## باب در بیان خلع

زن ثابت بن قیس آمد و گفت اسے رسول خدا اعتبار نمی کنم بروے و خلق و دین و لکن  
ناخوش دارم کہ فرار از اسلام فرمود یا بخویش و را بروے بازمی گردانی گفت آرسے فرمود و اقبل  
الحکد بفاء و طلقھا نطریقہ رواہ البخاری و در روایتی آمدہ کہ امر کرد اورا بطلاق زن  
و عدت و سے یک حیض گردانید و ثابت مردے کہ بود زانش گفت اگر خوف خدا نبودے نزد  
در آمدن و سے بروے اوقف می نمود و این اول خلع بود در اسلام و قطا ہر امر بطلاق مفید  
و جب است اگر چہ از بر اسے ارشاد و گفته اند بدلیل قول تعالیٰ اصساک بمعنی وقت او  
لستہایحسان و فصل نشات می کند بآنکہ حاکم را امر بخلع میرسد

## کتاب در بیان طلاق

البعض حلال نزد خدا طلاق است این مرد زن خود را طلاق داد و وی حاضر بود و پدرش عمر فاروق رضی الله عنه آنحضرت را صلیم پرسید فرمود حکم کن او را بر حجت بگذارد او را آنکه پاک گردد و حیض با حیض آرد باز پاک شود پسر اگر خواهر نگاه داد و اگر خواهد قبل از حیض طلاق و بدین عدتی است که او تعالی طلاق زنان را بدان امر کرده و در روایت آمده بگوید اگر بگردد با طلاق و بدو در حالیکه طاهر است یا حامل و در لفظ دیگر آمده که محسوب شد این طلاق یک طلاق و لکن حاسب بتقین نیست غالباً این حساب از ابن عمر باشد و آنچه است که جمعی از اندر حدیث قائل بیدعم و وقوع طلاق بدعی و سکیه دیگر زن خود را در حیض طلاق داده بود ابن عمر را گفت تو یک طلاق یاد و طلاق داده آنحضرت صلیم امر کرده که مر حجت کنم نگاه بشنودم آنچه که حیض دیگر بیارد یا تو او را سه طلاق داده پس از خود را در باره طلاق زن خود عاصی شده و در لفظ دیگر آمده که گفت ابن عمر در کرد آنحضرت صلیم آن زن را برین دو آن حلقه اچیر سے نہیں وفرمود که بعد از طلاق ده یا ننگها را گویم و این صریح است و عدم وقوع بدعی و افساد علم ابن عباس گویند سه طلاق بر عمد نجات و عمدی بگردد و سال از خلافت عمر یک طلاق بود یعنی اگر در یک مجلس یک بار بلا فصل داده است عمر گفت مرد شتابی کردند در کاری که ایشان را در این مهلت بود پس امضا کنیم آنرا بر ایشان و مهتما کردند محمد بن سعید گفته آنحضرت را خبر کردند که مردی زن خود را سه طلاق داده است یعنی در یک بار پس شتمناک برخواست و گفت بازی کرده میشود بکتاب خدا و زن میان شتمیم تا آنکه مردی گفت اگر بفرماید که این شتمیم آنچه که امیر مغان را طلاق داد و سوزند فرمودند و آنکه گفت سه طلاق داده ام فرمودند شتمیم بگردد و سلفی آمده که سه طلاق داد و در یک مجلس بران عملین شد آنحضرت فرمود این یک طلاق است و در روایت دیگر آمده که ابو بکر سه طلاق زن خود را طلاق داد و گفت نحو شتمیم یک طلاق آنحضرت زن را برده سه بزرگان شتمیم

آمد که سبب است که جد و نزل آن هر دو جد است نکاح و طلاق و حجت و در لفظ بیاسی  
 حجت و عناق آمده و در روایتی دیگر وارد شده که جائز نیست امب و طلاق و نکاح و عناق بگو  
 اینها را گفت و چه شد و چه بودی شبهه تبا و ز کرد خنده از امت من حدیث نفس اما دام که بدان  
 عمل نکردی مست و تکلم نموده و نهادن است خطا و نسیان را و آنچه بران مستگو شده است  
 و حرام ساختن زن بر خود چیزی نیست او تعالی فرموده لقد کان لکم فی رسول اللہ <sup>ص</sup>  
 حسنة لکلین تحریم عین است کفایت آن بر هر دو دختر خون چون بر آن حضرت و نخل کرده شد  
 و آن حضرت با وی نزدیک گردید اعوذ بالله حدک گفت فرموده و اتفاق عدلت ببعظیم الحقیقی  
 بأهلاک الا حق شوبه کسان خود و این کنایه است بطلاق بر فرموده نیست طلاق مگر بعد از نکاح  
 و عقیق مگر بعد از ملک و در روایتی آمده نماند و غیر ملک و عقیق برین رند طلاق در آن و قلم فرغ است  
 از کس تا نغمه تا آنکه بیدار گردد و در صغیر تا آنکه بالغ شود و دیوانه تا آنکه عاقل گردد و در نهرش آید

باب در بیان حجت

عمران بن حصین را از حال مردی که طلاق می دهد و بر میگردد و گواه نمی گزیر پرسید گفت که  
 طلاق و بر حجت او گواه گیر آن عمر چون زن خود را طلاق داد آن حضرت سر آن گفت حسنه و عقیق

باب در بیان ایام و نهار و کنایه آن

ایا کرد آن حضرت صلح از زمان خود و طلال احرام است و کفایت عین را و این همه گویند مگر  
 بعد از نسیان چاره توقف کند و نمی است طلاق تا آنکه طلاقش و به طایمان بین یا چه و در  
 کس ایامها به دریا است که ایشان موی را و انف می کرد و نسیان تا بیع کنایه طلاق است  
 این به اس گفته است اما به بابت تا یک سال و در میان این باشد صحیح نهالی نوبت است  
 بچهار ماه فرموده اگر زین مقدار کمتر باشد باید بود که به سارض است ایام نوبی تا یک ماه و آن

مرفوع است و این موقوف و چار با دکانیت است نه توفیق تروی ظهار کرد و با زن خود و برود  
 بقا و نزد آنحضرت صلوات آمد و گفت قبل از تکفیر بروست افتادم فرمود نزدش مرو تا آنکه حکم خدا  
 بجا آرسه یعنی کفار و دهن و در لفظ کفر و لا تعد آمده سلمه بن صحز بنوفت رسیدن  
 بزین در رمضان نما کرد بشی چیز سے از بدن آن زن نمایان شد بروی بیعتا و آنحضرت  
 فرمود و برده آزاد کن گفت جز کردن خود هیچ ندارم فرمود دو ماه پیاپله روزی گیر گفت  
 نرسیدیم بانچه رسیدیم مگر از همین روز گرفتار فرمودت مسکین را بنیله از خرما بخوران  
 این کفاره طهارت است

## باب در بیان لعان

یکی آنحضرت صلوات را گفت بفرما اگر کی از امان خود را بر فناخته یا جیبه کار کند آری گوئی که بچند  
 با مغز عظیمه اگر خاموش می ماند سکوت می کند بشکل آن ع گویم مشکلی و گزنگویم مشکلی چه هیچ  
 جواب نداد روز دیگر آمد و گفت آنچه از تو پرسیدم بدان مبتلا گشتم پس ایست سوخانو فرود آمد  
 و آن را بران مرد تلامذت کرد و بعینه و تذکیر نمود و خبر داد که عذاب دنیا ایست از عذاب  
 آخرت وی گفت سوگند کسیکه ترا بچی فرستاد من بران زن روغ نه بسته ام آنحضرت صلوات بران  
 طلب شدت و در نظر کرد و گفت قسم کسیکه ترا بچی بران بخت وی دروغ گوید است ناچار شروع نمود  
 کرد و وی چار کوا سبب بنا خذوا با باز شروع نمود بزین و میان هر دو چارانی ساخت و در  
 روایت دیگر آمده که متلاعین با فرمود حساب تمام بر دو چندان است و یکی از شما کازب است  
 اکنون ترار است پس آن زن نیست وی گفت مال من چه حال دارد فرمود اگر راست گفته است  
 پس مال را بر عیون تمام فرج اوست و اگر بروی دروغ بسته پس رجوع مال از وی و در دست  
 و فرمود بیبید آن زن را از بچه سفید رنگ فرود بسته مویا را پس آن شوئی برست و اگر چشم سر بر آن  
 بیبید مویا کو تا آرد و این است کسی است که با وی بدنام شد تروی دیار را کرد که نزد شما

خامس است بردهن او نهند که آن موجب است یعنی فراق زن را و جیبی کند و در قصه  
 شصتین بر دیت و یک آمده که چون هر دو از تلامعن فارغ شدند مرد گفت بروی دروغ بسم  
 رسول خدا اگر اکنون نگاهش ام دسته طلاق و اقبل از آنکه رسول خدا صلعم او را بدان امر فرمایند  
 و یک آمده و گفت زن من دست لس کننده را در نیکند فرمود بدرکن او گفت می ترسم که جانم  
 در پی او رود فرمود مجتمع شو بوی و در لفظ آمده گفت صبر کنی تو انم که از او فرمود نگاه  
 او را سه دو گردن پنج و عذاب است جان مجنون را بنده بلام حجت لیلی و فرقت لیلی و آتش در  
 لغت یعنی سودن و گاییدن هر دو آمده تا مرادش که ام یک ازین هر دو معنی است و ظاهر است  
 که مراد اول باشد چه ابقا و برثانی دور از شرائع اسلام و هدی شایع علیه السلام مینماید و چون  
 آیه یلعان فرود آمد فرمود هر زن که در آرد بر قوم کسی که از ایشان نیست وی از حرمت خدا و  
 چیزی نباشد و او تعالی در از نهاد بر شبت نه در آرد و هر مرد که انکار کند فرزند خود را دوی می بیند  
 او یعنی می داند که فرزند او است در پرده شود خدا از او رسوا نماید او را بر سر خلاق در او لین و  
 آفرین عمر گفته هر که اقرار کرد بفرزند خود چشم زدن او را یعنی می نیرسد یعنی انکارش بعد از  
 اقرار نیست مردی گفت ای رسول خدا زن من که در کی سیاه زاییده است فرمود ترا شتر است  
 گفت آرسه پرسید رنگهای آنها چیست گفت سرخ رنگند فرمود این میان آرتی یعنی  
 سیاه فامی هم هست گفت آری فرمود این کجاست گفت شاید رنگی از آتشیده باشد فرمود  
 پس شاید این پسر ترا هم رنگی کشیده باشد غرض آن مرد تعریف کرد بخی گنج حضرت او را درین  
 امر خصت نفرمود

## باب در بیان عدت و سوگوار می استیبر و خیر آن

حبیبه اطمینان فضاوت شد بعد از وفات شوی خود بچند شب و از آنحضرت صلعم اذن نکاح خوا  
 او را اذن داد و در نکاح کرد و در لفظ آمده که بعد از جمیل شب از وفات زوج خودش بزیاید هر

گوید یاکلی نمی بینم و را نکه نکاح کند و در خون باشد هر آنکه در پیش تقریب نمکند تا آنکه پاک  
 گردد و او امر برید به حیض مسند معلول داد و در حلقه نمکند را سنگی و لفظه نبود و آنجا و نمکند زن به  
 بیج میت زیاد برسد و زگر بر شوهر که چهار ماه و ده روز سوگوار می نماید و چنانکه رنگین نوبت  
 گوید عصب یعنی بچو چو نری و مره نکند و عطر ناله بگر چون از حیض پاک شود پاره از قسط  
 یا انظار اگر یکبار بر وضو ایست و در لفظه آمده که خضاکیند و شانہ نکند آدم سید بعد از  
 وفات زوج صبر در هر دو چشم کرده بود آنحضرت فرمود این صبر روی را می افزوزد و گمنی آن را  
 گردن شب و در روز و در گمنی و شانہ بوی خوش سخن و نه بخوار که این خضاب است گفت پس  
 کدام شانہ کشتم فرمود کنار در حتر زنی را شوهر مرده بود و پیش برده آمده وی آنحضرت صلوات  
 از سر کشیدین پرسید فرمود کوش خاکه جابر بطلقه شد خواست که میوه نخل خود بر مردی آورد  
 از بر آمدن زجر کرد وی از آنحضرت صلوات پرسید فرمود بی خرمای خود را بر شاید صدقه دهی یا کار  
 نیک بجا آرے شوهر فریب و خرمالک درستی بندگان خود بر آمده بود او را کشند فریب آنحضرت  
 را پرسید که بکسان خود برگردم کنوشی من سکنی و در ملک نگذاشته است و نه کدام نفقه فرمود  
 آرے چون برگشت و در سخن خاند رسید آواز شنید او فرمود که بان در همان خانه که هست تا آنکه کتاب  
 سورت خود برسد و بی بچیان کرد سپس عثمان رضی الله عنه حکم نمود بدان یعنی در عهد خلافت خود  
 خاطر نیست قیس را شوهر و سه طلاق داده بود وی آنحضرت را گفت می ترسم که کنه با گمان  
 برین و آید او را المراد پس که نقل مکان نمود و حیرت ام ولد بعد از فوت سیدش چهار ماه و ده روز  
 باشد و در سندش انقطاع است و آقر از عایشه اطهار است و نزد دیگران حیض و طلاق  
 داده و طلاق باشد و عدلتش و حیض بود و سنده ضعیف حلال نیست مردی را که ایمان از  
 بخدا و روز آخرت آنکه بخوش آمد آب خود بکشت دیگرے مراد وطنی با زن باردار است و همیشه  
 دال است بر تحریم آن عمر فاروق در باره زن عقود الزوج تریض چهار سال و بعد آن عادت  
 چهار ماه و ده روز نشان داده و در نوح آمده که زن مفقود زن آن عقود دست تا آنکه بیان بیاید

سندش بنیفست پس هر دو در خوردن احتیاج نبود و فرمود شب نگواری هیچ مرد نزد زن مگر  
 آنچه نیک باشد یعنی زوج او یا ذبح و محرم و خلوت نکند هیچ کس با زن مگر آنکه با وی زنی محرم بود و در باره  
 سبایای او طاس رشت و کرد که حاصل سوطوانشود تا آنکه بار نهد و غیر حاصل تا آنکه یک حیض  
 آرد و فرزند از برای فرانشست و عاهر را حجر یعنی عمران یا رجم و حدیث دلیلست بر ثبوت  
 نسب و ولد الحرام بفرانش

### باب در بیان رضاع

یکی بن یک دو بار حرام نیگردد آنحضرت فرمود نظر کنید کیستند برادران شام رضاعت نیست  
 مگر از گرسنگی گویم و این در خوردن سالی باشد پیش از دو سال نزد اکثر و در نیم سال نزد بعض  
 مردم سهمله دختر سهیل گفت اسے رسول خدا سلم فلام ابی حذیفه با ماد زنا نمی ماند و بمبلغ  
 رجال رسیده فرمود او را شیر خود نوشان حرام گردد سے بروی آنحضرت برادر ابی القعیس بعد از  
 نزول آیه حجاب بر عالتش در آمدن خواست و بی لکار کرد و با آنحضرت ذکر نمود و فرمود او را  
 خود او را آن بدن بد که عم است یعنی از رضاعت در کتاب عزیز اول عیش رضاعت معلوم  
 میشود فرود آمده بود پیر پنجس معلومات منسوخ شد آنحضرت صلعم وفات کرد و این آیه در آن  
 خوانده میشود خواسته اند که آنحضرت صلعم دختر حمزه را بزنی گیرد فرمودی مراحل نیست دختر را در  
 رضاعتی نیست و حرام می شود از رضاعت آنچه حرام میشود از نسب فرمود حرام نمی سازد از رضاع  
 آنچه قسم مگر آنچه بشکافد و در بابی که در پیش از نظام باشد ابن عباس گفته نیست رضاع  
 مگر در دو سال و این موقوف است و در مرفوع آمده رضاع نیست مگر آنچه استخوان را توانا سخت  
 کند گوشت بر ویانند عقبه بن حارث امی بنی بنت ابی اباب را تزویج کرده بود زنی آمد گفت  
 من شما هر دو را شیر نوشانیده ام وی از آنحضرت صلعم پرسید فرمود کیف و قد قیل بین عقبه  
 او را جد کرد و وی شوی دیگر گرفت در اینجا دلیلست بر قبول شهادت واحد مرضه و در جواب عمل

بران و آواست رضاع زن احمق نمی فرموده و این فرموده است

## باب بیان نفقات

هنگذ زکله ابی سفیان گفت ای رسول خدا ابو سفیان مردی بخیل است آنقدرم از نفقه نمی دهد که مرا و فرزندان مرا بسند شو و مگر آنچه از مال او بی دانستن دست بگیرم و دست نام بر زن درین کار گناهی هست فرمود از مال او آنچه ترا و اولاد ترا کفایت کند بگرفت و بگوید بخارق محاربی بمدینه آمد و دید که آنحضرت صلی الله علیه و آله را میسرست و میفرمایند معطلی است و بدایت کن بعیال ما و در پیر و خواهر و برادر خود تم ادناک ادناک و فادکه این ترتیب ظاهرست مملوک را همین طعام و کسوت اوست و زیاده از طاقت وی کار گیر و در حق این است که چون بخورد او را بخوراند و چون بیوشد او را بیوشاند و این حدیث پیشتر در باب عشرت بیان گذشته است و در حدیث طویل حج آمده زنان را بر شما مان و جامه است بپوش و حر و در این قدر بزه پس باشد که هر کرا توست می دهد وی را ضامن گرداند و در لفظ دیگر آمده که جس کند توت را از مملوک و حاملی را که نشوی او مرده است نفقه میست و بدیعا بهتر از بدیعت است و ابتدا به کسی کند که عیال داری او می کند زن می گوید که بخوران مرا یا بگذا بصدیقین سبب گفته هر که نفقه نکند بر زن میان او و زن وی جدائی می باید کرد و گفته که سنت است و بد امر است عمر فاروق با همگرمی جناد در باره مردان غائب از زنان کتابت کرد که آنها را سزا ندهد کنند بر آنکه نفقه دهند یا طلاق اگر طلاق و بهند نفقه زنان جس بفرستند و ندیش حسن است فرمودی آمد و گفت ای رسول خدا زن و سن دیناری هست فرمود بر جان خود نفقه کن گفت دیناری دیگر است فرمود بر فرزند خویش صرف کن گفت دیناری دیگر است فرمود بر زن خود خرج نه گفت دیناری دیگر است فرمود بر خواهر خود صرف کن یعنی بر مرکب گفت دیناری دیگر است فرمود انت اعلم و در لفظی تعدیم زوجه بر ولد آمد و تمام بین حیده گفته است رسول خدا نیکی باکم فرمود مادرتو گفتم باز فرمود جهان در تو گفتم باز فرمود او را گفتم باز فرمود پدر تو پسر او را گفتم باز فرمود



و این ترتیب حاکم مادہ نزاع است در باره تفقات زودی تقریبی

## باب در بیان حضانت

زنی آمد و گفت اسے رسول خدا این پس من است شک من اور آؤند بود و پستان من اور  
 شک و کنار من اور اجابی مانند و پدرش مر اطلاق داده است وحی خواهد کہ از من اور  
 فرمود و وحی با و داد کہ نکاح کننے زنی دیگر گفت زوج من می خواهد کہ پس مرا بر و حال  
 و سے مرافع داده است و از چاه ابی عنبہ آب نوشانیدہ و شوہروی تیر آمد آنحضرت فرمود  
 اسے غلام این پدرت و این مادر تو دست ہر کدام کہ خواہی بگیر و سے دست مادر گرفت  
 اور ابرو واقع بن سنان اسلام آورد و نرس از مسلمان شدن انکا کر کہ آنحضرت صلوات  
 یک طرف و پدر را یک طرف و صبی را میان ہر دو نشانیدوی میل بسوی مادر کرد فرمود  
 اللہم اهدہا پس مائل بسوی پدر شد پدر اورا گرفت درین حدیث دلیل است بر ثبوت حق  
 حضانت از برائے ام کافرا چہ اگر اورا حق بود سے صبی امیان ہر دو نشانیدوی و تیز و سکت  
 بر آنکہ صبی تلخ خیر این است در دین و دختر ترہ را بخالہ سپرد و فرمود خالہ بچا سے مادر است و تر  
 رواستے باین لفظ است کہ دختر نزد خالہ و مانہ کہ خالہ والدہ است تا دم کیے چون طعام آرد  
 اگر اورا با خود نشانہ باری یک دو قلمہ اشش بدہد و خدب شدہ زنی و ر بارہ گریہ کہ آن را بند  
 کردہ بود تا آنکہ ببرد و بدوزخ شدہ خوش اورا خوانید و نوشانید و نہ رہا کر کہ خلیفتن  
 از خنشا ش یعنی ہوا م زمین بخورد

## کتاب بیان جنایات

فرمود حلال نیست خون مرد مسلمان کہ گناہی در بہ لا الہ الا اللہ وانی رسول اللہ گریہ کیے  
 از خصیلت تکیہ شیر زبانی دوم جان عوض جان سوم تارک دین و عمارق جماعت مسلمین

گویم و این نمی باشد مگر با کفر نه بیغنی و ابتدای حد در لفظ دیگر آمده کیے زانی محصن که سنگ رده آید  
 و مردم مری که سلمانی را احمد ابک شده و بقصاص سے کشته نشود و سوم مردے کبدر رود و از  
 و جنگ کند با خدا و بول پس کشته شود یا مصلوب گردد یا فقی کرده شود از زمین و اول حکمے که  
 میان مردم روز قیامت کنند خونماست و هر که بنده خود را بکشد وی را بکشد و هر که بکشد او  
 قطع کند عضویش بیزند و هر که او را خصم سازد و بر او خصمی نماید و کشته نشود پیر عوض پس و حسین  
 مضطرب است ابو جحیفه رضی را کرم الله وجهه گفت نزد شما چیزی از وحی غیر قرآن هست فرمود  
 لا والدی فلی الحجة و برأ النعمة الا فم یعطیه الله تعالی جلال فی القرآن مانی  
 هذا الصیفة وی گفت درین صحیفه چیست فرمود درین صحیفه حکم دیت و ربانی است  
 و آنکه سلمانی عوض کافری کشته نشود و در لفظی آمده که خونمای مومنان بزرگتر یعنی در قصاص و دیت  
 سومی می کند بزرگ ایشان اولی مومن و ایشان دست گیر اند بر غیر خود کشته نمیشود مومن  
 عوض کل فرزند و عمد و دختر سے لایافتند که سرش را میان و دو سنگ کوفته اند او را  
 پرسیدند که این کار بتو که در فلان و فلان تا آنکه ذکر کیے میو دے کردن انشا را هر کرد  
 که آرسے او را گرفتار آوردند و دے اقرار کرد فرمود سرش را میان هر دو سنگ بکوبند یعنی  
 جزاء سیئة سیئة مثلها و لکن آخر اقصرتل بر شمشیر بود و لا غیر کیے غلام مردم که گوش  
 غلام مردم تو نگریه بود و آننا نزد آنحضرت آمدند از دیت هیچ نمیدانید و این دلیل است بر آنکه  
 بر عاقبت قرآن هیچ و جب نیست مردے دیگر کیے را زانو خسته کرد وی نزد آنحضرت آمد و گفت  
 مرا قصاص گیر فرمود تا آنکه تند دست شوی باز آمد و گفت اقلد فی پس قصاص گرفت از  
 باز آمد و گفت انگ شدم فرمود ترا نمی کردم مگر با فرمانی کردی پس دور انداخت او تعالی تل  
 و باطل شد لنگی تو بعد از این فرمود از قصاص زخم تا آنکه به شود صاحب او و این منزلت  
 دوزن از قبیل بنیل با هم قتل کردند کیے سنگے بر دیگرے انداخت وی و آنچه در شکم او بود  
 کشته شد خصوصت نزد جناب نبوت آمد فرمود که دیت بچو خور محمد یایک ولیده هست و دیت زن

بر عاقله او نهاد و اولاد او را و کسانی را که با آنها بود و ذوات آن زن گردانید درین میان جل  
 بن نابغه ندلی گفت اسے رسول خدا کیف یغص من کلاشب ولا اکل ولا نطق ولا  
 استعمل فمثل ذلك یطل یعنی دیت طفل کہ نہ خوردہ و نہ آشامیدہ و نہ حرف رانہ و نہ آواز  
 کردہ یعنی چه بلکہ بچو این جان رایگان باشد آنحضرت فرمود آنها هذا من اخوان الکھف  
 یعنی بن کسل زبردوران کا ہنار است و این بنا بر صحیح بندے اور شاو کرد و در لفظ و گیرین  
 آمدہ کہ عمر فاروق پرسید کہ کسے ہست کہ قضا را آنحضرت صلعم را در بارہ جنین حاضر شدہ باشد  
 حل بن نابغه برخاست و گفت من بوم و میان آن دو زن کہ یکے و یکے را بزودت جمع و غیر  
 عیذان بن مالک دندان پیشین و تھریکی از انصار شکست عفو خواستند انصار اٹھا رہو و نہ  
 ارش عرض کردند نیز یہ فتند نہ زود آنحضرت صلعم آمدند و قصاصی استند امر بقصاص فرمود  
 آنس بن نصر گفت ای رسول خدا اگر تھریہ بیج شکستہ شود سو گند بیکہ ترا بحق فرستاد و ذواتش  
 شکستہ نشود فرمود اسے انس کتاب خدا ہمیں قصاص ست درین میان قوم رضما بقفو داد آنحضرت  
 فرمود ان من عباد اللہ من لا قسم علی اللہ لا یورہ و بر مقتول در عیایا مرعی بھجر یا سوط یا عصا  
 عقل خطاست و در قتل عمد تو داشت و بر یکیکہ حائل شود میان این تو و لعنت خداست  
 و اگر مردے دیگر انکا داشت و گرفت و دیگرے آذکشت قاتل کشتہ شود و  
 محاکم مجوس گرد و آنحضرت صلعم کیے سلمان را و قصاص ماہ قتل کرد و گفت من ولی مہم  
 یوفنا خونہ او و حدیث مرسل ست و اسناد و صلش واسبہ گوئی بفریب کشتہ شد عمر بن خطاب  
 اگر شریک می شد نہ اہل صنعا در دی ہمد عودن اومی شتم تو این مذہب و سیت رخصتہ عبد  
 و بعض سلف موافق او نید درین حکم و این موقوفہ در بخاری ست و در مروج آمدہ کہ یکہ کشتہ  
 اورا قتیلع بعد ازین مقالہ من پس کسان او میان و اختیار اند دیت گیر نہ یا کشتند۔

## باب وریان ویات

آنحضرت صلعم کتابے بسوی اہل بین اوشترت در وی این ست کہ ہر کہ معنی ایابی جنایت کشتہ

دیده کرد آستین و تن تو دست یمنی گشته شود مگر آنگاه و یا مقتول رخصت مبنی بریت یا استغوث  
 کشتن نفس دیت صد شتر باشد و در یمنی اگر از پنج بریده شود تمام دیت مذکور است همچنین در  
 زبان و در هر دو لب و در نوک و در هر دو خایه و در شکستن پشت و در هر دو چشم و در یک  
 پاسه نیکه دیت و در مامومه که پوست مغز رسد لثت دیت و در جانفکه که درون شکم رسد  
 ثلث دیت و در تنقه که استخوان رایجی گند یا زنده ابل و در هر اصبع از اصابع دست و پاسه  
 ده شتر و در دندان پنج شتر و در پنجه که سفیدی استخوان ظاهر کند پنج ابل است و در  
 مقتول می شود عوض زن و بر ابل طلا هزار دینار است و این حدیث مرسل است و در حیت  
 خطا بطور اخماس باشد یعنی بست حقه و بست جنده و بست بنت مخاض و بست بنت لبون  
 و بست ابن لبون و در لفظ بست ابن مخاض بدل ابن لبون آمده اما اسناد اول تو  
 و قفش اصح است از رفع و در روایت دیگر سه جذع و سی حقه و چهل خلفه که اولادش  
 در لبون آنها باشد و او روده و جابا برترین کان بر حد اسم کس اندکی گشاده  
 کس در رحم دوم قاتل غیر قاتل خود سوم قاتل بنا بر عقل جاهلیت یعنی بطور شارب طلب  
 سکافات و خطا شبه عمد است که به تازیانه یا چوبدستی بود پیش صد شتر است از آنکه  
 چیل حامل باشند و تخصص و ابهام برابر اند در دیت و در روایت آمده همه انگشان یکسانند  
 در آن و همچنین برابر اند انداد دیت و دندان پیشین و کرسه همه یکسانند و در لفظ  
 آمده که اصابع هر دو دست و هر دو پا برابر اند هر اصبع را ده شتر دیت است و هر کلبیب  
 شد بتکلف و معروف نیست بطلب و از وی نقصان جانے یا بدون آن شد و  
 ضامن باشد یعنی بریت آن جنایت و ارسالش اتومی است از وسایل و در مواضع  
 پنج پنج شتر است و همه انگشان برابر اند و ده از شتر دیت هر انگشت باشد و عقل ابل  
 نصف عقل مسلمانان است و در لفظ دیگر دیت معابد نصف دیت حر آره و عقل زن  
 مثل عقل رجل است اما آنکه لثت دیت خود برسد و عقل شپه عمد مغفالت مثل عقل عدد

صاحبش کشته نشود و این چنان باشد که شیطان بجد و میان مردم خونریزی میا شود و بغیر حد او  
 و بغیر جل سلاح مرده‌سے در عهد نبوت مردی دیگر را بکشت آنحضرت صلعم بروی دیت و در فر  
 هزار در جم نهاد ابو مرثبه با سپر خود پیش جناب نبوت آمد پرسید این کیست گفت پسر من است  
 گواه شو فرمود آگاہ باش که و سے جنایت نمی کند بر تو و نه تو جنایت می کنی بروی **س**  
 گت بود مرد مستگاره را بچه تا میان زن و طفل بیچاره را بده و این موافق قرآن است  
 کلاتر و از کلاتر و از کلاتر و از کلاتر

## باب در بیان دعوی خون و بیعت

عبدالمن بن سهل و محیص بن سعید بنا بر جد سے که با ایشان رسیده بود بخیر رفتند محیصه آمد گفت  
 که این سهل را کشته در چشمه انداخته اند نزد یهود آمد و گفت والد شما او را کشته اید آنها انکار کردند  
 و گفتند والد ما او را کشته ایم محیصه با برادر خود جو لیصه و عبدالرحمن بن سهل نزد رسول خدا صلعم آمد  
 خواست که سخن کند آنحضرت فرمود کبر کبر یعنی کلان سال را در سخن مقدم کن پس او را  
 سخن کرد باز محیصه آنحضرت فرمود یهود دیت صاحب شما و بند یا جنگ بر خیزند و درین با  
 خطب آنها نوشت یهود نوشتند که والد ما او را کشته ایم این هر سه را فرمود شما سوگند بخوید  
 و ستم خون صاحب خودی شوید گفتند نه فرمود پس یهود حلف گفتند گفتند آنها مسلمان شدند  
 آنحضرت صلعم دیت از نزد خود داد و صد ناقه فرستاد سهل گوید فلقد را کضلتی منهنها  
 جماع یعنی ناقه سرخی از انجمله ملت بود و این حدیث متفق علیست و با بجه آنحضرت صلعم  
 را بجهان قاعد و جا بیست مقرر داشت و میان انصاریان در باره قتل که در عولیش بر یهود سب کرد  
 حکم فرمود و آن چاه سوگند است که از اهل محلب تا نزد سپر اگر حلف کردند بری شدند ورنه **س**  
 لازم است

## باب در بیان قتال اهل یعنی

آنحضرت صلعم فرمود هر که برداشت بر اسلح وی از امامت و هر که برون شد از فرمانبر س  
 و جدا شد از جماعت و در پیش مردنش برون جایست سست و فرمود بکشده عمار بن یاسر را که در جنگ  
 و وی همراه مرتضی بود در حرب معاویه و لکن این ابنی باغی را از اسلام برون نمی برد بلکه او س  
 خاطر عاصی و طاعی است و این جنگ خللی از ثنائیه عصیبت و حیت جایست نبود مگر با باغی  
 کبف لسان اصحاب که کلام و اهل سنت اجماع کرده اند بر منع طعن بر احدی از صحابه و اندر علم  
 و فرمود وی دانی ای بن ام عبدجست حکم خدا را با کسی که باغی شد ازین است و س گفت  
 خدا و رسول دانا ترند فرمود کار زخمی ایشان تمام نکنند و اسیر را بکشند و بارب را نه طلبند و فی  
 بخش نمایند و صحیح وقت اوست بر علی و وی نمی اندر عند اصل است و را حکم این باب  
 و بر ویست اعتماد در مسائل نبی و کار روانی آن و مرفوع درین باب اقل قلبی پیشین است  
 باینکه خود بر وجودیست آنحضرت فرمود صلعم هر که بیاید شمارا و کار شمارا فرجه است و می خرد که جماعت  
 شمارا پرانگند کند او را بکشید

## باب در بیان کشتن جاننی و مرتد

هر که کشته شد نزد مال خود یعنی بنا بر حفظ آن پس وی شیب است یعنی این سیه با مردی جنگید  
 یکس دست و دیگر س بگنید وی دست خود از دستش بر کشید و ندان پیشین او بیضا و حضورت  
 پیش آنحضرت آمد فرمود یکس از شما دست برادر خود و پنج شتر زخمی گزید برو که ترازیت نیست  
 حدیث دلیل است بر آنکه جنایتی که بر معنی علییه سبب او واقع شود و او بر اس دفع ضرر بود است  
 در آن قصاص نباشد و فرمود اگر بنگرد مرد س بر این غیر افزون و تو آن را سنگ زنه زنی و نیم  
 او را کور کنی بر تو گناه نیست و این متفق علییه است و در لفظ آمده که نیست و غیرت و نه قصاص  
 و این نزد ائمه حدیث بر ظاهر خود است و تاویل در آن فرج کند سبب باشد و احد اعلم و حکم کرد  
 آنحضرت صلعم باینکه حفظ جانند در روز بر اهل حاط است و حفظ ما شیبه در شب اهل ماشیه و زمان



از سلمان در مسجد نزد رسول خدا آمد و فریاد برآورد که من زنا کرده ام آنحضرت از او سر  
 روگردانید آن مرد در بر او آمد و گفت من زنا کرده ام باز اعراض فرمود تا آنکه تکرار کرد  
 چار بار چون دید که چار بار بر جان خود گواهی داده است او را بخواند و فرمود ترا جنون است  
 گفت نه فرمود نکاح کرده و محض بیست گفت آری فرمود برید او را و سنگسارش کنیید  
 و این تکرار اقرار از طرف زانی بطو خود بود نه بطلب آنحضرت پس حجت نبود بلکه اقرار یک بار  
 کافی شود همچنین با عین مالک را فرمود شاید بوسه گرفت یا بدست یا چشمه او بر او اشاره  
 نموده یا نگاه کرده گفت نه فرمود جماع کرده او گفت آری پس از فرمود برجم و آنچه همین یک  
 اقرار است پس بس عمر فاروق رضی الله عنه خطبه خواند و گفت که او تعالی رسول خدا را بحق و سزا  
 و بروی کتاب فرود آورد و در آن آیه جم بود ما آن را خوانیم و یاد گرفتیم و فهمیدیم و در جم فرود  
 آنحضرت صلوات برجم کردیم و بعد از وی علیه الصلوة والسلام و می ترسم که اگر دراز شود مردم از زمان  
 قاضی بگویند که ما جم در کتاب خداییم و گمراه شوند تبرک فریضه خدا و بی شک برجم ثابت است  
 در کتاب خدا بر زانی بعد از احصان از مردان و زنان نزدیک یا مینه یا جو و جنبل یا اعتراض  
 متفق علیه و اگر ظاهر شود که داه یکی زنا کرده است پس را حد زند و سر زنی کند باز اگر زنا کند  
 همان حد زند و ملامت نفرماید باز اگر زانی شود در کت سوم وی را بفرود شد اگر چه بر زنی از موسی  
 باشد نیز انظاطم و فرمود در پاسا تری صد و در برابر مالیک خود زنی از جهینه که بار او را از زنا  
 پیش رسول خدا آمد و گفت من سیم حد را بر یک من بدین آنحضرت ولی او را بنبید و فرمود  
 با و سه احسان کن و چون بار نند نزدن بسیار سے همچنان که حکم برجم او داد وی با هم  
 خود بر خود بست و سنگسار کرده شد آنحضرت صلوات بر وی نماز گزار و عمر گفت توبه بر وی نهایی  
 دو سه زنا کرده بود فرمود و سه چنان توبه کرده است که اگر میان هفتاد کس از اهل مینه  
 قسمت کنند همه را بگنجد آیا یافته فاضل تر سه از آنکه جان خود را در راه خدا بانهت رواه سلم  
 همچنین جسم کرد مروی را از اسلم و مروی از ابو ذر زنی را که همین غامد است و قصه برجم فرود



در صحیحین آمده سعید بن سعد گوید در خانهاے مامون کی ناقوان بود با داسے ازہ ابان خان بلیکے  
 کرد با حضرت صلح ذکر کرد نم فرمود حدش بزندان گفتند ضعیف تر از آنست که حد زده شود فرمود  
 شانه کلان کرد در وی صد شتاخ باشد بگیرد و یک بار بزنی بچین کرد خدا سناد این حدیث  
 حسن است اگر چه در وصل و ارسال اختلاف کرده اند و فرمود هر که رایا بید که کار قوم لوط می کند  
 ماعل و مفعول بر هر دو را بکشید و هر که رایا بید که بر سیمه بیضا و او را قتل سازید و هم آن سیمه را بکشید  
 ابن عمر گوید هم آن حضرت حد زد و بر کرد و هم ابو بکر و در رفع و نقض خلاف است و کتبت کرد  
 مختشان را از مردان و مرداران را از زنان و فرمودید بکنید ایشان را از خانهاے خود و در حد  
 حد و در آماجے و در گردن یا بید و ستمش ضعیف است و در روایتی دیگر چنین آمده و در حد  
 حد و در اسلامان تا بتوانید و این نیز ضعیف است و لفظ علی و رضی آنست که در حد حد  
 را بشهات و در مرفوع است که چه بیشتر این نجاسته لاکه او تعالی ازان نمی فرموده و کسب فرود  
 بگناه باید که پوشد آن را پیشین خدا و باید که تو بکند بسوی خدا چه هر که مارگناه خود ظاهر کند  
 بروی اقامت کتاب خدا کنیم اللهم استر عیالنا و آمن روعاتنا انک علی ما تشاء قلی

### باب در بیان حد قذف

و میکند عاتشه رضی الله عنهما فرود آمد آن حضرت صلح بر ستم است و خطبه خواند و ذکرش نمود و قرآن  
 خواند چون فرود آمد و مرد و یک زن حکم کرد پس ایشان را حد زدند و اول همان که در اسلام بود  
 آنست که شریک بن سحار اهل مال بن امیه قذف کرد بزنان خود آن حضرت صلح فرمود گواه بیار  
 یا حد را بر پشت خود پذیر کن ابن عامر بن ربیع گوید ابو بکر و عمر و عثمان و من بعد ایشان را در قیام  
 ندیدم که ملوکی را در قذف بزندان مگر جمل ما زبان یعنی حاجب نیر حد حسرت و هر که قذف کند ملوک  
 خود را روز قیامت بروئے حد زند مگر آنکه چنان باشد که وی گفته است

### باب در بیان حد سرفقه

دست زد و نزد گرد چپام دینار یا زیاد و لفظ بخاری آست که بریده میشد و در ربع دینار نصفاً  
 بجز دو احدی این لفظ است برید در ربع دینار و برید و کتر از آن و جزید آنحضرت صلعم در سپه  
 که بهای آن مسه دریم بود و آن ربع دینار است و فرمود لعنت کند خدا ساقی را که می زد و سینه را  
 پس بریده می شود دست او دی زد و درین لاف و قطع می گردید و او مراد مقدار مسه دریم است در شرف  
 و آسارین زید را گفت شفاعت می کنی در حدی از حد و دین او برخاست و خطب خواند و گفت ای  
 مردم ملاک نشدند که سائیکه پیش از شما بودند مگر بسبب آنکه چون شریفی در انما زد می کرد و او را میگفتند  
 چون ضعیفی می زد و بر روی حد بر پائی نمودن ترفنی بود در مخزوم متاع مردم بجاریت میگفت  
 و آنکاری نمود آنحضرت صلعم بقطع بداد فرمود و گفت نیست برخائ و نه برخائ و نه بختلس قطع بد  
 دند و رسیده بر درخت و نه در پیه خرابا زد روی را که مقرب بود بزوی پیش آنحضرت صلعم آورد و نزد او  
 متاع بود فرمود گمان نسیرم که زدیده باشی گفت آری زد دیده ام بروی همان سخن را و او بار بار  
 اعاده فرمودی هر بار اقرار می کرد لبه قدم ناچار آمد کرد بوی پس دست او بریدند و او در زندان بود  
 آمرزش خواه از خدا و تو بکن بسوس او وی گفت استغفر الله و اتوب الیه فرمود اللهم تب  
 علیه سه بار در روایت آمده که برید او را و برید دست او و داغ دهد آن را او نشد بود  
 تا او ان نزد سانی را بعد از اقامت حد بر او و سندنه قطع و قیل منکر آنحضرت صلعم را از سینه  
 او کینت بر خست پرسیدند گفت هر که رسید آن را بن خود از حاجتندان و کینا رنگرفت بر او  
 همیشه نیت و هر که بچیز از آن بیرون آمد بر او س تا او ان و عقوبت است یعنی قیمت آن و اگر  
 بعد از جای دادن ظمن بر برود و ثمن بچن رسید بر او بریدن دست است بیکه چا و صفوان  
 بن میس زد و دیده بود چون آنحضرت صلعم را قطع بداد کرد و صفوان شفاعت کرد و گفت عمه ای  
 زید را بر پیش از آن روز حج نمودند و سارق دیگر آوردند فرمود که بشید گفتند نزد دست  
 فرمود دست او برید چنانچه دستش بریدند بار دیگر آوردند فرمود که بشید همان گفتند و آن کردند با  
 حج آمد و دست باز همان فرمود و همان روز که شت چهارم و نوبت ششم آمد روزی فرمود قتل نسید

چنانچه قتل کردن شافی گفته قتل در بار پنجم منسوخ است

## باب در بیان حد شارب بیان مسک

مردی شراب خور ارزان زد آنحضرت آوردند بر و شاخ خرما قریب چهل بار زد و او بگریه و بچنان کرد چون عمر خلیفه شد از مردم شوره جست عبدالرحمن بن عوف گفت سبکترین حد و هشاد تا زیادت پس عمر همان مقدار امر کرد علی رضی گفته تازیان زد آنحضرت صلعم چهل بار و او بگریه چهل بار و عمر هشاد بار و به سنت است و این با حسب است بسوی من مردی شهادت داد بریکه که وی اورا دید که قتی می کند خرما عثمان گفت وی قتی نکند تا آنکه شارب خورد و آره که فرمود در باره شارب خرما تازیان زد نهید و راجحان باز نوشد باز حلیه کنید چون بار سوم نوشد باز تازیان زد نهید چون بار چهارم خورد و گذارش بر نهید و ذکر کرد ترمذی که آنچه و ال است بر نسخ قتل در کرت چهارم و او داد و از اصرار بجا اندر هری روایت نموده و فرمود چون سیکه از شما کسی را بزند باید که از رو سے او بپیریزد و قائم کرده نشود حد و در مساجد آتش گوید فرود آمد تحریم خمر فریست در ریش شربانی مگر از ترمذی گفته خراز پنج چیز است انگور و ترم و عمل و گندم و جو و خمر آنست که عقل را بپوشد ز بار و حیث آنست این نیست که ترا بدی زد و سوسه عقل بجز دارد به آنحضرت صلعم گفته هر مسکر خمر است و هر مسکر حرام و هر چه بسیار نوشد آرد و گذارش حرام است و ساخته می شد نهید از براس آنحضرت صلعم در شنگ پس آمد ز رفود و پس فردای آشامید و شب سوم خود می نوشید و دیگران را می نوشانید و آنچه می افزود آن را بر زمین می سخت ع و دالارض عن کاس الکرامه نصیب و فرمود نهاده است خدا شافی شاد و آنچه بر شما حرام ساخته است قارق بن سوییگفت خمر براسه و او بازم فرمود آن دو نیست و لکن داد است

## باب در بیان تعزیر و حکم صائل

آنحضرت فرمود تا بیاورند بیاد و بپوشانند و هر که در صدی از خود و خدا و اقا کفیه وی الیه نکات را از فرشی می  
 آید مگر خود دستش مرخصه گوید بر پا حکم بر او می رسد پس بسوزد و در نفس خود چیزی را از ان بیان  
 مگر شارب غمگرا که اتفاقاً بمیرد و پیش بد هم و هر که مقتول شد نزد مال خود و سه شهید دست و فرمود  
 باشد و فلتنها پس باشد در آن بنده خدا نشسته و به باش کشنده و روسی دلیل است بر ترک  
 مقاله و هم و جوب مدافسه از نفس مال نزد ظهور قسنت و تقدیر است از خواج اندران گویم این  
 زمان حق است باشتمال این امر فرمود و اگر مطلع شد کی در خانه تو تو را و از آن نداد و پس  
 شکر بیزندوی او را بگوگانه نیست و در ردایت دیگر آمد که نیست و نه قصاص تا آنکه  
 براه و رمانط مری در آمد و تباش ساخت آنحضرت تا بر اهل اموال حکم بکفالت آن در روز  
 و بر اهل مواسی بکفالت آن در شب حکم فرمود

## کتاب در بیان جهاد

هر که در روز غمگرا در روز حاربت که در بدان اتمس خود را در سه بر شعله از فغان بمیرد و فرمود جهاد کنید  
 مشرکان را بمال و جان و زبانهای خود و عاقبت بر سید که بر زبان جهاد است فرمود آری  
 جهادی هست که در آن قتال نیست و آن حج و عمره است مزی آمده و ستوری خواست و جهاد  
 فرمود ما رویدر تو زنده اند گفت آری فرمود درین هر دو جهاد کون یعنی در خدمت ایشان کوشش  
 بجای آوردن و اویتیه آمده برگردان خواه از آنها الا اذن رسد ترا بجهاد و شکیلیکن با آنها فرمود  
 من نیز از من از هر مسلمان که می ماند میان مشرکان و راجح مان اوست و فرمود نیست حجت بلیغ  
 فتح مکه یعنی بسوی مدینه و لکن جهاد و نیست و فرمود هر که در آن کشته تا کله خدا بلند گردان  
 قتال در راه خدا باشد و آمده که شش قطع نمیشود و حجت مادی نیست قتال کرده شود و شش تا در این  
 بر ثبوت حجت و بقا و تا یوم القیامه و لکن دال نیست بر خود و حضرت درست که جهاد با من باشد و در  
 کجا رود و چاره رود و چه کند آنحضرت صلوات علی من بعد صلوات خدا بر او و در آنها خاف بود و ندید پس

متقلمین ایشان را بکشت و فرزندان را بند کرد و این دلیل است بر جواز استرقاق عرب و توبه و کچون  
 امیری کرد کس را بر لشکری یا فوجی وصیت می کرد خاص او را بقوی خدا و با مسلمانان که همراه او نیند  
 بخیر حق گفت خزاکنید بنام خدا و راه خدا بکشید کسی را که کفر کرده است با خدا و خیانت نکند و عهد شکنی  
 ننماید و شک نکند و طفل را بکشید و چون دشمن خود را از مشایخ آن ملاقاتی نشسته بیسی یکے است  
 خصال دعوت نما هر خصلت را که بپذیرد قبول کن از انما و با زمان از ایشان و بخوان ایشان را  
 بیوسه اسلام اگر اجابت کنند بیز باز بخوان ایشان را بیوسه تحویل از در خود بیوسه در اجابت  
 و ایشان راست آنچه مهاجرین راست و بر ایشان ست آنچه بر انماست پس اگر با انما نیند  
 از تحویل پس خبر کن ایشان را که خواهند بود همچو اعراب مسلمین و جاری خواهد شد بر ایشان حکم خدا  
 که جاری میشود بر مؤمنان و هیچ حق ایشان در غنیمت و فنی نبود مگر آنکه جهاد کنند همراه مسلمانان یا  
 اگر این هم انکار نمایند جز بخواه از ایشان اگر اجابت کنند بیز و با زمان و اگر انکار کنند نه است  
 کن بخدا و قتال کن ایشان را و چون مردم کلام قلعه را محاصره کن و نخواهند که ایشان را روزه  
 خدا و رسول و پس مد و لکن روزه خود و یاران خود بده چه اگر زنده خود صحاب خود بشکن آسان  
 از آنکه روزه خدا و رسول بشکن و اگر نخواهند که ایشان را بر حکم خدا فرود آری ممکن بلکه بر حکم خود فرود آ  
 چینی دانی که حکم خدا را در باره ایشان برست یا نه و چون اراده خود فرموده و تو ریه غیر آن کرده  
 و چون در اول روز قتال نکرده و قتال را تا زوال آفتاب و وزیدن باد و با زوال آفتاب بپذیرند  
 و سه راضی از بخون زدن بر سر کان پرسیدند که در آن زمان و در کان هم ضایع می روزه فرود  
 هم صدم میگی در روز بدر همراه آنحضرت صلوات فرمود بر گردن بشرک مدنی جویم تو در  
 بعض مغازی زنده رانشته و دید پس انکار کرد و قتل او و صدیقان را و فرمود بکشید شیوع مشرکان  
 و باقیه و اریه که در کان ایشان را همجا مبارزه کردند و زودید را با یوب گفت این آیه و لا  
 تلفوا اباید بیکه ال المبتلکه در حق ما معاشه انصاف فرموده و این را بطریق رو گفت که  
 انکار کرد بر یک جمله آ و روز غف مردم در انما درآمد و آنحضرت صلوات خلی بنی نشیور را برید و بست

و فرمود خیانت نمکنید که خیانت و غول ناز و عارت بر اصحاب خود در دنیا و آخرت و سلب قتل  
 و دانی عبد الرحمن بن عوف گوید و جوان که مبارک است کرد و قتل ابو جهل آنحضرت صلوات الله علیه  
 بقتل او فرمود کلام یک اشیا او آتش است بر یک گشت من گشته ام فرمود سیف خود را از  
 خون او پاک کرده آید گفتند در هر دو نظر کرد و فرمود شما هر دو ادا کرده اید و سلب و سه  
 بجای آن عمر و داد و بر اهل طائف تخمین نهاد و روزیکه در کدو داخل شد بر سر سارکش خنجر  
 چون آن را بکشید می آید و گفت عبدالرحمن خنجر پیر ده کعبه آویخته است فرمود بکشید  
 او را و کس را روز بدر بطریق صبر کشت یعنی بی آب و دانه گشت تا آنکه بمرد و دانه کرد و  
 مرد مسلمان را بیک مرد مشرک و فرموده قوم چون مسلمان شود ما و اموال خود را نگاه دار و این  
 دلیل است بر تحريم دم و مال کافر که مسلمان شد و در باجه اساری بدر فرمود اگر مطمئن بن عدو  
 زند بودی و در باره این پلیدان و گندگان سخن خود سه از برای خاطر خاطرش ایشان را  
 رامی کردم و این موافق آیه قرآنی است فاما صناد بعد و اما فذاه روز او طاس بندیان  
 یافتند که شوهران داشتند پس تخرج کردند حق تعالی بن آیه فرود فرستاد و المحصنات من النساء  
 الا ما حلکلت ایما نکوه و این دلیل است بر فسخ نکاح نسبی استثنای در آیه متصل است و نیز در است  
 بر جواز طمی پیش از اسلام آنحضرت صلوات الله علیه بسوی نجیبی که ده بود شتران بسیار عارت  
 کردند هر یک را دوازده دوازده شتر در سهم بدست آمد و یک یک شتر و تفییل داده شد و در آن  
 نجیب اسپا و دو هم و پیاده را یک سهم داد و در لفظ آمده که مرد با اسپا و حصه شش یک سوار را  
 و دو اسپا و فرمود نیست نفل مگر بعد از شش مرد باریت غزوه تفییل ربع و در جهت تفییل شش  
 فرمود در این نفل بعضی سوار یا خاصه می داد و جزء قسمت عامه همیشه و صحاح عس و عسب را می خورد  
 و بر بنی داشتند و از ایشان شش گرفته نمی شد و در زخیب طعام بدست آمد هر که آمدی بمقدار گفت  
 گرفته و بر گشتی و فرمود هر که ایمان دارد بخدا و روز آخرت باید که بر او باقی سوار شود تا آنکه لاغری  
 ساخته باز گرداند و نه جان از غنیمت مسلمانان پور شد تا آنکه گندو آید باز پس نماید و اما بن سید

هر مسلمان بعضی ایشان در لفظ آمده که کترین ایشان یعنی مجوزن و غلام قدر روایتی دیگرست  
 که زوجه مسلمانان یکسبت متولی می شود بدان اذنامی ایشان در روایت دیگرست بجد علیهم اقصا هر  
 یسے آنکه در مرتزبن ایشان است و حاصل همه الفاظ یکسبت و آمهاتی را فرموده قد اجرتان  
 اجرت یعنی امان و اویم هر که را تو امان وادی و فرمود بدکنم بیود و نصاری را از جزیره عرب  
 تا آنکه مگر ارم که مسلمان را تو بود و اموال بنی نضیر از وادی فی خدا بر رسول خود چه مسلمانان  
 بران سب و پختند و انیدند پس خاص بود بنی نضیرت لعل خود را از ان نفقه یک سال می داد و  
 باقی را حدتة فی سبیل الله در گراغ و سلاح می نهاد و در ان صرف می کرد مراد بکراغ و اب است  
 و سلاح آلات جنگ گویم سلاطین و روسا که صرف آستان خود را جدا از آمدنی ملک و ریاست  
 دارند و آن را حبیب خاص خوانند از همین حال است اسد اعلم در غر و غنیمت گو سفندان در غنیمت آمد  
 طائفه را از اهل غزای بخشید باقی را در غنیمت نهاد و این حدیث کیے از ادات تفهیل است و فرمود  
 من عندی شکتم و قاصدان را بندی نمایم و هر قره که در وی آمده اقامت کردید یعنی بی تلاش  
 خالی نبودید هم شما در وی است و هر قره که عصبیان خدا و رسول کرد ختم آن خدا و رسول است  
 پست شما را یعنی بعد از خمس

**باب در بیان جزیه و هدیه یعنی صلح**

جناب نبوت صلح جزیه از موسی جبرستاند و در سنش انقطاع است قرآنی موسی آتش پرستان  
 چنان خالین ولید آگیدرد و نه لگرفا کرده او را آنحضرت صلح نموش نه بخت و بر جزیه مصفا فرمود  
 و سعاد زمین فرستاد و امر کرد که از هر عالم دینار سه یا برابر آن جائه معاف می در جزیه بگیرد  
 اسلام بالاست یعنی بر باریان در هر امر و بالاکرده میشود یعنی هیچ دین و هیچ امر بر او فرموده است تا کند بیود  
 نصاری اسلام و اگر کیے را از انما در را سپیدش آید او را بسوی راسه تنگ خط سازید و در حدیثی صحیح  
 فرمود بر وضع حرب تا ده سال تمام و همین شوند و بعضی از بعضی با زمانت و در ان مصفا کاین هم بود که هر که

از شما آید او را بر شما باز نگردانیم و هر که از ما رود و او را باز پس دبیر گفتند این شرط بتوسیم فرمود  
 هر که از ما رفت خدا او را در و رانگند و هر که برگردد ما آید برای وی حق تقاسم زود و فرقی و غرضت دهب  
 و هر که معا هر را کشت وی بوی جنت نشد با آنکه را کشت او را جحیم ساله راه حق آید

## باب در بیان سبق و رومی

آنحضرت میان اسپان لاغر سبق کرد از ضیاء آئینه الوداع و فاصله میان این دو وجوب پنج یا  
 شش میل است و همچنین بدو اند اسپان غیر لاغر از آئینه جامع بنی زریق این عمر درین سابقا  
 بود و فصل میان این هر دو جا یک میل است و سبق کرد در اسپان و طرح یعنی پنج ساله فضیلت  
 او دو غایت و فرمود نیست سبق گرد خفت یا نصل یا با فیهی شتران و پیکان تیر به سهم و هر که اسپ  
 خود میان دو اسپ و او رود از سبق گردیدنش مامون نیست مضایقه ندارد و اگر مامون  
 پس قمار باشد و سندش ضعیف است و با لای نمبر در تفسیر کریمه و اعدا و الکهم صا استطاعت  
 صن قیة اشیا و ایا کلاب الفقه الودع این را سه با گفت یعنی براد بقوه درین کریمه تیرا اندازیست

## کتاب در بیان طعام

حرام است اکل بز می ناب از سباع یعنی درنده و بز می مخلب طیر پیشه میزند و آنچه کال آدمی کرد  
 از کوه هم را بید روزنه بود و لوم خیل اذن داد و در لفظ خصت داد و صیغه به در نوزوات جراد میخورد  
 ابوطلحہ سرن خردوشه مرستاده بود و بیزیر رفت و از قتل چار و اینش فرمود: رجب و کنگش  
 و صرد یعنی لثور امراد خرمی قتل است یا غل و گفتار یعنی بجز را نصدق اراد و قیاست یعنی مسایق  
 نیمیشی از نباشت فرود و سنسناش حقیف است و آرگا و فر رنوار و شیه او نمی نمود و گوشت گز  
 را که این نماده فرستاده بود تناول کرد و درین آپی را کھر کرد و در بخورد و این در عمد نبوت  
 و بر نامه وی صلعم سو سار خورد و در یعنی وضع نکرد و اگر شترن بخوک بنا بر و او نمی فرمود



## باب در بیان صید و ذبح

هر که گرفت سگ را جز سگ ماشیه یا صید یا نزع کم شد از اجزاء هر روز یک قیاط و چون  
 سگ را بگذارد یعنی بر شکار سبب الله گوید بروی پس اگر سگ آن را نگاه دارد و صیاد زنده دریا  
 بیخ کند و اگر کشته یافت و سگ از آن نخورده است تا هم بخورد و اگر سگ بگیرد یا بپوشد کشته شد  
 پس بخورد چه نماید آنکه گام یک ازان هر دو او را کشته است و همچنین چون تیر اندازد یعنی بزنگ  
 سبب الله گوید اگر یک روز غائب ماند در آن جزا تیر خود نیافت اگر خوابد بخورد و اگر غرق در آب  
 یا بخورد آن حضرت صلوات الله علیه عرض پرسیدند یعنی تیرینی پر که آن را خوانند فرمود اگر  
 بخورد سید بخورد اگر مرض رسیده کشته است و قیامت نباید خورد و تا دام که مر می بسوزد غائب  
 شده بدو نکرده است و خورد اول است عاقبت گفت ای رسول خدا تو می آری گوشت می آری تیرینی  
 که نام خدا بروی برده اند یا نه فرمود شما سبب الله گوید و بخورد و راه ابجاری و این دلیل است  
 حلت و بیخ غیر مسلم و آواز آن چنین سنگیزه بدو گوشت که آنرا خذت خوانند نهی کرد و فرمود که نه صید  
 میکند و نه شمنی را خسته ببسازد و لکن دندان می شکند و دیده را کور می کند و فرمود چه چیز جاندار  
 را نشانه نباید گرفت زنی که گوشتی را بسنگی گلو بریده بودی را امری که آن کرد و این دلیل است  
 بر صحت تذکره زن و هم صحبت ذبح کج چون گما برود خون را روان سازد و کند فرمود چه  
 آنها را دم کند و نام خدا بر او سه برده شود باید خورد جز دندان و ناخن چه دندان آتخوان است  
 و ناخن کار و جثه باشد و هیچ داب را بصبر نباید کشت حتی تعالی بر هر شته احسان نوشته است  
 بی حرج نبشید نیکو بکشید و چون ذبح نماید نیک ذبح کنید کار و تیر باید کرد و ذبیح را راحت باید  
 ذکاة جنین همان ذکاة مادر است مسلمان را ماش کانی است اگر تسمیه نزد ذبح فراموش کرد  
 نزد اهل تسمیه گوید و بخورد و سندنش ضعیف است و کین صید آمده ذبیح مسلمان حلال است ذکر  
 کرد نام خدا را بروی یا نه گویم تسمیه شرط است و حلت ذبیح و استقبال ذبیح شرط نیست -

## باب در بیان اَضاحی

جناب نبوت صلوات الله علیه در گو سفند ز فربه یا قیتمی سیاهی بسفیدی آینه شاد را فریاد  
 و تسمیه تکبیر بنمود یعنی بسم الله الله اکبری گفت و یای مبارک خود بر پهلوسه دی می نهاد و بیت  
 شریف خویش پنج می فرمود و در لفظ آمده که امر فرمود و با و در آن تحقیقاری شاد را که در سیاهی  
 می رفت و در سیاهی نمی سپید و سیاهی می دید تا قربانی کند فرمود کار و تیز کن و گو سفند را  
 بر پهلوی خود باندید و پنج نمود و گفت بسم الله الله تعالی قبل من محمد و آل محمد و من ائمه محمد  
 صلوات الله علیه و انشاد کرد که هر که دست دارد و ضمیمه نمی کند می بجملاسه مانند یک نشود و راجع وقت  
 اوست برای هر برده و فرمود هر که پیش از نماز عید پنج کرده باشد می بجای آن گو سفند و بگر  
 پنج کند و هر که پنج کرده است وی بر نام خدا پنج نماید و فرمود جا نزیست و ضمایا چهار پنج  
 کور و یار و ننگ و کلان الاغر که نغز ندارد و این علیها و در آن نمایان است و پنج کند که سینه  
 یعنی دو ساله اگر آنکه و شوار شود پس چند صد از سینه پنج باید نمود یعنی شش ماهه و زیاده و بی  
 را فرمود که چشم و گوش را نیک بنگرد و گوش چشم و برید گوش را از پیش یا پس گوش شکافه  
 را و از باشت پاشند یا قرمائی ننگد و گوشت و پوست و جل را بر سا کین قسمت نماید و جزا را  
 را و زردی سیخ از آن زده صما به همراه آنحضرت صلوات الله علیه بدنه و بقدره را از طرف پشت کس  
 مخر کرد پس این جائز است و الله اعلم

## باب در بیان عقیده

آنحضرت صلوات الله علیه از طرف حسن و حسین علیهما السلام یک یک کفش در حقیقه پنج کرد و در دنیا و دلیک  
 بر صحت عقیده از غیر اب با وجود پدر با از صما بد را امر فرمود و بانکه از طرف پسر و گو سفند را بر  
 از طرف دختر یک گو سفند پنج نمایند و فرمود هر که کودک گردست بعتیه خود روز هفتم از جانب

بیخ نمایند و سومی سرش بترشند و نام نهند و بوزن موسی سرازریایسم صدقه کنند و نزد ولایت  
اذان در گوش راست وی بگویند و در یسری اقامت خوانند و این مستحب است و الله اعلم

## کتاب در بیان سوگند با و نذر با

عمر فاروقی سوگند بپدر کرد آنحضرت صلعم فرمود آگاه باشید که خدا نمی می کند شمارا از آنچه  
سوگند کنید بپدر با هر که حالف باشد حلف کند بخدا و زخم خاموش مانده و فرمود حلف با با و اموات  
و انذار کنید و سوگند بخدا بخورید مگر آنکه راست گوید سوگندت بر همان است که یا تو بر آن  
تصدیق تو کند و در روایتی آمده که یمن بر نیت حلف است و چون بر یمنی حلف کرد و دیگر  
که غیر آن بهتر از آن است باید که کفار و بدو همان که بهتر ازوست بجا آورد و در لفظ آمده فأت  
الذی هو خبیث و کفر عن یمینک و در لفظ دیگر آمده که فکفر عن یمینک تواتر الذی هو خبیث  
انسانش صحیح است و هر که حلف کرد بر یمنی و انشالله گفت بروی مگنا شکستن نیست و بگوید من نیت  
باین لفظ لا و قلب قلب و یمن نموس را در کبار شمرده و آن سوگند دروغی است که بران  
مسلمانی را بگردانند و گویند که در کتاب خداست و بران موأخذ نیست گفتن مردست لا والله  
و بلی والله و اوقالی را نود و نه نام است هر که احصایش کند و جل شود بخت و این اسما را تروی  
و ابن جبان سوز کرده اند و تحقیق آنست که سرد آن اولی است از بعضی روایات و بسط این  
از کتاب ابجواز و الصلوات باید دریافت آنحضرت صلعم فرمود با هر که احسان رفت و در محسن  
را جنة الله خیرا گفت پس مبالغه کرد و در شمار و از نذر می فرمود و گفت خیری نمی آرد و همین است  
که از بخیل مال می ستانند و کفاره نذر همان کفاره یمن است یعنی در طلق نذر بی تسمیه و یمنین  
کفاره نذر معصیت و نذر یک بران طاقت ندارد و همین کفاره یمن است و راجع وقف این خبر است  
بر این عباس و هر که نذر کرد که عصیان خدا کند باید که وی آنرا کند و در لفظ آمده نیست و قاز از برای  
و معصیت نحو هر عقبه بن عافر نذر کرده بود که تا خانه کعبه برهنه پارود و فرمود که برود و سوار شود

و خدا بشقا و اذیت توکاری ندارد او را بگو که خار پوشد و سوار شود و سه روز روزه گیر و یعنی در کفایت  
 این نذر ستعین عبادت گفته برآمدم نذر بوی پیش از قضای آن بر مفرمود از وی گفتا کن  
 مردی نذر نمود که شتری در بوق آن بخزند آنحضرت صلوات الله علیه فرمود آنجا تکی هست که آن شتری پستند  
 گفت نذر نمود آنجا میدی هست از اعیان ایشان گفت نذر نمود نذر خود و وفا کن که نیست و وفا  
 نذری را که در محصیت خداست و نذر قطع رحم و نذر آنچه در ملک بنی آدم نیست هر دو  
 دیگر روز فتح گفت من نذر کرده ام که اگر خدا کند را بر تو متفوق سازد در بیت المقدس نماز بجا آورم نذر  
 همین جابجا را باز گفت باز فرمود صل اللهم بنا باز سوال کرد فرمود شاکت اذنی یعنی تودانے  
 و کار تو فرمود لا تشد الرحال الا الی ثلاثه مساجد مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجد  
 متفق علیه و اللفظ البخاری رواه عن ابی سعید الخدری گویم در لفظ دیگر آمده انما یسافر الی  
 ثلاثه مساجد و باجملة و نذر نماز درین هر سه مسجد ثابت بلکه آنحضرت و حدیث شریف است  
 بمن سفر از بر سه غیر این مساجد بجز زیارات مقابر و نفض زیارت قبور مستحب بلکه مسنون است  
 اگر چه غیر مسلمان باشد و سئله از کمال وضوح مستندان همذ لازل و قاتل شود که در زمین قدیم  
 و حدیث بر سرش رفته و از سو فم علماء و سونو بیت تمضیل کید گیر رسیده و نعوذ بالله من جمیع  
 حاکمه الله عمر فاروق در جالمیت نذر کرده بود که شی در مسجد احرام عثمان کن آنحضرت  
 فرمود وفا کن نذر خود وی شبی در آنجا با عثمان بسر برد و حاشا لیه ام گفته بلغ کتابه  
 عبد الباسط قراءه علی شیخ الاسلام زکریا بیعه و ولد عثمان و الشیخ شمس الدین اللی  
 و الشیخ عبد الله الالبشی و الشیخ شهاب الدین بن العطاس و الشیخ محمد بن محمد الحلی  
 و اجازت روایت و الله الحمد آرا و این عبارت در نجابنا بر آنست تا برانی که این ترجمه از نسخ  
 منقول از نسخ حافظ ابن حجر است جملة قائلے

کتاب القضا

قاضیان سے قسم اذو و در و زنج و یکے در پیشست مردی کہ حق شناخت و بدان حکم کرد و سے  
 در جنبت است و تروی کہ حق شناخت و بدان حکم نکرد و بلکہ جو نمود و در حکم و سے و رنا رست و  
 کہ حق را شناخت و قضا نمود در مردم مجمل وی در آتش و زنج است آزیجا است کہ بسیارے  
 از بزرگان دین از اختیار قضا در سلیم بگریخته اند و باین رگبند آفتاب دیده و تکلیف بار داشته  
 جسم الله تعالی صلوات الله علیہم الاعظم ابی حلیفة رضی الله عنه و درین حدیث گئی است  
 بر قاضیان و مفتیان مقلد کہ حق را از باطل باز نشناسند و فتوی می دهند بر جعل از حق و قضا  
 می کنند بدان در مردم انا لله و انا الیه راجعون فمما اصابهم علی الناس آنحضرت صلوات الله  
 علیہم کہ تولی شد قضا را وی مذبح شد بنیر سکین و نزدیک است کہ شمار صرص کنید بر امارت و آن  
 نماست باشد روز قیامت چه نیکو است شیر و بندہ و چه بدست باز دارندہ رواہ البخاری یعنی  
 اقبال دنیا خوش می آید و ادبارش ناخوش بنماید **۵** امین مشور عشوہ دنیا کہ امین عجز و بیسکاره  
 می نشیند و محالہ میرود و حاکم چون حکم کرد و دلان اجتهاد نمود و صواب آورد و او را جدا باشد و اگر خطا  
 کرد در اجتهاد او را یک اجر بود و این دلیل است بر آنکہ قاضی و حاکم چہند باید نہ مقلد پس قضاے  
 مقلد و افتاے او شک نیست کہ او را از قضاة نامی گرداند اجر و ہم علی الفتی ای اجر و ہم علی الننا  
 بعین سنی دارد و اسد اعلم و حکم کردن میان دو کس در حال خشم منہی عنہ است و لهذا اجتناب مقلد  
 را فرمود کہ چون قضیہ آرنم ترا دو کس پس قضا کن بر برای اول تا آنکہ کلام و گیر را بشنوی و زود  
 کہ چه حکمی باید کردن عمل گفته فمنازلت قاضیا بعد یعنی بعدہ در هیچ قضاة شک نکردیم و همیشه حکمان  
 ماندم و فرمود شما خصوصت می آید بسوی من و بعضی شما سخن می باشد از بعضی وقت خود و من  
 قضا می کنم موافق آنچه می شنوم پس هر کہ را چنینے از حق بر او ریش بر ہم آن پاره از آتش و سزج  
 کہ از برای او بریدم و دادم و چه قسم پاک شود آتی کہ شدید او را از برای ضعیف او گرفتار بکنند  
 قاضے عادل را روز قیامت بخوانند آنقدر از سختی حساب بیند کہ تمنا کند کہ و سے میان دو کس  
 در تمام عمر خود کاش قضا نمی کرد و در لفظ آمده کہ در و اند از ضرر با حکم نمی نمود و فرمود هر گز رستگار نشود

تومی که کار و بازو و بز و داری یعنی ولایت از آن فریضه است و هر که را از تعالی دالی امر سے از اسو سلیمان  
 کرد وی از حاجت و فقر ایشان در پرده مانده پرده کند خداوند حاجت او و کفایت فرمود بر آتش  
 یعنی رشوت ده و بر مرتشی یعنی رشوت ستان و حکم و حکم فرمود که هر دو خصم را پیش حاکم بکشند

## باب در بیان گواهی

فرمود آگایان و کلمه شمار به بهترین شود آنگاه گواهی میدهد پیش از خود استن و بهترین زن شان زن من است یعنی  
 عمده صحابا پس از من کسانیکه نزدیکند ایشان یعنی زن تا بعدین پیوسته آنگاه نزدیک ایشان یعنی تیج یعنی  
 باز قومی باشد که گواهی دهند بی طلب و نیانت کنند و امانت نمایند و نذر کنند و وفاسازند و ظاهر شود  
 در ایشان فریبی و آیین و دلیل است بر علیه شریک بعد از قرون مشهور اما بناخبر و در آن وقت فریبی  
 و جاذبه نیست گواهی خانن و خاندن و خداوند کند بر برادر سلسله اش و نه گواهی قانع از برادر  
 صاحب خانه و نه گواهی بدوی بر قروی عمر گفت رضی اللہ عنہم که فرمایستند مردم در  
 عهد نبوی برومی و اکنون وحی نماند پس گرفتار کنیم شمارا بر اعمال ظاهره شما و آنحضرت صلوات  
 در وقوع را و اگر کبر کبار شمرده و مردمی را گفت آفتاب می بینی گفت آری فرمود بر مانند شش  
 گواهی ده یا ترک کن و سندی ضعیف است و حکم فرمود بعین و یک شاهد و اسنادش جید است  
 و اخذ بران تین **۵** قاضی شهر عاشقان باید که یک شاهد اقتصار کند

## باب در بیان دعوی و بیینه

اگر مردم بجز دعوی خودشان داده شوند بسیار مردم دعوی بخردند و ما را از مردم کنند و لیکن  
 واجب است سوگند بر مدعا علیّه در لغظ آمده بیینه یعنی گواه بر مدعی است و بعین بر شکر آنحضرت صلوات  
 بر قوی سوگند عرض کرد آننا شتابی کردند فرمود تا قریه اندازند و باره بعین تا که نام یک حلف  
 کند حدیث و دلیل است بر شریعت قریه در بچا موردی که هر که جدا کرد و برید حق مردم سے مسلمان بسوگند

و جب کہ او تعالیٰ بروی نار و حرام ساخت بروی جنت را مردی گفت اگر چه اندک چیز بود فرست  
 اگر چه شاخی از پیلو باشد و سہر کہ حلفت کرد زمین تا بران مال مردی مسلمان جدا کند و دسے  
 دران زمین فاجہرست ملاقی شود و پیش آید خدا را و حالیکہ او سہانہ بروی خشتناک باشد دو دو  
 و ریک و اجنہ صومت کردند و بیچ کیے را گواہ نبود میان ہر دو حکم نصف نصف فرمود و گفت ہر کہ  
 حلفت کرد برین منبر بن زمین آئمہ وی بگرفت جای نشست خود از آتش و زنج و سہکس انگنہ  
 نکند و نگاہ نفر باید بسوی ایشان و پاک نسا و ایشان را خدا روز قیامت و باشد از براسے  
 آئمہ خدا اب الیم کیے آن کس کہ بر آب زائد در پشت ست و مسافر از انان من می کند دوم مرد  
 کہ کالای خود بست مردی دیگر بعد از عصر نبردخت و سوگند کرد بچند کہ دسے آن را بکند و کذا  
 گرفتہ و خریدہ است و خریدار و بیار استگو پنہ داشت حالانکہ چنان نیست بلکہ وی دروغگوست  
 سوم مردے کہ بچیت کرد و با نام مگر از براسے دنیا پس اگر لام اتان چیزی با بپوشید و فاکر و اگر نژاد  
 و فاکر دو مرد در اجنہ صومت شد در کینا قہ ہر کیے گفت نزد من زاییدہ است و ہر دو بیئہ او نشد  
 آنحضرت صلعم کیسے داد کہ در دست او بود و این دلیلست برانکہ قبض دلیل ملک باشد و اشارت  
 این مسائل ہمین را رد کرد بر طالب حق یعنی بر مدعی نزح حلفت نکردن مدعا علیہ عائشہ گوید و راہ  
 رسول خدا صلعم روزی بر من شناد ان می فرستید خطما سے روی مبارک او و گفت تدبیری کہ تجز  
 فرجی نکر و این دم بسوی زید بن حارثہ و اسامہ بن زید و گفت ہذہ اقدام بعضی خاصین  
 بعض و این دلیلست بر اعتبار قیافہ و ثبوت نسبت ہمیشہ متفق علیہست

## کتاب الحق

ہر مسلمان کہ آزاد کند مسلمان را بر ہانہ خدا بہر عضو سے از وی عضوی را از وی از آتش و فنج  
 و ہر مسلم کہ آزاد کند و وزن سلمہ را باشد آن ہر دو فکاک و خلاص او از نار و ہر زن مسلمان  
 کہ آزاد کند زن سلمہ را باشد فکاک او از نار آید و از آنحضرت صلعم را پرسید کہ ہم عمل فاضلت

فرمود ایمان بخدا و جہاد در راه او گفت کدام رقبہ افضل است فرمود گران بہا تر و نفیس تر نزد اہل خود و ہر کہ حصہ خود در غلامی آزاد کرد اگر مالے داند کہ تین آن عبد می رسد پس تین را قیمت بعدل کند و شرکا را حصہ دہند و بندہ آزاد کرد و دوندہ آنچه از وسعے آزاد شد شرکاء حصہ شرکا و ہنوز در بندگی است و در رسوایتی آمدہ کہ اگر مال ندارد بندہ را قیمت گفتند ہزار و بلاختی و تکلیف بروی سعایت و داد و دوش خواہند و گفتہ اند کہ ذکر سعایت درین خبر مریخ است و پاداش نبی و پیغمبر پس بر سر مالگر آنکہ او را مملوک یا بدو آزادش کند و ہر کہ مالک شد خداوند ہم محرم ساوے آزاد کرد و حاجت و دفع اذیت بر سر ہر بن جناب فرودے ریشش مملوک بود موت بگمان را آزاد کرد و جز آنہا مالی دیگر نداشت آنحضرت ممالیک اطلب شدہ سہ حصہ کرد و میان آنہا قرعاندخت و دو را آزاد و چہار را رقیق گردانید و راحت و درشت فرمود آن چند دلیل است بر آنکہ حکم تبرع در مرض همان حکم وصیت است کہ از مالک نفاذ می یابد نہ از زیورہ و تمویل بر صحت اثبات حکم تبرع عقیدہ غلام ام سلمہ بود وی او را آزاد کرد و باہین شرط کہ تا زندہ است خدمت رسول خدا کند و وصیت و مالگر کسی را کہ آزاد کرد یعنی نہ کسی را کہ فروخت و فرمود و الا تمیلت

ہر چہ بچہ نسبت نہ بفروخت ر و دوندہ در مہر شود

## باب در بیان مدبر و مکاتب و ام ولد

مردے از انصار غلامی را از پس نپشت خود آزاد کرد و مالے دیگر نداشت این خبر با آنحضرت صلعم رسید فرمود کہ امی خود آن غلام را از سن نعیم بن عبدالمداور اہبشت صد در ہم خرید کرد و در لفظے آمدہ کہ محتاج شد نعیم و بروی قرض شد پس آن را بہمان مقدار بفرخت آنحضرت صلعم ہشت صد در ہم باو داد و گفت کہ قرض خود برہ و مکاتب بندہ است مادام کہ بروی از کتابت دہی باقی است و ہر زن کہ او را مکاتب است و نزد مکاتب مالی است کہ ادای تو اند کردن زن باید کہ از وسعے در پردہ شود و وصیت مکاتب بقدریکہ از وی آزاد شدہ است بحساب بڑ است و بقدر



رق موافق دیت عبدگمردین حارث برادر جویریہ ام المؤمنین گفتہ گذاشت رسول خدا صلعم نزد  
 مرگ خود دینار سے و در ہی و نہ غلام و نہ کنیز نہ و نہ بیچ چیز مگر بنگلہ بریضا و سلاح و زمینیں کہ آن را  
 صدقہ کردہ ہو دو قدر بخا و دلیل ست برترتہ جناب مقدس او صلعم از دنیا و از اذناس و اعراض او و  
 علوی قلب قلبہ شریف دی از برای شتغال یا غرت و ہر کنیز کہ بچہ آ و در از سید خود وی آنا دست  
 بعد از موت سید و سندش ضعیف ست و جمعی ترجیح و وقف او بر عمر کردہ اند و ہر کہ مدد کرد مجاہدی ا  
 در راہ خدا یا قرضداری را در عسرت وی یا رکاتبے را در آزادی گردن او سایہ و بد او اخذ ایتامی  
 روزیکہ بیسج سایہ جز سایہ او سبحانہ نباشد۔ اللهم اجعلنا منہم

## کتاب الجامع

دین کتاب ذکر ادب و بزرگوار و زہد و ورع و تربیت زسا و سے اخلاق و تفسیرے مکا و اخلاقیات

## باب در بیان ادب

حق مسلمان بر مسلمان شش چیز ست چون او را بیند سلام کند و چون ویرا دعوت کند پسندید  
 چون انوی نصیحت خواہد اندرز فرماید و چون عطش زند و بچہ لگد و در جابش بر تکالت خواند  
 و چون بیمار شود او را بپرسد چون بمیرد ہر اہل جنازہ او برود و قمر بودگت را بینید کہ فہرہ دست  
 از شناینے در دنیا و نہ بنید بسوی کسی کہ فوق شناست یعنی در دنیا چہ این د خور و ترست بانگت  
 خدا را خوازشمید برتر شوئی ست و اتم آنکہ در سینہ خلد و اطلاع مردم بران ناخوش آید چون  
 سکین باشند و کس با ہم گوسٹے نکنند بدون آن سم تا آنکہ مردم با ہم بیامیزند کہ این گوسٹے  
 محزون می سازد او را و بر نیند از مردے مردے و گیر از مجلس تا خود شل نجاب نشین و لکن فرانی  
 و گنجایش کند و چون طعمے خورد دست نساید تا آنکہ خودش بلید یا دیگر سے را بلید اند خورد  
 سلام کند بر بزرگ و گزندہ ہر شستہ و اندک بر بسیار و سوا بز پیادہ و کفاتی ست سلام کیے از

جماعه و جواب یکے از جماعه و بیهود و نصاری و ابدایت اسلام نکند و اگر در سبے پیش آید بچاره ساید  
ایشان را بسوی راه تنگ و آبن حدیث پیشتر هم گذشت لکن این شریعت از عری درازانچو  
منسوخ گشته هرگز عطفه زد باید که احوال را گوید و برادر مسلمانش او را بر حمت الله خواند و س  
در جوابش بیدل یکم الله و یصلح بالکفر گوید و فرمود آب را استاده نوشید و در نعل پوشیدن  
آغاز بجانب راست کنید و در کشیدن از پای بجانب چپ و باید که پای راست نخست باشد  
و نعل در آخر بود و در نزع و در یک پا پیش نخرامید یا هر دو پوشید یا هر دو بیند از اینهمه که جانها  
براه کبری کشد خدا بسوسه او نمی نگرد و هر یکے از شما نزد خوردن و آشامیدن بدست راست  
بخورد و بنوشد چشیدگان اکل و شرب می کند بدست چپ و فرمود بخورد و بنوشد و پوشش و صند  
کن در خیر اسراف و کبر

### باب در بیان بزرگ و صله

هر که در بهمت دارد فرغانی را در رزق خود و آنگاه تاخیر کرده شود در اجمل او و باید که بعد از حرم  
پرورد از چه قاطع حرم بخت نمی برد آید و حقه احرام کرده است تا فرغانی مادران را و زنده و در گوگرد  
و ختران و بخل و گدائی نمودن را و مکروه در از قبیل و قال و کثرت سوال و اخلاعت مال را و  
خوشنودی خدا و خوشنودی والدین است و مخط خدا و مخط و ناخوشنودی مادر و پدر و فرمود  
والذی نفسی بیدله ایمان نمی آرد بنده تا آنکه دوست دارد از برای همسایه یا برادر مسلمان خود  
آنچه دوست می دارد و از برای جان خود گویم در دست کلین شریخ در میان اهل سلام همجو گشته  
فانما یتد این سعود رسول خدا را پرسید که لام گناه بزرگتر است فرمود آنگه خدا را مهتا گردانے  
حال آنکه وی ترا آفریده است گفت باز که لام گناه است فرمود آنگه فرزند خود را بگشے بنویس آنگه با تو  
بنویس گفت باز فرمود آنگه تا آنکه گنه از آن کما ترست و ششام دادن مرد والدین خود را  
و آن چنان است که مادر و پدر کسی را در ششام بدینوی ماد و پدر این کس او ششام گوید

دین خویش بر ششام میا لاصاب بد کین زر قلب بهر کس که دهن باز دهنده و فرمود حلال است  
 مسلمان را که جهاد را در بردارد و خود را زیاد بر تشب ملاتی شوند بیکدیگر و در گردانیدن و آن و بر  
 این هر دو کس است که ابتدا اسلام کند و هر کس نیک صدقه است و هیچ نیک را حقیر نباید گرفت  
 اگر چه برادر مسلمان را بر وی کشاده ملاقات کند و چون شور بایزد آیش بفرزاید تا خبر همسایگان  
 گیرد و هر که در کرد که استخفی از مسلمان دور کند استخفی را از او خداروز قیامت و هر که آسان کرد  
 بر نگاشتی آسان کند بروی خداروز دنیا و آخرت و هر که پوشید پرده مسلمان در دنیا پوشید پرده او خداروز دنیا  
 آخرت و خداروز دینده است او را که بنده در در بر خود دست و هر که راست بر نیک نمود او را بر او باشد مثل  
 فاعل او و هر که پناه جوید بخدا او را پناه می باید او و هر که سوال کند او را چیزی بے با پیششید و هر که احسان  
 مکافاتش باید کرد اگر هیچ نیا بر او را همین دعا بایر کرد

## باب در بیان زهر و ووع

حلال پیدا و هوید است و حرام پیدا و هوید او میان هر دو چیز است که مانند است بیکدیگر  
 و اشتباه می شود که حلال است یا حرام و بسیاری از مردم آنرا نمی دانند پس هر که بر سیز کرد شهادت  
 را و س دین و آب و س خود را بری نمود و هر که در آن بیفتاد وی در حرام افتاد و چنانکه شبان  
 اگر در صحرائی محفوظ می چرانند نزدیک است که در آن نیت آگاه باشد که هر یا د شاه را کیستی است  
 و حامی خدا حرام است و در تن آدمی پاره گوشت است اگر نیک شد بمبتن نیک گردید و اگر تبا  
 شد بمبتن تبا گردید آگاه باشد که آن دل است عرض کند اصلاح و فلاح بمبتن و بدن در ظاهر  
 و باطن بچهرت دل سلمه الله تعالی است قرآن میگوید الا هن اتی الله بغلب مسلم و فرمود بولا کن و بنده دنیا  
 بنده دهرم بنده جاگرداده شد خوش است و زنا خوش آن حضرت هر دو در این عمر گرفت و فرمود باش و دنیا  
 چنانکه گویند سافری یا رگدزی و بود وی جزئی است که میگفت چون شام کنی غنچه صباغ شود و چنان کنی کن  
 شام باش ۵۰ نازل زلفیاد نفس یک نفس باش شاید چهره نفس نفس و اسپین بود و گفت بمیرا چه است شود بر آینه چو

و از زندگی خویش از برای مرگ خود **۵** برگ عیشی بگوشش فرستد کس نیارد پس تو پیش فرست  
 مانا بقومی از آن قوم است آن عباس بن موسی و در پس آن خضر است بود فرمود ای ظالم خدا را  
 نگاهدار تا زمان نگاهدار چون او نگاهدار و او بروی خودش یابی و چون سوال کنی  
 از خدا کن و چون یاری خواهی از وی تعالی بخواه **۵** از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا  
 که نیم بنده دیگر نه خداست در گسرت به یاد آمد که وقتی پادشاه دمشق ایجاد بر آمده بود نزد مقابله  
 عدو یا خالکدین اللیلید گفت شیخ الاسلام ابن تیمیه رضی الله عنه در آن ممر که تشریف داشت و  
 مشغول بود بغزو بانگ زد که چه می گوئی بگویی ای ک نعبد و یا ک نستعین وی همچنین گفت **۵**  
 دشمن را نه بریت و سلطان را نه داد و الله احدی آمد و گفت اسے رسول خدا مکار سے فرما  
 کہ چون آنرا بکنیم خدا و مردم مرادوست دارد فرمود در کن در دنیا دوست گیر و ترا خدا از بد کن رنج  
 نزد مردم است و دوست دارند ترا مردم و فرمود خدا دوست سیدار بنده یعنی غنی غنی را یعنی آنرا  
 کہ پرہیزگار و تو نگردد گوشت گیر است از خلق **۵** دو یار از یک از بادہ کن و دوستی به فرار غنی  
 و کتابے و گوشت چینی به من این مقام بر نیاید و آخرت ندیم به اگر چه در پیم افند خلق انجمنی به  
 و فرمود خوبی اسلام آدمی است ترک دادن او کار بیفایده را و سپر نکرد ابن آدم هیچ آوندے  
 بدتر از شکم **۵** این شکم بے ہنر بیچ بیچ به صبر نزار کہ بسازد هیچ به ہمہ بنی آدم خطاکار و  
 قصور و اراند و بہترین ایشان تو بکنند گانند و حسندش تو بیت اللہ و تب علی ع تو بہ  
 کنیم و بشکنیم تو بہ دے و شکنیم به خاموشی حکمت است و فاعل آن کتراند و این مو توف است بر  
 لقمان حکیم **۵** بخاطر هیچ مضمون بہ زلب بستن نمی آید به خوشی می داد و در گفتن نمی آید

### باب در ترسانیدن از خوبیهای خود

در در این خود را از حسد کہ وی می خورد و نیکیها چنانکہ ناز کہ نسیم را می خورد و دست پہلوان  
 آنکہ مردم را بر زمین می افکند پہلوان کسے است کہ مالک جان خود است نزد غضب خوشتر از تمایز کیم است

روز قیامت فرمود چه چیز با دستم کردن و بخل نمودن که همین شیخ پیشینیان را پلاک ساخته است  
 و اندیشناک ترین چیز سے برین است شرک اصغر است یعنی ریاض کلید در دوزخ است آن  
 نماز پنہ کہ در چشم مردم گزار سے دراز نہ و دخل ریاض در ہر عبادت برابر است جز صوم و آیتان نشان  
 سے چیز است دروغ گفتن و خلاف وعدہ نمودن و خیانت کردن در امانت و دستنام دادن  
 بسلامت منقہ سے قتال و کفر و دور و درین خود را از گمان کہ دروغ ترین سخنا ہمین گمان بہت  
 و فرمود هیچ بندہ نیست کہ خدا تعالی زوی شبانی رعیت خواستہ و بر روی روز یکہ بر دو دو  
 خائن رعیت بود مگر آنکہ حرام کہ خدا بروی جنت را آنحضرت صلوات فرمود ای خدا ہر کہ مالی  
 چیز سے شد از امت من و گران آمد بر ایشان گران شو بر وسے و آئین دعا ست بر والی نظام  
 و فرمود چون مقابل کند کیے از شما باید کہ اجتناب کند از زون بر روی کیے وصیت خواست  
 از جناب نبوت ہر با ہمین فرمود کہ شتم کن و فرمود مردمانے کہ غرض می کنند در مال خدا بجز حق  
 ایشان را آتش دوزخ باشد در روز قیامت و اجتناب با تعالی روایت فرمودہ کہ اسے  
 بندگان من حرام کہ در من ظلم را بر جان خود و حرام ساختن آنرا میان شما پس ظلم نکنید بر یکدیگر  
 و آئین حدیث را شرحی در از ست در کتاب ریاض المراضہ فقیرت آنست کہ ذکر برادر سلمان  
 بچیزے کند کہ اورا ناخوش می آید اگر آن عیب در وی نیست این نیست نشد بہتان ست  
 یعنی بر تراز وسے ست و فرمود جسے نکند و بہا چیز سے نیز آید و با ہم دشمنی نماید نیست نکند  
 در پس پشت یکدیگر و بیع نماید بعضی شما بر بعضی باقی نکنند بعضی باشند بندگان خدا بر اوران یکدیگر  
 سلمان برادر سلمان ست ستم نکنید اورا و خوار نبی سازو اورا و خوردنی شرد اورا تقوی ایست  
 و اشارہ کرد بسوی سینہ سہ بار یعنی جای تقوی دل ست کہ در سینہ بودہ است شہد کہ سب  
 ہمارا دل ہے بہ عرش وہ ہے یرتری منزل ہے بہ آذوبی بن قدر پس ست کہ کیے برادر  
 سلمان خود را تقیر دار و بہ چیز سلمان بر سلمان حرام ست خون او مال او و بر وی او و  
 اذوہی نبوت اللہ جنہنی حکرات الاخلاق و الاحمال و الہواء و الالاد و اہ و معنی

وضع است و فرمود خصوصیت مکن ببلد ز مسلمان خورد و خوش طبعی مکن با او و چنان وعده مکن او را  
 که خلافت آن بکنی و در خصوصیت است که جمعی نمی شود در مؤمن بخل و بر خلقی و آویس که یک دیگر را  
 دشنام دهند و بند و بالش بر بادی است تا وقتی که مظلوم تجا و نکاره دست و هر که گزند رساند بکسی  
 یعنی بیجهت شرعی گزند رساند او را خدا و هر که دشمنی کند با مسلمان دشمنی کند او را خدا بقتال  
 و خدا دشمن می دارد و بیهوده گوید زبان را و بی باشد مؤمن لعان و طعان و نه فاحش و  
 بزدل و فرمود مردگان را بدنگویید که رسیدند باقیه پیش فرستادند و نمی در آید و در پشت پیشین  
 و هر که بند کند غضب خود را باز دارد و خدا از وی عذاب خود را و فرمود دخل نشود بهشت را فرمودند  
 و بخیرین و بخل و هر که گوش نهد بر سخن قوم و آنها از وی ناخوش اند بریزد و خدا هر دو گوشت و  
 روز قیامت آنک یعنی رصاص و فرمود خوشحالی باد که راکب باز داشت او را عیب او را  
 عیبهاست مردم گویم در مثل است که عیب مردم نمودن عیب مردم نمودن است و هر که بزرگ  
 در انفس خود و کبر و ناز کرد در رفتار خویش پیش آید خدا او را و بر روی شمشاک باشد و فرمود  
 شتابکاری نمودن از طرف شیطان است و جوست بخلق است و بسیار لعنت کنندگان  
 روز قیامت نه شفیع کسی باشند و نگواه کسی هر که سرزنش کند و عاچ پاندر بر او خود را بگنجد  
 نیز در آنکه خودش بجای آورد و بسندش منقطع است و آبی بر کسی که سخن دروغ میگویی تا قوم بر آن  
 بخندد و آبی است او را و آبی است او را کفار و نعمت آنست که از برای او استغفار کند و سندنش  
 ضعیف است و دشمن ترین مردان نزد خدا سخت خصوصیت کننده است

### باب در بیان ترغیب و خویهای نیک بزرگ

آنحضرت صلوات الله علیه فرمود بر شناسست راست گفتن که صدق راه می نماید بسوی نیکی و نیکی بادی است  
 بسوی جنت و مرد عهد شده راست می گوید و گوشتش می نماید در راست گفتاری تا آنکه نوشته میشود  
 نزد خدا صدیق یعنی بسیار را شنگور و در از پی خود را از دروغ گفتن که کذب راه می نماید بسوی نیکو



و فرمود باریارترین چیز سے کہ در آرزو دشت است تیریدان از خدا و حسن خلق است و چون  
 نمی توانی که همه مردم را با سوال خود غنیمت باری سے باید که از شما بسط و جود حسن خلق آنهارا بگنجد و متون  
 آیینیه بر او روشن خودست و روشن مخالط با مردم و صابر بر نای آنهارا بهترست از منوی که نطق  
 مردمست و نه تشکیک بر ایناست آنهارا فرمود اللہ جل جلالہ احسن خلقی فحسن خلقی یعنی چنانکه صورت  
 من خوب ساخته همچنان سیرت من نیکو و خوب بساز جمیع روی خویش نیکو ساز خوبی خویش را

### باب در بیان ذکر و دعا

حق تعالی فرمایند باینده خودم تا یاز من می کند و هر دو لبش بیکر من می جند و هیچ عمل نکردی  
 که نجات دهنده تر باشد او را از ضراب خدا بهتر از ذکر خدا و نه نشست قومی در مجلسی که در آن کفر  
 کنند مگر آنکه اگر می گردند فرشته بیگان ایشان است آسمان سجده کند به زمین که در او بپای کس  
 یک دو نفس بهر جنبه نشیند و می پوشد ایشان را رحمت خدا و یاد می کند ایشان را در آن جماعت  
 که نزد او بنشیند و نشست قومی در جایی که ذکر خدا نکنند و در روز سقذ برتری مسلم آنکه حسرت  
 باشد روز قیامت و هر که گفت لا اله الا الله و حمل لا شریک له و باروی چه کسی است  
 که چای جان انا و اولاد امین علیه السلام آرد و ذکر و سهر که نوید سبحان الله و مجلس صد بار از نه  
 از وی خطا باشد او اگر چشمل کف دریا باشد و جو بریر را گفت که بعد از تو چنانکه گفتم اگر آنرا  
 بافتن فراموش وزن کنند برابرش آید سبحان الله و مجلس صد دخلقه و رضا گفته  
 و زنه شنه صدتی سخته و صد اذکار الله اخر بر مسلم و فرمود باقیات صالحات این است  
 لا اله الا الله و سبحان الله و الله اکبر و الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله اخر به النسانی  
 و احب کلام نزد خدا چنانکه است بهر کدام که شروع کننده زیانت نکند سبحان الله و الحمد لله  
 و لا اله الا الله و الله اکبر و راه سلم و ابو موسی اشعری را فرمود ای عبدالله بن قیس راه تنایم  
 ترا بر کنیزی اگر کنوز جنات لا حول و لا قوة الا بالله و در روایت دیگر زیاد کرده که و لا حول



من الله الا الیه وقرمود دعا همین عبادت مست و در لفظی آمده که دعا مغز بادست و هیچ  
 شی بزرگتر بر خدا از دعا نیست و دعائی که میان ازان و اقا است کنند مردود نمیشود و دست  
 شکرناک و جوادست شرم دارد از آنکه بنده چون هر دو دست خود بر او در آنهارا خالص برگرداند  
 و آنحضرت صلاچون هر دو دست خود در دعا در از نمودی فرو ذمی آورد آنرا تا آنکه روی خود  
 بان هر دو دست بسودس و مسح نمودس مجموع طرق این حدیث مقتضی آنست که سبب است  
 و قریب ترین مردم و سزاوارترین ایشان با رسول خدا صلعم در تقیامت کس است که بسیار  
 درود خوانست بر وی علی السلام گویم صدق ترین مردم درین شیوه درود اهل حدیث است  
 کثر الله سواد هم در رفع عماد هم و اهلک من عا د ا هم که هر دم در هر در و در س و الیف <sup>ذلیف</sup> کرد  
 و نیند ایشانست **س** و روز بان و مونس جانست نام یار یک دم نمیرود که مکر نمی شود  
 و فرمود سید الاستخفار که بنده آن را گوید اینست اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی  
 وانا عبدک وانا علی عهدک و وعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء  
 لک بنعمتک علی و باؤ علیک بذنوبی فاعف عنی فانها لا یغفر الذنوب الا انت و بین  
 در بخاریست و بود که ترک نمیرود این کلمات را یکجا و یکجا اللهم انی اسألك العافیة  
 فی دینی و دنیا و اهل و اهل و مالی اللهم استعین اقی و اصن رو عاق و احفظ من بین  
 یدی و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فونی و اعوذ بعظمتک ان احتال  
 من تحتی و می گفت اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک و تحول عافیتک و نجات  
 نعمتک و جمیع مصلحتک اخرج مسل و می فرمود اللهم انی اعوذ بک من غلبت الدین و غلبت  
 العدو و شمانه الا عد اء و مروی را شنید که می گوید اللهم انی اسألك بانی اشهد انک  
 انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفر احد  
 و فرمود خدا را بنامی سوال کرد که چون بدان سوال کرد دشو رید بر و چون بدان و تا نمود آید پیروز  
 و بهنگام صبح چنین می گفت اللهم بک اصبحنا و بک اصبحتنا و بک فحیبا و بک فوت و الیک



تفان وعشربین وثمنا غامضة حاصله الله تعالی ومصليا علی رسوله صلی الله علیه وآله وسلم  
 و مکرمه و صیلا و معظما و کان الفرغ من تعلیق کتاب المبارک صیحة یوم الاحد  
 المبارک من شهر جمادی الاولی سنة سبع و خمسين وثمنا غامضة غمضا انما لکاتبه و لوالدیه  
 و لاهله و اقاربه و لکل المسلمین آمین و حسبنا الله و نعم الوکیل و صلی الله علی سیدنا  
 محمد و آلہ و صحبه و سلم انتهى بحر وفه و اقول قد طبع هذه الام فی هذه الایام ثلثه  
 الهجرية ببلد ارض بصریة المحمية فان شئت ان تعقف علی اید الله ما فی هذا المختصر بأسرها و اية  
 و تخیرها فی احوالها ما یشفیک و یکنفیک و بالله التوفیق و بیاد ازممة المتحقق

**خاتمة الكتاب فی مسائل شتی من کل باب**

مسئلة علوم اهل سلام را عمل نمودن بزطور کتاب و حدیث خیر الامام صلوات الله علیه و آله علمم از چه علوم منسلة است  
 نمی دانند جائز است و این چنان می تواند شد که از عالم به حدیث حکم خود رسول و احادیث پیش از  
 پیوسته فاسد اهل الذکران کنیم لا تعلمون همین منی در حدیث صاحب جناب نبوت از تورات  
 شلخته شود و لهذا با بجز همین راه می رفتند این قیود ما مسند که یاران ایستند از باب استقامت  
 کتاب عزیز و سنت مطهر تراشیده اند از حیف سوخته پیش می بیند هم گزرا را از این در و این اسلام  
 است شما نمی توان کردن سر و خاطر اجاب زار از رای سنت چو من و بفرج بان محمدتان  
 تنها چه و دیگر راجع آنست که اقل از قضایه بقله زهری خاص از نذایب اسلام بازنمیت و هر که  
 عارف کتاب و سنت و بالغ مبلغ اجتهاد و در مسائل دین است او از قضایا بازشده و وسیع مانده  
 قائم به حج ایستاد نیست الا اقل از کوفات مسته با فتنه ایشان **سه** فلولا لکم ما نسفنا الهیة و غلبه  
 و لولا الهیة ما عرفناکم و یگر اعراب باو یقین از جزیره آنگاه بشادست علی ایام **سه**  
 و فریضه از فرانس دین بجانمی آرند حکم ایشان حکم کفار است لجهه ما لجهه و عدلیم صاعا **حد**  
 و تطویل سخن درین شان و اشتغال بقص **ب** ایان از باب بضایع از سینه تمیز دین با **سه**  
 و التالیف

و دیگر جمعی گفته که جمله اهل بیت و ذریت رسالت تا یوم قیامت اگر چه عصمت باشند مغفور اند و توبی  
 دیگر که انقضاست از براس اوله و نصوص حکم کرده که مطیع ایشان مغفور است ان شاء الله تعالی  
 و خاصه می بخورد دیگر عصمت است و رفع عقوبت از جگمان و عدم مطالبه بر جنایات ایشان  
 بوجه بودن از ذریت نبوت و عترت رسالت و لیلی نرا و بلکه دلیل تمامست بر خلافت آن بآ  
 نساء النبی من آیات منکن بفا حشنة صینة یضاعف الی العذاب ضعفین و یسا  
 فاطمة بنت محمد لا اغنی عنک من الله شیئا <sup>عزیز</sup> <sup>بنگنی</sup> باید بر میر زادگی منتظوبست  
 و دیگر مختار در باره مشاجرات صحابه و امر خلافت و جز آن عدم خوض و اختیار سکوتست  
 و این تند را از بسندست که ایشان راضی قرون و افضل ناس و معدل بتعلیل نبوت اعتقاد  
 کنیم و در آنیم که علی مرتضی بر حق بود و مخالف و سب بر باطل و لکن بنی مخرج بانعی از دائر اسلام  
 و از اخوت دین نیست چون متاخرین صحابه را خطاب کرده اند این حدیث که لا تسبوا اصحابی فاولان احدکم  
 انفق مثل احدی هکما بلغ احد هم ولا نصیفة سین با مردم که بعد از سیزده صد سال از او ایم چه رسد  
 چون سباب احاد مسلمین فستق مست و قتال کفر پس از صحابه چه می توان گفت الله الله فی  
 اصحابی لا تخلف و هم من بعدی غرضاً فمن اجهمه فیهمی اجهمه و من ابغضهم فببغضی  
 ابغضهم و دیگر اجتماع و مساعد و بیعت از برای تلاوت قرآن و تدوین حدیث و کتابت توحیدین  
 و قرابت قرآن از برای اموات مسلمین و دیگر اعراف جاریه و ساز از اتفاقات منوع نیست الاضالی  
 از عاصمه دین و سلیمست از سنا که شرعی اقر و اعلی حقاً که میس و نحو آن ثابتست و همدا  
 احوط است که قصر بر ماورد بالشرع نمایند و در مغللی نواریکاد و مجلسی تازه بنیاد که محتوی بر سنا <sup>شسته</sup>  
 بدعات باشد نرزشینند و تاوانند از ان بگریزند که در امتیان بدعات امید نقابست نه جاسه  
 ثواب <sup>س</sup> اگر ترا بتا شاسه عید خود طلبند به خلیل و ای جوبنی گو که بیار و دیگر خلفت بنیر خدا  
 بچو بادشاه و کدام ولی خدا و قرابت خود و دیگران کفر و شرکست اگر زبان یکی بدان سبادت  
 کرده است زود باستغفار <sup>لا الا الله</sup> لغفتن ترا کش می باید نمود و چکر سنت بقیه نبویست

بر سر پای که مجتهد و از جنابانکه سیدالاشهد و اشته اگر چه تراشیدین همسوی سر روی جواز دارد و لا سیار  
 حج که حلق افضل از قصر است در حق مروان در هری نبوی گفته ام بجان النبی صلعم راسه الشریف  
 الا صرع مرات انتی و تکلیفین سیان خواج است و هم کلاب الناس و توسط مجتهد باخذ از طول عرض  
 سنون است گور سال هم رو باش علی حبیب و له حکمة و طری لها عهد ابلا فائده + کافها  
 بعض لیلالی الشتا + طویلة مظلمة باس رده + قرض شارب تا آنجا است که اطراف لب  
 نمایان گردد و نه آنکه او را از پنج و بن تراشد و جواز حلق مرجوح است و مگر تادیب رعایا و برای اهل  
 نزد و قمع جنایت و رعایان و مانند آن تقصیر است بر سر او خود مقیس غلیظ نیست و اوله آن مواضع  
 همچو مخصوص عموم است از برای احادیث تحریم مال عوصرت و مسلم و این مواضع در ظرف اللافضی  
 و جز آن کجا ذکر یافت فراجه و مگر در مال جز زکوة حقنی دیگر نیست مگر آنچه اوله خاصه در آن آمده  
 و خوب ضیافت و سد مرتی محرم الدم و قوله تناسل و اقوا حقه یوم حصا داده و قوله سمانه جاهله  
 باحوالکم و انفسکم و نحو آن و مگر عمار محرم شریف همچو مقامات و منارات و تعلیه در بیوت نیا  
 بر قدره احتیاج مستحذ است با اتفاق سلمیج اجماع متبعین فرج بن برقوق در صد نم از  
 حجرت احدیث چهار صلی کرده در رفع منا و مقصدی صحیح دارد که ششونانین اذوان است  
 کسان نمید پس اگر کرامت مند و معارض و نشود جائز باشد و از تشیید بنیان و رفع آن فوق حقا  
 نمی آید و مگر استعمال شجره تنباک هر آن نیست چنانکه نمید اند استصحبا باللبا اعة الاصلیة و  
 تمسکا بالادلة العامة و ادخال این شجره در ضباتش بسببکه از ساک حلت غلط بین است چه  
 اصل در سه اشیا اباحت حلت باشد تا آنکه دلیل میاید و نقل فرماید و لادلیل علی تحذیر ذاک  
 ظریفی گفته تنباک و چیزی است که عاشقان آن را می کشند و مشرقتان می نوشند و سکران را در  
 بینی در آزند و مگر خدای پاک را بر آسمان اعتقاد کردن گمراهی نیست بلکه موافق اوله صحیح کتاب  
 و سنت است این قدر رسباج شده که منزه از مسکان و زمان و اند و صفاتی که در قرآن و حدیث آمده است  
 اعتقاد و موافق ظاهر آن درست سازد و بعدا کج النشیدة بجلا اجمالیة تریس کمشاه شیء و حکم این

بعضی از کلمات  
 در حدیث آمده است  
 باخذ از طول عرض

جملة صفات یکی مست خواہ استعوا بجزعش باش یا اثبات بر عقین و نحو آن مبدیہ نعمت از صفات  
 موی سبحانہ و تعالیٰ و لایم موجدان است و جاگوارے بتدعان و راحت رسان متعنان **س**  
 ز فرشتہ تا بقدم ہر کجا کہ می نگرم نہ کر شہد امن دل سیکشہ کہ جانیخاست و دیگر اختلافات علما و  
 دین از طرف ہمین تقلید فخریہ و زرد و قرودن مشہود اما بانجیر اتبل سنت بود پس پس و آیین عبت  
 در آغاز صد چہارم از حجت نمود الرشدنہ راہ بسیار ی از کسان زد و انہو ہے کثیر را شدہ ساخت  
 و خود در بیان آیات کتاب و حدیث ثبوت آداب تعاضی و تسامی و خلافی نیست و لو کان من عند  
 غیر اللہ لوحد و اقدیہ اختلافا کثیرا این ہمہ بہشت و جنت کہ من مینی و در اذخ آراست قاتلہ اللہ  
 اتفیح فکون و دیگر اسما خدا و رسول و الفاظ صفات ایشان ہمہ توفیقی است کہ ہمیشہ را در ان راہ  
 گذر نیست از الحاد و در ان بر حذر باید بود و تو صبر بر بود و باید کرد در کمال انجیرات و نحو آن بعضی از الفاظ  
 ترا شنیدہ اند کہ کتاب و سنت مساعدت و معاہدت آن نمی کنند **س** باغ مرا چہ حاجت سرو چو نوبت  
 شمشاد خانہ پرور از اگر کمتر است **ب** و دیگر حدیث حفظ پہل حدیث صحیح طرق خود ضعیف است بحجت  
 نمی را زرد و آنکہ ضعیف را در فضائل اعمال علی الاطلاق لائق اعتبار دانستہ از چیزے نیست  
 زیرا کہ احکام اسلام ہمہ متساوی الاقدام است و بر پہل حصر ہے است است ما مورت برسانیدن سنت  
 اگر چہ یک حدیث باشد بلغوا عنی و لواءۃ نصرت درین باب و دیگر عبادت بطع جنت و ثواب برک  
 معصیت نبوت را در عقاب صحیح است کتاب و سنت بران دلالت دارد و بدعون سر بھو خود فسا و  
 طمعاً و اما من خاف مقام ربہ و نفی النفس عن الجھوی فان الجنۃ ہی الماوی و اگر شہد و کیے  
 از اصحاب باطن بقظہ این خیالی فتدہ نیست لکن سخن در آنست کہ فنا و بقا تصور دالالت نیست  
 آنچه مطلوب است ہمراہ استسلام با حکام ظاہر اسلام است و پس و دیگر حدیث الحسن و احسین  
 سید اشباب اهل الجنۃ باطلاق خود دست بعد از استئنا را نبیا و رسول و کبار علی و محمد و در ان  
 دلالت نیست بر آنکہ دیگرے سید خنتیان نبود چہ حدیث خبر است نہ صیغہ حصر و دیگر عشق زمان و  
 بی ریشان را و سیار و حصول بسوی خدا و حبت اہ تعالیٰ گردانیدن مگر ای و نوعی از بت پرستی است

برایت این عشق از زن کافره آمده و قرآن کریم بچکایتش پیرداخته و در آن در اسلام یکی  
 از کائنات شیطان جیم است چه در کتاب عزیز انقض بصران یکدیگر وارد شده و عدم غضب من  
 نظر بازی و شاد بر پستی است و در آن آنجا ذنباوست جزا و سجانده افرایت من اتخذ الهدى هو  
 و مخالفت این فعل با توله تعالی و الدین اصله اشده جباله از اوضح و اوضاحت باشد و دیگر  
 حسب الدنیا رأس کل خصیة و حقیقت قول جناب بجلی است که با ما حسن تا حسن بصری مرفوعا  
 مرسله مرفوعی شده اما ضمونی موافق احادیث وارده درین باب است مثل الدنیا صلوة  
 و صلوة ما فیها الا ذکر الله او عالم او صلوة و نحو آن و شک نیست که تخم هر خطا و بیخ هر عیسا  
 و جفا همین در و تالی این سبخی سرت **س** دیوانگی زستی از بوی تومی خیزد و به هر فتنه که می خیزد  
 از کوی تومی خیزد لکن الحکماء لکن من الدنیا و دیگر کتاب مخاطب اند بفرع اسلام و معاقبان  
 بر ترک آن و وال است بلان توله تعالی حاسلکم فی سقر قال المذک من المصلین الآتیه و قولنا  
 و بل للمتمسکین الدین لایقون الزکوة و نحو آن و دیگر نفی توحید و صفات فی الجمل قول فلا سفه  
 مستزله و جمیع و غیر ایشان است و اثبات او سجانده در جنت فوق نزهت کلابیه و اشعریه و کرامیه اهل  
 و جمیع صوفیه و فقهاء مذاهب ربیع است الا ماشاء الله تعالی در اشعریه در باب اسماء و احکام مرجیه اند  
 و در باب قدر جبریه و در صفات نرسه از تجرد و ارند و اقوی غلابیه درین باب مذهب محدثین  
 اهل سنت است توحید ذات و اثبات صفات بروحی که کتاب و سنت بدان ناطق است بدون  
 تعطیل و تاویل و اسد علم در نظر تحقیق هیچ فرق نیست در میان کسانی که تنزیه با تعالی با لفاظی  
 متکلم میکنند و در میان کسانی که آیه باطله از صفر و نحاس و نحو آن ساخته می پرستند خدا را بهتر از رسول خدا  
 که شناخته و تقدیس و تنزیه وی بهتر از خاتم نبیین که بیان ساخته قل الله ثم ذرهم فی  
 شخصه یلیعون و دیگر موارد لفظ آل و اهل بیت و ذوی القربی و عزت و ذریت و احادیث  
 و کلام علماء و فقهاء و احد است و مراد بدان کس است که منسوب باشد بسوی جناب رسالت در  
 نسبت ذاتیه و اهل علم خاص کرده اند آن را یک صدقه بروی حرام است از قرابت و صلح

و دیگر آن تعینش کرده اند و اول معنی لغوی است و ثانی اصطلاح شرعی و یکی لفظ آل و این است  
 و ازواج و ذریت در بعضی صیغ صلوة و راجع است بحیث واقع شد و است مامورست بتصدیر برایشان  
 و تارک آن غیر آتی است با مامور بر وترک لفظ آل از سلف و کتب حدیث بنا بر نوع مفید بود چون  
 آنست که نزد روایت حدیث و کتابت آن بزبان گفته باشند و یکی صلوة بر صحابه و ملائکه و  
 دیگر صلوة بر پیغمبت انبیاء علیهم السلام ثابت است بلا خلاف و قوله صلوات الله علی آل  
 ابی انبی و صحب آن دلالت دارد بر عموم و نزول بعضی ماثل است و آثار آنست که صحابه را جزو آن  
 و اهل علم را بر حجت و اهل حسان را بر تقدیس یا و کنند هم هر جا نیست چه مقصد و دعاست از براس  
 میت بر عبارت و لفظ که باشد و لکن ابقاء فرق در نبی و غیر از خوشترست و یکی در و ذریت است  
 بر رسول خدا صلوات الله علیهم و است فی الجملة غیر حصرو اقل چیز است که بدان اجزاء امتثال امر حاصل می شود  
 یک بار است خصوصاً در نماز و فضائل صلوة و مزایای کثرتش پیش از پیش است تا آنکه بعد از تلاوت  
 کتاب السدیج وظیفه بیکار در روزی رسد و بجا و جلد و صا و جلد او و اسعد مردم باین سادات  
 زمره اهل حدیث است که زنده تعالی سواد هم و یکی راجع آنست که تلاوت قرآن کریم فنیست  
 از کاست و بعد صلوة و سلام است بر آنحضرت صلوات الله علیهم و اول شریف او خصوصاً در موطنی که نفس بدان  
 وارد شده و تارک صلوة بر آل غیر آتی است بصلوة مامور بها و یکی در حدیث ثقلین که تسک کتاب  
 و عزت آمده است مراد بدان صلی و عزت و علما و ذریت اند که بر طریق ما توفد جدایی خویش مامور است  
 دارند نه هر جا اهل فاسق و بدست و آخر حدیث مذکور فافظ و کیف تخلف فی وجه اشارت میکند  
 بحسن سلوک با این هر دو و بر بیزیرت عالم اهل بیت بر غیره و یکی نسب اولاد با است و است  
 اگر چه مدخلت مادر درین باب ثابت است مگر سینه فاطمه که بنی نبی اند صلوات الله علیهم و اولاد آنکه در این است  
 نه عا هر را و اول بنا بر مزید حرمت سادات است و ثانی بوجه کمال است و نوات و اتصال صحبه  
 بحضرت نبوت صلوات الله علیهم نمایان دارد منقطع نشود روز قیامت لکن نفع آن مقصود است بر زمین  
 آل و کافر هیچ سود ازین انتساب دست بهم نمیدهد آن اگر مگر عند الله اتفاقاً که نفع عام است



درین باب و دیگر در امیاد کفار در جزیره عرب گفته اند که اینها سه قسم اند یکی مشرکین عرب و جمعی برهند  
 که او ایشان جز اسلام یا سیف قبول نیست بلین آیه سیف دوم اهل کتاب اند و قتال با ایشان  
 تا آنجاست که جزیره دهند و امر باخراج ایشان از جزیره عرب و در لفظه از ارض عرب و در لفظه  
 از حجاز و اردو شده سوم مجوس و اهل صف اند و با ایشان همان سنت اهل کتاب استعمال باید کرد  
 یعنی در حرب اجملا از جزیره عرب و آن عبارتست از آنچه بحر هند و شام و دجله و فرات محیط است  
 یا ما بین عدن تا اطراف شام طولا و از حدیة تا رفین عراق عرضا و اسد علم و دیگر عمل بر بند سب  
 که برخلاف حدیث ثابت است حرامست و ایجاب تقلید ایجاب بعثت علمای اسلام اجماع  
 کرده اند بر آنکه مطلع همین خدا و رسول است پس پس نیست طاعت از برای مخلوق معصیت خالق  
 و هر چه را که نمی کرده اند از تقلید خویش و احدی از ایشان نفی در باره تقلید خود یا تقلید غیر خود کرده  
 و هر که دعوی کند که نص کرده اند تفضل نماید بدان و در کتاب و سنت حرفی واحد که دلیل بود بر اختیار  
 تقلید دارند نشده بلکه دلیل تمامست برخلاف آن و قرآن و حدیث نااطق اند بر آن **س** اسک  
 دیده تحقیق ده هر یک مقلد را بدو عینک تا بکسی هر سو چشم دیگران بیند و دیگر بر بند و شتان دار اسلام  
 بود وقتی که سلطنت اسلامیان قیام داشت و بسبب ما از آنکه بدست غیر اسلام و تحت تصرف ایشان در آمد  
 علما اختلاف کردند و آنکه دار اسلامست یا در حرب نزد سب حقیقه آنست که دار اسلامست و  
 نزد سب محققین آنست که در حربست و سبب از معارکست و اگر در حربست پس هجرت  
 از آن بسوی دار اسلام واجب باشد لکن ما من کجا و اقامت جهاد و نفس در حرب محتاجست  
 بسوی دلیل بین و دلیل نیست و دیگر موافقت رعایای اسلام با کفار در مراسم و اعیاد ایشان و  
 جز آن موجب کیجی بودن ایشان با آنانست و من یتولاهم منکم فانه منهم و من تشبه بقوه  
 فهو منهم و هر که از ذل بیزارست و عمقا عظمت این امور ندارد باقیست بر اسلام لکن فاسق و  
 ترکب کبیره است و هر که از ته دل دوستدار و راضیست حکم وی ظاهرست و دیگر مروج کفار فاسق و  
 حاصی و ترکب کبیره است و این وقتیست که مدح او از برای ذات وی بدون ملاحظه کفر کاشن

دروسے باشند و اگر بنا بر صفت کفرست خود کفرست و حدیث شریف از مع مومن فاسق سے  
 آمدہ تا یصح طاغوت و اہل آن چہ رسد و دیگر ہجرت از دار حرب بسوی دار اسلام بشرط مہین  
 چنانکہ واجبست چنان عکس آن ممنوع و لکن آمد و شد در آنجا از برائے تجارت بصورت امان  
 جائز و در صورت عدم امان ہی عسہ و توطنین بھیج حال رو نیست بلکہ در ان اندیشہ ذیل بیانست  
 و اسل علم و دیگر تارک ہجرت بعد از وجوب یا وجہ عدم غدر و مانع آتمست و عاجز و مکروہ معذورند  
 ان شاعر اسد قلعے و دیگر قیام بملک اسلام اگرچہ حکام آنجا فاسق و ظالم باشند اولیست ان  
 قیام بملک کفار چند در ان امن و امان باشد و انچہ معتبرست در انیا ہجرت وجود امنست  
 استعمال با حکام اسلام و از لیس غلیس بگریز و جزائزہ مسلمان حاضر شود و یکے رعوی اسلامست  
 و دیگر رعوی کفر تقدیم نماز بر رعوی اسلام باید کرد گو آن دیگر فقیہ باشند و این سفیہ بلیل آنکہ وسیع  
 بعلم خود منتفی نشدہ و این با وجود جہل کار دست بستہ نودہ و دیگر یکے از خصم حکم شریعت را خود  
 دان و دیگر حکم کفر می خواہد اگر این خوشتر بنا بر کراہت و استحقاق شرعست کافرست و نہ فاسق  
 واجب التعمیر برید و ان بچہ اکل الی الطاغوت وقد اصر و ان یکفر و لایہ و دیگر صاف نمہ بر دست  
 در رعوی صحیح نیامدہ بلکہ در اثر سے از آنجا صحابہ وارد شدہ و لاحقہ فیہ بلکہ انچہ ظاہر می شود آنست کہ  
 بیک دست بود و حرکت عینف و بطش کبیر کہ امر و زعامہ می کنند نزدیکست کہ ہجرت باشد و چکر  
 سعی کہ خالی از منکرات باشند حرامست و نہ مکروہ بلکہ جائز و بر اصل اباحتست و بانجا و انما  
 صحیحہ ثبات و با فرامیر حرامست اما احرار اولیست زیرا کہ تو عیش بندت بودہ و مشتغال بلان از برا  
 غالب نفوس امارہ دایست بسوی سباجہل ضلالت فریق لغو مائیس کہانی کہ نزد ان پستی کنندہ  
 بر او از دولاہستی کنندہ و دیگر عبدالوہاب نجدی عالمی بود از علمائے مجازند بہر جنبہ داشت  
 ایجاد کرد نام نہ بہب جدید مکروہ مؤلفاتش در توحید ہر دو ہجرت شریک بودہ است جسمی کہ خود را منسوب  
 می کنند بسوی او این نسبت ہجرتست مسعود امیر و رعیہ تبعیت و مسے بر اہل بد و قاطرات ملک  
 تا حرمین شریفین غزوہ کردہ بود و لکن این ہنگامہ در ششاع و ۳۳ ہجرت سے خاموش شد و ولایت

از عین و اثرش چیزهای زبیده و گمان تبیی از اهل بدعت که محدثین این روزگار در تفسیر و تفسیر  
 بر جاود اهمیت ندانند بحایتست چه بر هیچ یکی از افراسات اسلام جز طاعت خدا و رسول  
 امتناع احدی از علماء تحول قویا و حدیثا و اجتماع و قیاس مع سے واجب نیست تا عبد الوهاب  
 مسکین را بچسبند و دیگر خطی عمل مجرد در بدعت نیست بلکه بر موت بر روت است و چون عود  
 کند باسلام ثواب عملهای سابق او بسوی او عائد گردد و گناه روزت محشود و اسلام بجهت صا قبله  
 و دیگر اجزای قصاص را دارا اسلام شرط نیست در در هر چه با جزئیست در ریاستهای اسلامی  
 واقع و نهند و جز آن دارا اسلام است اگر چه خطی حکام غیر اسلام بوده باشد بنا بر تحقیق که در مجالس  
 و رد مختار کرده و طوطم و دیگر اسامی ایام و شش بود رعایت دیگر بود در اسلام همین است که امر  
 مستعمل است یعنی یوم الاحد تا آخر و محرم تا آخر و تاریخ هر قوم ملت دیگر است بعضی از سبوط آدم  
 علیه السلام نیز در بعضی از طوفان و بعضی از زمان ابراهیم یا موسی علیهما السلام در اسلام تاریخ از حضرت  
 رسول خداست صلوات علیه و آله آن از عرفا روق شده و بگنجان حساب با قناب کنند و اسلام  
 با هتایب و تصرف صورت است و هر صورت نارد و دیگر قیام لبالی رمضان با حدیث صحیح ثابت شود  
 لکن تجدید است رکعت بزیاده و خود شاع بر یازده رکعت نیز زوده و پیشی یاد تا جائز  
 نیست بلکه چند آنکه نفل بیشتر ثواب اکثر آنها اتباع سنت بسیار دیگر دارد و دیگر سلف تفصیح کرده اند بر  
 تحریر تعلم و تعلم علم منطبق و فلسفه و احد در آن مخالف نبوده و ائمه اربعه و اهل حدیث و عینیت بود  
 ازین علم و لکن پسینیان چندان توفل کردند که این وسائل را حکم مقاصد دادند و خطای غمی غریب  
 و عجیب علوم دینی را داده و موجب غیبت اسلام و ضعف عقیده و عمل گفته و کاهی لای  
 قوه الا بالله علوم کتاب و سنت چک است که استخوان بوسیده هزار ساله یونان را چون سنگ بکنند  
 و هر مرغ عالم فروز فنون شرعی را ترک داده در تاریکی ضلالت و بدعت افتند ای لم یکفهم ان انزلنا  
 علیک الذکاب این جوأت از کس آمده که غشاوه و محبت دنیا بصریت او پرستیده اللهم غفرا  
 و دیگر بجز سجد و نماز و ترک جبهه بران هر دو ثابت شده و افضل قنوت است نزد وجود و نازل خواهد

و نماز صبح باشد یا در پنجگانه و بحسب اقتضای وقت و مصلحت کار و تقنوت و در شهر هم آورده گنند از  
 عهده اتم است و افضل طول مسلوته و نرسد سبب ایضا است و در کسیت و کیفیت مفرد او و جماعت  
 موافق حال مامومین و مدعا است بر وضو افضل است از ترک آن همچنین قصر افضل است در سفر  
 بعد از دست جمع و حالت سیر و قیام بعضی شب افضل است از قیام تمام شب مگر ایضا نالایسا در وضو  
 و افضل صیام صوم و او دست و وصال و سرد آن هلی الا اتصال منی عنه و از خصائص نبوی است  
**س** اما احادیث من ذکر که تغلما به عن الشراب و لیسما عن الزاوه و در او است بر لبش خشن و دل  
 خشن از انضیلت در چیزی نیست بلکه جریمه میسر آید خوب است قلی من حرم زینة الله التي اسخر  
 لعباده و الطیبات من الرزق و رهبانیه ابتدحوها ما کتبناها علیهم و ما آتانا  
 من المتکلفین و این تکلف عام تر است از اجال و تخشین آری بیاضت و بی تکلفی و بی سانسنگی  
 در جامه و نان از علامات ایمان باشد و افضل در سفر بحالت سیر ترک سنگین و آب است جز در وقت  
 صبح و در وقت در حالت نزول ترک جمع و نعل رو آب حسن باشد و قنوت در وضو حضرت است و صوم  
 بشرط توانائی جائز و افضل از برای جنب نوم بر وضو است گوئی وضو هم رو آبش و آقا تواند در مسجد  
 بحالت جنابت نوم کند اگر چه با وضو باشد و درست است تیمم نزد عدمها یا قنوت در استعمال تخمین  
 خوف و ضرر از شدت برد و نحو آن و تخلیه در وضو است در جملة احوال و افضل در انعام بحال رمضان  
 اکمال عدت شعبان است و در جمیع ایام شک عصبان ابوالقاسم باشد صلح و بر جمع و عظمت کرده  
 بران رسول خدا صلح در جمیع احوال است را اولیبت بران همه در همه حال سنت است بحسب اختلاف  
 آنخاص احوال و زمان و مکان و خلطت با مردم و عقل بر ایند اسے آنها افضل است ان اختیار است  
 و غیر از از رحمت و گامه فضیلت کیل بر دیگرے باعتبار وقت و دن وقت باشد چنانکه درین بنگام  
 آفت فرجام و ترک سبب مع کجی یا سبب با تفرقه علی الاطلاق در سائر اوقات نیست بلکه بحسب  
 اختلاف اسباب و احوال باشد و دیگر استوار حرم بر عرش و نزول و در شرب بسوی آسمان و نیا  
 و نحو آن از دیگر صفات علیا حقیقت است مجاز است و تشبیه ظاهر بنی است بکار اجار ایلیس کلمه شریف

و تاویل در آن و صرف آن از ظاهر فرغ مگذیب قوتیلیل باشد و حق آنست که جمله کمالات کائنات  
 ظل کمالات و نفوت جلال و جمال صاحب عرش عظیم است و حقائق و دقائق آن خاص حضرت  
 الوهیت ما را جز نام بهره دیگر نیست **ع** عقل در اثبات وحدت خیرومی گردد چرا که آنچه جز  
 هستی است هیچ و آنچه جز حق باطل است و دیگر هر دو حاصل ایمان و سوال مقبولین و توبه استغفار  
 و سید استغفار و دعای مہ ثابت است و انکاش الحاکم منصوص نفوت لبس بدان حرمان است  
 از مراتب کمال ایمان و تمام احسان و دیگر رفع سبابه و تشدد نماز ثابت است بسنت صحیح و از  
 اوضاع اصالیع انسان نوزده صورت باز از حقود اعطی و وضع کرده اند و لکن آنچه در رفع سبب است  
 عقد پنجاه و سه است و جز آن نیز آمده و این اشارت نزد قول الاسد از شهادت می بایزید  
 مدرک کعبه یا امام مدرک کعبت نیست و هر که قائل و جوب قرارت فاتحه خلف امام است قائل است  
 آن و بهو الحق گو جمهور مخالف آن باشند و بسعد آیت است از فاتحه و از دیگر سور جز سورہ برآ  
 و دیگر خواندن فاتحه در پس امام در هر کعبت فرض است بنص صحیح صحیح حکم غیر متشابہ غیر منسوخ  
 نیست نماز مگر کسی را که آنرا نخوانده و استماع و انصاف در غیر اوست زیرا که این کریم در باره  
 با مخصوص نیامده و حدیث مخصوص است اگر عاقلش گیرند و احادیث و جوب قرابتش بحد تو اثر رسیده  
 آری سوا سے فاتحه چیز دیگر نخواند که انسان منع صحیح آمده و او که منع مقتدر سے از خواندن فاتحه  
 در پس امام مہد و اسبے است و نیست و انبی با ثبات مقصود و فالیش از محل نزاع چندی افتاده و به  
 جواب شانی و کافی گفته اند حتی لم یبق دلیل لمن خالف ذلك الا الجحیم علی التقلید  
 او المنتصب الغیر السدید و دیگر اختلاف کرده اند و چندی که مہبوط آدم از آنجا شده نزد جبه  
 آن جنت در ارض بود پس از کانی آباد بگانی ویران افتاد و نزد دیگران همان جنت است  
 که اسلاسیان روز آخرت در آنجا در آیند و اوله هر دو فریق بسیار است اما بر طنی صحیح صحیح که شایع  
 صد کند و عطش اضطراب بر در میان نیست پس اولی توقف است از خویش در امثال ابن  
 مسائل و اسد اعلم و دیگر مہبوط آدم از جنت اول در سر زمین مہن بود و از اینجا اول دو فوریت او

با قایلیم و دیگر شفا فته متوطن گردیده و بعض اخبار روایتها در فضائل بندها و شرفه و نطقه بندی جزو شرف  
 گشته و لکن این روایات خالی از شد و ذوق غرابت بلکه نکات نیست که گریست از بیست نوزک  
 بوستان بندید آدم زناز و نعمت جنت چنان گذشت و دیگر استعاذه از بزم و تروی و غرق و  
 حرق و فقر با حدیث صحیح ثابت شده اگر چه در بعض آنها اجر شهادت نیز ثابت است این حساب  
 این سینه بی سر را فرودش نماند و اگر بخواسته با وجود استعاذه و فرار از مواقع آن ابتلاء رود و با اجر  
 موعود و تکفیر ذنوب مقرر است و دیگر صلوة نظر را در فارسی نماند پیشین و عصر را نماز و در مغرب را  
 نماز شام و عشاء را نماز صبح را نماز با دعا گویند و هر یک را ازین نماز با اول و اوسط و آخرت  
 و شتاخت او قاتلش از شارح بر وجهی آمده که در دیانت آن بدوی و قروی صبی و ذوق پوی  
 و بر بنا هر یک میانشند و حدیث اقدام و صیغ برشته بنه یف است و افضل او است اوست برینقت  
 در اول وقت ان الصلوة کانت علی المؤمنین کذا یا صو قوتا و دیگر وجود و کواکب ثابت و سیاه  
 محقق است کتاب و سنت در آسمان دنیا و آنچه بل بیست برین هر دو اصل افشود و اند  
 عقل در اثباتش کافی نیست پس اقتضای بر مورد طریق سلامت باشد و در کتاب و سنت ذکر  
 شمس و بروج او و ذکر قمر و منازل وی و ذکر نجوم و کواکب و قوس و سرد و برق و جز آن آمده و  
 سیوطی در حدیث سنیه کج آن پر و خسته و فیه الطب و الیکس و دیگر کیفیت مسلمان حرام است  
 در هر حال و بر هر حال و مواضع استثنای مجموع است با در کتاب و سنت و ضرورت را مباح است ان  
 داده اند فاسر نفع که اشکال و دیگر سبب شفق شرک و غلط است نه مجرد همسانگی جدا که نشوید  
 تقاض میان احادیث با ب مرکز و کسی که عارف نیست بحقیقت استلال و توانا نیست بر دراک  
 شمر عیب پس در هر چه شرک است اند و بوبوست خانه باشد یا پین شفق در آن ثابت است با حکما  
 و هر چه هست پذیرفته و در قشور معروضه است در روش می رود و دیده در آن شفق را سانسیت  
 و دیگر بر نفع حرام است علی الاطلاق و امر بنوی آن صحبت رسیده و قهر نبوی را که یک مشرب کند که در  
 و دید نفعل صحابست نه قول نبوت و بنا کردن بر گور وافر و ضغن چراغان بر روی کج و گل نمودن

آن و انداختن بنا بر آن و نوشتن بر آن نشستن بالای آن خواه از براسه بر آن باشد یا  
 جز آن و پامال نمودن قبر و گرد آویختن و نزد و سه نذر و نیا نمودن و آوردن و جانوران را بر نیا  
 اصحاب قبور بویج نمودن و از براسه زیارت اموات سفر فرمودن و پالان بستن، بمقابر را بر سر  
 گرفتن و عید گاه ساختن و اشغال این امور بظلمت بظلمت است و بعضی از این چیزها بسجده کفر  
 و کفرت و شرک و بدعت و فسق و فجور میرساند و بیک نماز و تریچند و جنت ثابت شده یک رکعت در  
 پنج رکعت و هفت رکعت و نه رکعت و روایت سه رکعت ضعیف یا غیر ثابت است و اگر ثابت شود  
 بیک تشهد بلا فضل آمده و در آخر شب افضل است و با جمند را در اول شب جائز و درین یک رکعت  
 تقیید با اول و آخر شب نیامده پس با اطلاق خود باشد و بگرد و اختلاف در میان صحابه و تابعین  
 در سائلی فروع و بن عدم تدوین کتب سنت و فقه حدیث است هر یک بحسب معلوم خود و کاری کرد  
 و بعضی را صحبت نبوت بیشتر میسر شده و بعضی را کمتر و نزد عدم دلیل بر آمدن کار یا جتها بود و گن  
 بعد از آنکه سنن تدوین شده بصحیح از ضعیف متذکر دید ابقای اختلاف یعنی چه نجات مافی الباب است  
 در مشتهبات استبراکند و حلال بین را بگرد و حرام بین را ترک و در این طریق بسلاست بلس  
 نزدیکتر است سلوکش فرمایند و از جدول و خلاف چه تیر از کمان بر رود و کلا با المون مختلفین  
 الاصل رحم ربك پس ناجی از وقوع و اختلاف مرحوم است و راتق در آن غیر مومن و بیکر  
 سبب اختلاف فقها و تباین ائمام دوزی است و تجدید سافت تباری و عدم علم با حدیث مصطفی  
 بنا بر عدم تدوین و در این سنت و اختیار انبار منزل و موقوف، مرفوع و منقطع و ضعیف و شاذ  
 و مشکوک موضوع و مختلف و جور آن بحسب میسر و عدم تمیز و لکن بعد از تندیب و تنقیح سنن حاجت  
 باین مکر و فن باقی نیست حقیقت حلف بی شبهه نیک خواهد بود و اما تعصب خلف معروت را منکر و منکر  
 را معروف گردانیده است و سنت را بدعت و بدعت را سنت و انموده فانا لله وانا الیه راجعون  
 و بیکر سبب اختلاف در بیان اهل حدیث و اهل را سه کثرت روایات و قلت اوست طراز اول  
 اطبقة و تخریب کشش و کوشش بسیار در جمع متون و طرق نموده و تجویب و دیگر از علماء سنی در جهات و

لله الحمد و بر نعمت  
 تاجه علی و در جنت  
 دیگر و ائمه و در کتب  
 دیگر

فرموده تا آنکه آخر بر تقلید مردی از گذشتهگان اقتصد نموده اند و بعد از قرون ششود لهما بخیر  
 زلزل و قتل بسیار و رعد و برق بسیار در دانشندان خزیه و نوبت خلافت و جدول  
 تا حاجا بیکه رسیده است رسید حتی که زوال آن جز بظهور مهدی و تزلزل عیسی علیهما السلام  
 مستصومیت **س** خوشنودی تست طلب ما یارب رحمی بیاریه مانده و مگر انتساب  
 بیسوی عقیبی از نذاسب بر وجهی که خروج را از ان مذموب کرده و ممنوع دانند بعت خلافت است  
 در سلطنت احدی این نسبت و تقلید را نمی شناخت و مردم مانند اولی و ثانی را اجتماع بر تقلید  
 مذموب و احد بعینه نبود همین دو گونه مردم بودند علماء و عامه عامه در مسائل غیر مختلفه صفات خود  
 و غسل و احکام نماز و روزه و حج آن از آباء و علمین بلاد خود می آموختند و در واقع تادیه  
 بلا تمییز مفتی استقامی نمودند و بجای آوردند و در علمای جمعی بود معنی در ترویج کتاب سنت  
 و منتضی ز برای افتاء با دلان هر دو و گروهی در امور توقف فیه با جهاد می پرداخت  
 لکن هدایت بترک آن نزد تیسر و وجود دلیل می کرد و از جمود بر تقلید می فرمود ببدان  
 و در صد سال هجرت مذموبان عیان مجتهدین نمایان شد اما اعما در مذموب مجتهدی بعینه  
 کمتر بود و مجتهد گاهی منتقل بود و گاهی فی الذمیب در صد چهارم راه در رسم تقلید فی الجمله  
 شیوع گرفت اما مذموبان جمود و لاد که امر و زست این همه التزام و انقیاد نزد زوال دولت اسلام  
 از خلفاء و اسلام صورت گرفت و کان احرامه فذی احقاد و با این گذر مردم بهرین شمال  
 مشتاقانند و چیزهای نود در دیانت ایشان پدید آمد و زافزون شد مثل جدول و خلافت  
 در تفرقه و کلام در عقیده و همه بر غیر اساس است و سر پا و سوس و مگر شرک در لاد بیت و در عبادت  
 و در ربوبیت و شرک در نیت و ارادت و تعطیل و تمثیل و در علم و اسم و عبادت بلا استعانت  
 و بالعکس و توحید و لاد بیت و ربوبیت و عبادت ثابت است با دل کتاب سنت و چنانکه توحید  
 را اس جمله طاعات است همچنان شرک هر جمله معیبات توحید کفر ذنوب شود و انشاء الله تعالی  
 و شرک محبط جمله حسنات گردد و بلا از نیابت کتب و رسائل توحید همچو تخرید مضید و نحو آن کفیل بیان



این سائل و احکام است و دیگر آنخداوند و اعتقاد در بعضی عباد از اهل قبور و جزایشان از اخبار  
 بدستین علم غیب و استمداد و استعانت نمودن بایشان در آنچه خاصه بر دودگاست شرکت  
 یا کفر جز خدا احدی معبود و سجد و مستغفان و مستند به در هیچ زمان و مکان نیست غیر حق حربه  
 دولت را بر بود و نه سدر راه تو همان خوا بود و دیگر اخبار و آثار در بیان عرش و کرسی مابین  
 عرش و سما رسا بعد و لوح و قلم و سموات سبع و ارضین سبع و دلیل و نهار و ساعات و نجوم و مهر  
 و آب و باد و سحاب و مطر و صواعق و محرقه و زلزله و جبال و بحار و انهار و زمربل و فرات و  
 حیوان و حیوان آمده و بعضی قوی و بعضی ضعیف و بعضی شاد و بعضی غمناک است پس آنچه در دنیا  
 صحیح کرده در خود قبول است همچو اثبات هفت زمین و مانند آن و آنچه در غیر اوست لائق و نوزد  
 بنا بر عدم دلیل و هر چه بهتر بقول فلاسفه است یا ما خود از اسرار نیلایت خیر حری است بقبول بعضی  
 ازان بیانات اهلی داشته باشد اما ما مورثیم تصدیق و تکذیب آن و اقتضای بر او در عدم  
 تقوه بها و راست آن طریق مامون است و دیگر رنگ کردن موی سر و ریش بچنانا و کتوم و سازان  
 جز سوادند و بلکه ما مورث است و سواد نهی عنه است احادیث صحیح درین باب وارد شده و در آن  
 تطقیف شعر است از شیشه آبخیزه بران و مخالفت اهل کتاب است و خضاب دست و پای در رنگ  
 زمان حرام است بر مردان و روایات وارده در این بخش همه در ای است و دیگر جلالت زور و حری  
 از برای زنان است پس مردان را استعمال و تحلی بدست حرام باشد و بسیم و اللعابها  
 یکف ششم آری اکل و شرب در آوند بسیم مردان را هم نهی عنه است و لکن حرمت ساز استعمالش  
 محتاج دلیل باشد و دلیل نیست و قیاس بر بنوع نوش قیاس مع الفارق است و دیگر مردان را هم  
 الوان جانور است جز معصوم بودن فرقی میان نخست و خام در حلال نبودن سرخ محض بود و نه معطوط بعضی  
 صغ فرموده و در زمان را رخصت است در همه رنگها چه سیاه چه قرآن و لباس جناب سالک تمیض و عا  
 و از آن بود و در سر او اذن داده و از استعمال نهی نموده و بر خرقه و بطنق ناز و نعمت و عید فرموده  
 خرقه حلال است و در حرام و لایح در مشوب بغیر عدم استعمال است و دیگر حجاب و حجب و در این مظهر

و در حق زنان است سحبه است و غرض بصیرت و از زن و از مرد است و از ابدان نیست از برای  
 غیر بجهت نمی آمده و از بزمیت حلیه و کحل و خضاب و نحو آن است که اجنبه را دیدن آن روا نیست  
 و همچنین دیدن ذراع و ساق و عرض منقح و روس و صدر و اذن که ابدان اینها جایز نبود و دیگر خرم سحبه است  
 از برای شفا در بعضی و رفع دیگر نوازل و ملاوتش بطریق وظیفه رواست و سحبه از برای سنج آن  
 معلوم نیست چه این ختم و قرابت و حکم و عاست و سنت صحیح بدعا وارد شده و مجرب است و عاودم از دفع  
 و دو است و موافق بدان صاحب التجابت و وفاداری علم و ذکر تجرب بکرده اند اما شرف این ختم را در  
 دفع مکاره شیطان و دفع حوادث از زمان و اسرار علم و دیگر بخت و در سنت اختراع شده بر غیر شاکست  
 و در شرح آنچه امر شرع بدان وارد گشته نه لاله و نه اشاره و نه قول و نه فعل و بر بخت منکرات است  
 و بر ضلالت و در تار و تفسیرش بسوی حسنه و سیئه بلا دلیل است و یکباب تمتمش یکباب بعت و اسرار  
 و دیگر تا که صلوة عمدا بر سحبه که وقت نماز بر رفته و وی نشسته ماند و بلا عذر بگذارد آن چیز است  
 کافر است بر لسان نبوت و تاویل احادیث صحیح و آورده درین باب پسند و اولاد ابان نیست و در حدیث  
 آمده بدین الرجل و بدین الذکر الصلوة رواه اجماعه الا البخاری و ابن ماجه و لیله صحیح و بصیرت  
 بر آنکه ترک نماز از موجبات کفر است و دیگر وقت نماز فوت شده جهانت که یادش آمده این آیه است  
 نه تقضا اگر نسیان یا نومنگار و روزه است و تقضای مقام است که عاود تقضا نبود و لکن مصلحت  
 خدا بدین استحقاق ان بقصی ایوم خود شامل این صورت میتواند شد اگر چه دلیل خاص صحیح درین باب  
 موجود نیست و دیگر بر وجوب ترتیب و تقضا و نوازل دلیل صحیح نیامده و حج و فتن و حالات نمی کند  
 بر آن مگر آنکه ایوم صلواتی که اولی استمدال کنند و لکن این استمدال خالص نیست باز  
 شرب و اغراض و عارضه و مانند آن در جماعت سحبه می خورد و دیگر زنان را از آن نماز سحبه  
 خصمت است و لکن خیار است اینسان بهتر است از برای ایشان و منع ایشان را ساجد نبی است  
 این قدر بسند است که خوشبو را لیده می آیند و در شرب بیایند و غرق نموند و در آن دوران و سحبه  
 بی دلیل است و در جمعه و سحر ایشان در مصلحت و لیلیا آمده مگر آنچه از پیش گفته ام مقصده یا فتنه استمد

که نوع مضرت مقدم است جلب منفعت و گیرنده و زکوة حرام است بر بنی با ششم و مولی ایشان و از  
 بعضی ایشان بر بعضی نیز نارواست و حدیث وارد در باره صدقه بعضی ایشان بر بعضی غیره  
 ثابت است و حتی با ششم عبارت اند از آل علی و عقیل و جعفر و عباس و حارث و زکوة بعضی صدقه تطوع  
 جائز است نه فرض و لکن احادیث دالّه بر تحریم عام است و احتیاط در هر حال اولی است و دیگر  
 وقت در راه خدا نجهاد قربانی است که نقض آن بعد از فعل روا نیست نه واقف را و نه غیر او را و بیشتر  
 اموالیکه در مسجد یا مشهد نموده اند و واحدی بران سودمند نیگردد و در صحاح مسلمین جائز است و  
 ازین وادی است آنچه در کعبه مکرمه یا مسجد نبوی یا قبر شریف و سه صلح نامده اند تا با واقف نشاء  
 دیگر چه رسد و دیگر در هیچ حدیثی مرفوع صحیح صحیح با علت امر سفر از برای زیارت قبور نیامده و غیر  
 حث بر زیارت افاده انشاء سفر نمی کند و اخبار وارده درین باب هم ضعیفند کذب یا منوع است  
 مسافر زیارت شامل جمله قبور است خواه قبر نبوی باشد یا غیر او و در فعل است محبت نیست و نه در قول  
 احدی جز شارع و دیگر تشدید مساجد غیر جائز است و بدان امر نیامده بلکه ابن عباس از حضرت  
 آن بجز حضرت اهل کتاب منع نموده و مراده تشدید رفع بنا و تطویل اوست و در حضرت یعنی زیارت  
 پس تشدیدش داخل بدعت بود و بدعت ضلالت است و دیگر ثواب قرب و صدقات هم داده  
 الا حیا، با موت میرسد و لکن اقتصار بر صورت آورده احب است و ادنی سنت ثابتة و زیارت بر  
 غیر ضروری است و صدقات از طرف ولد و غیر ولد و نانا ز اولد و حیا م از و سه و از غیر ولد و عا از  
 ولد و از غیر او در احادیث وارد شده و دیگر زیارت قبور مردان را سنون است اما بدون شد حل  
 و زنان را منوع و در زیارت دماسه مانور خوانند و جائز است زیارت قبر قریب غیر مد رک سلام  
 بطریق صلوات عام اما استغفار از برای وی نارواست و لغتی که بر تزاورات قبور آمده مراد بران  
 کثرت زیارت اندوزن اگر ضعیف و فرج و بی تابانی و کما غیر معروف نکند امید است که باز نشود  
 و اسد اعلم و دیگر ادله شرعی مختصر است و در و چیزیکه کتاب غریز دیگر سنت صحیح و این برود است  
 و از نبرین و عوسه و تسکین بودن اجماع و قیاس بدلیل از قرآن و حدیث ثابت نمیشود و اسحق

این هر دو بان هر دو بی ایجاب شایع است و جمیع فقهاء اتفاق نموده اند بر ترجیح اوله و قول عائشه  
 ایشان که دلیل شرع چهارست مجروح است باین واسطه و مجاب است بآنچه نیز که در اصول نقلت  
 نکور است و دیگر صد و یکبار از آن بیا بعد از نبوت معتق است و قبل آن نزد جمیع غیر معتق  
 و صد و رصفا در مختلف نیست اکثر بجز از رفته اند و شک نیست که نصی قاطع درین باب  
 در شرع نیا و اثباتا مسوج نیست و لکن نظا هر اوله قاضی است بوقوع لابد است از تنبیه بران در احوال  
 یا قبل از وفات و دیگر اجماع اکثر ثابت شود و واقع گردد و آئی لم ذلک تبسیر در ان اجماع  
 اهل آن فن است نه اجماع دیگران یعنی در مسائل فقه قول فقهاء در اصول قول اصولیان  
 و در احکام حدیث قول محدثان و در نحو قول نجاته و قس علی ذلک و عدم عبرت باین فرق  
 سبب جدل و خلاف جمعی از اهل علم گردیده و باین برگزیده از دریافت صواب از خطا و حق از باطل  
 و سنت از بدعت و راجح از مجروح محروم افتاده اند و قیاس را انواع است و متباین از ان جهان قیاس  
 جلی است پس بس و قیاس حجت است در امور دنیوی و استحسان نوعی از بدعت باشد و دیگر  
 قول فعل صحابه که آنرا اثربا حدیث موقوف نامند در شرعیات حجت نیست خصوصا نزد مصابو  
 با اوله قرآن و مقارنت با حدیث رسول الا انش ایجاب و هر که آنرا حجت گفته حتی تیره و بران نیز  
 و معلوم است که احدی جز نبی معصوم و مطاع نیست آری این قول فعل شایع شرع ثابت  
 می تواند شد و دیگر صد و راجح ثابت است بسنت صحیح و منع از ان ناجائز و مذموم مالک دین  
 اب اربع مذاهب است نظر بر دلیل و این طریق نزدیک است بتقوی و طهارت و حافظت است  
 از وقوع در حینی و دیگر رویت نبی صلعم در نام نزد بعضی حجت است و نزد بعضی حجت نیست و  
 شنائی راجح است و ذکر بینه کمال دین و انعام نعمت و جز آن دلیل است بران و هر چند نام مطابقت  
 باشد اما بروی و بر غیر او حجت بقول و فعل مرئی در نوم منتقض نمیشود چه غلام آفتابیم  
 همز آفتاب گویم نه ششم شب پرستم که حدیث خواب گویم نه آری حجت است که چون بعضی از مردم  
 سرت آنحضرت صلعم را احتفال ببوله در خواب دیدند تا که بر شاخ استکاران نمودند که حضرت

بر بخت یعنی چه در آن خراب اجل غلط سماع یا عدم فقیر یا عکس القضیه نمودند و دیگر نیز تکسیتی که تفریح و مسخود  
در استحصال ظن بکلمه شرعی نموده و لابد است که عقل باشد و اولی که اقتدار بر استخراج احکام از حدیث حاصل بود  
و این را چند شرط است یکی علم بخصوص کتاب و سنت در آنچه تعلق دارد با حکام نه معرفت جمیع  
آن در تعیین عدد آیات و احادیث مجموع است انحصارش در پنج صده و زیاده و کم چیزی نیست  
مقدار کفایت بلند است همچنین در سنت تحدید بیاض حدیث قول عجیب است و صحیح همان  
مقدار کفایت باشد و دوم آنکه عارف بود و مسائل مختلف فیها تا بر خلاف اجماع نزد کسی که قابل  
بحیث اوست فتویٰ ندیده و سوم علم است بلسان عرب تا در تفسیر کتاب و فقه حدیث بی راهه  
نرود و حفظ آن از نظر قلب شرط نیست ممکن بر استخراجش از مؤلفات ائمه و مواضع آن کاتب است  
چهارم علم است باصول حدیث و فقه بر قدر امتس الیه الحاجه و چند آنکه بلاغ در آن طویل آید  
کار باسانی گرایم پیچیدگی آنکه عارف بود بنا بر منسوخ این هر دو حاصل جمیل و آیین بغایت سست  
چشمه حفظ پنج آیه بوده حدیث بلکه کمتر از آن چندان دشوار نیست اگر بر نوک زبان ندارد که  
در ربطا قوی تواند ضبط کرد و توسیع دائره این باب که صنایع فقها را میست چیز نیست و  
قدور درین مراتب خمس مجرب نزول از در تبحر اجتهاد است و میان انواع اجتهاد و قیاس را  
جای دیگر است غیر این مختصر و دیگر تقلید در لغت انداختن تلامذه است و گردن غیر مجرب تقلید  
بود از ناطق و غیره در اصطلاح نوم عمل نمودن است بقول کسی بغیر حجت کس عمل نیست  
خارج است ازین ترتیب زیرا که از ادبی قبول روایتست نه قبول را کسی جعل لفظ امکانست  
اقتدار آسوده و اتیان و عقنقام و متک و نحو آن بر تقلید دلیل سفاست استدلال مستح  
بودن این الفاظ بحدیث تقلید بحقیقت لغوی است و در تحقیقت کتب عجمیه بلکه مجاز است  
نیز نیست **ب** ساد است هنر فقه و سه است مغرب است ششمان بدین هنر فقه و  
مغرب بود و دیگر نیز تقلید در مسائل شرعیه فرعیه نزد بعضی مجاز بود و نیز در بعضی دیگر مستحب  
نزد بعضی آخر واجب و نزد جمعی از ائمه دین مکروه یا حرام است و قول ثانی راجع است و کتاب

بران دلالت و نحو وارد و التزام مذکور به بی خاص بجز است بلاشک و شبیه و یکبارش یکبار  
 بجز است و اما در بعضی فقها و منی کرده اند از تقلید خود و تقلید دیگران هر که باشد و هر کجا که باشد  
 و قضا غیر مجتهد در احکام دین ممنوع است بنص القضاة ثلاثة و جبر آن و مجتهدان در مذمت  
 از عمری در از مشقش گشته اند و در شافعی و حنابل یا اگر گشته و ائمه حدیث مثل اصحاب  
 صحیح سسته و جزی ایشان بالغ بودند پس اجماعاً و بطلان و همچنین جمیع کثیر و جمیع غیر از خدم و حشم سنت  
 مطهره در قطربین و خوآن و بنو نازش از ان و بعضی افراد باقی است و لا یجوز لهما ان  
 قاهر صلی الله لعباد و قصر اجتهاد و بطلان بر چاکر کس از افاضل است تجرد است و  
 آن ابر رحمت در نشان است بدی و بیخانه با نام و نشان است و دیگر جمعی گفته که اصل در  
 اشتیاق اباحت است و نیز بعضی منع و نیز بعضی وقف و اول حق است و ادلکتاب و سنت  
 بران دلالت دارد مگر آنچه خصصی آید و بر این منع و وقف را جواهای شالیست و بایست گفته اند  
 که محل خود مذکور است و دیگر معنی تعادل اوله تساوی هر دو است در قوت و ضعف یعنی  
 مخالفت است در مفهوم بزرگو و معنی ترجیح فضل یکی بر دیگری است و مقصود بیان ایشان حق  
 و طرح باطل است و اختیار قوی و ترک ضعیف و تقاض در کتاب و سنت و ظاهر باشد در  
 فضل الامروان ظاهر اعلامی حدیث مدفوع نموده اند و توفیق و تطبیق بخشید و تقاضی متناهی  
 که غیر مرفوع است در مؤلفات فقها است خصوصاً اهل آراء و وجوه ترجیح قریب صد وجه است که  
 در ارشاد الفیول و حصول الما مولی بایه السائل مذکور است و دیگر قرآن شریف مثل است  
 بر حرف و صوت بنص سنت و حدیث و با اتفاق ائمه و علمای الفیول این سئله محجوز اند با لفظ  
 بر ثبوت آن و تشبیه بکلام غیر صحیح است بکار اجمالیه کرده در ارضی و ائمت هیچ شی با وسعاً  
 در اوصاف و لغت ذات مقدس لا هوت ایمان کامل آنست که سر بقبول اشغال این سائل  
 فرد آورد و خویش را در ان رواند که ما نموسیتیم لغوص و خویش در کشف حقائق صفات  
 بلکه واجب بر ما ملوک سبیل سلف صحیح است که از هیچ لایغنیها در عافیت گذشته اند و دیگر

سخن در کرمیت عرش بنا بر انکار استوار حسن بالای آن هنجار حکما حق پیشین در قمار فطانت  
یونانین و شیوه شکلی بدین معنی است جز زبان ایمان سودی و یگر نمی آرد اعتقاد و موافق نظر  
کتاب و سنت کافی و منجی است و این قدر بحث و اتمامک و خوض در آیات ذات و صفات شیوه  
غیر ضمیمه و افراخ ایشان است و بعد از آن حدیث بر تقدیر کرمیت عرش نیز اثبات صفت  
استوار و احاطه و توقیت و علو در رفع مکانت کرده اند و بعد از آن سینا و اشباه و نظائر او را  
منسوب بسوی جبل و ضلالت و سوء فهم و تقلید حکما پیشین نموده و قدر کم است و میگردد تومی و ترک  
او امر و نوا است و عدم اتهام بسبب احتجاج بقدر کرده اند و گفته که امر تقصیر شده سید و رشک سعید  
و شقی و رشک شقی و این اعتقاد بدتر از عقیده اهل کتاب است چه اوله دارد اند بر اتیان او امر  
ترک نوا است و عمل بارکان و اهل سنت در فهم ایمان بنص حدیث و قرآن و مومن بعضی دیگر  
ببعض غیر مومن است بخدا و رسول اگر چه متفوه باشد و شهادت و ظاهر و دیگر انبیاء و رسل اسط  
سیان وجود و عباد هر که بر ایشان ایمان آورده و کار نشان داده ایشان کرده و سب بندگی  
خدا و ناجی روز جزاست و هر که برخلاف ایشان بسته وی ملعون و ضال و محبوب از قرآن  
ذو الجلال است انکار رسل و شریعت کاری سهل نیست و در اسط دانستن ایشان در دفع ضما  
و جلب منافع هر چه حصول رزق و شفا و مریض و بخوان شرک است این کار خداست کار بندگان  
مصطفی نیست بنده بنده است گو بر آسمان پر و خدا خداست گو بر آسمان دنیا فرود آید  
العبد عبد و ان تقی و الرب ربی و ان تزل و دیگر شفاعت مقید است باذن و توبتش  
از کتاب و سنت هر دوست مگر هیچ یک نمیدانند کوی دران شفاعت می در آید یا خیر و اگر  
در آید در باره وی پذیرا میشود یا نه امید واری با عمل صالح نشان و انشندی است و یاس  
با وجود عمل عبادت کفر و خوارگی و رجای اجرات بر ذنوب دور از دین واری شرکان کتب  
اوشان و اصنام کردند می کنند اگر ایشان او اسط و وسیله خود در نجات و قربان بیندیشد  
چیت پس نا با ایشان در عمل و عقیده و حکم ایشان است ما اشبهه الیلة بالبارحة و دیگر

هر در و دران است چون داد و او رسید در دم باذن خدا شفا دست نهم داد و قرآن شفا  
 و رحمت است از برای اهل ایمان و دعا را در تقاضای حاجات است آرد و اقلب و قالب را  
 همین دو علاج است و داد و دعا و تحلف شفا و حصول دعا یعنی بر ضعف تاثیر فاعل یا عدم قبول  
 منقعل یا کدام مانع قوی و عائق خارجی باشد و تقویض در دو افضل است و اعراض از دعا  
 حریان مردم در تادیب آداب و شروط دعا تقصیری کنند و عدم اجابت را شکایت و حکایت میگویند  
 حال آنکه این تصور خود از طرف ایشان است در از جانب دعا و خدا نخستین شرط قبول و عاصدق  
 و اکل حلال است و آن کجا حدیث پیدا شد الی السماء یقول یا رب یا رب یا رب و مطهره حرام  
 و مشربیه حرامه و ملبسه حرامه و غذای با کحرام فاکفی یتستجاب لذلک نص قاطع و بران  
 ساطع است درین باب نیست و عاود و این است توکل بر خدا و دیگر جمعی مدار کار خود بر ج  
 نهاده است و بخصوص رحمت و غفو و مغفرت هر دو دست خود آویخته و بر سبب رحمت بر غضب  
 است لایعقل گردیده و بعضی ملاک امر بر جبهه طار جابا قدر زاده نهیده اند که ایمان همین تصدیق مجرد  
 و عمل در آن داخل نیست و ایمان ما و شما و جبریل علیه السلام همه یکسان است و بعضی را صلاح آباد  
 اسلامیه بیشتر گردانیده و بعضی بر شفاعت ائمه علیهم السلام فریب خورده و این همه بنا بر کثرت  
 بهل سبب و قوت علم و فهم است او تعالی چنانکه گفته نواز است همچنان گفته گیر هم است ایمان  
 خوف و رجایا بی هیچ میزان بدون دو پدید کار نید بر و از پامی بسته چه آرد از دست شکسته چه  
 کشایه صفت جمال با جمال همخان است و عفو را با قهار هم در آن کیس است که عمل می کند و  
 بیشتر سد و گول آنکه نیکن و امید دارد حسن ظن و پذیر است نوع روز ختر از دیگر کتاب و سنت  
 فیض مواضع خوف و رجاست و بر منزل این بر و بیچ او یعنی نیست الهی عفو او و دیگر قوت در  
 حدیث بدعت قوی میان نمی کند که داعی باشد بسوی آن و از لیسین علیس آری هر که شکایت متواتر  
 از شرع و علوم از دین البصرو قوت روزه اش هر دو باشد در اصل عدالت و در زرات و  
 رجال اسانید و مسانید همین ضبط و صدق است پس پس تو بهر دیگر مجموع است و صحیح استفق اند



بقبول روایات فساق التاویل پس تشیع و نصب و اعتزال و مانند آن قاصح در قبول و است  
 نیست اگر دعوت و کذب نسیان در میان نباشد و این ضابطه اعتراضات بسیار را که بر روایات اخبار است  
 از هم می باشد و دیگر سخن اقران و امثال که مخالفت هم اند در مذہب و عقیده در غرر و قبول  
 و حج کید گیر نیست این تمسب شوم باب عداوت و تعصب بربگمانان کشود و از مجلس را  
 انصاف برشت احسان بیرون برده الا من حصمه الله تعالی و تقول اهل علم در تائید این حکم  
 و توثیق این فتوی بسیار است و این حج و تعدیل اقران بحق معاصران بنا بر وقت و دشمنی  
 با هم سبب جدال و قتال بسیار و در مسائل و احکام پیشاگر گریه و توجع کی در دیگر سبب عجز شریعی  
 دینی دعوت ضرورت دینی بنا بر جسد و بغض او کسب نام در زمره سفها اذلال و دلیل است بجز  
 اسلام و بزرگبول دین و اوضاع سبیل است از برای خندیدن اعدا اسلام و چیره شدن انجمن  
 بر عیان ایران حصمنا الله سبحانه عن ذلک و دیگر حفاظ حدیث را چند طبقه است یکی صحاب  
 و دوم تابعین سوم تبع تابعین در هر طبقه ازین طبقات علم حدیث و افر بود و محدثان سر بر آوردند  
 بعد کذب و فسق فاشی شده و رخنه در کار و بار دین افتاد چهارم طبقه اقران قاضی ابو یوسف  
 حنفی است و درین وقت نیز عدد و حفاظ کثیر بود و اما در طبقات اخری و قضاوت علم حدیث  
 رد کبی نهاده تا آنکه شد آنچه شد عقل بجای نقل نشست **س** پری نفعه رخ و دیو و در کفر شریف  
 بسوخت عقل ز حیرت کلان چه بود ایحیی است بباگر شریفه قلیل در تکرار آخرین و الحیل الله علی  
 کل حال و دیگر طریق معرفت احکام و مسائل دین تلاوت کتاب و تدریس حدیث مستطاب  
 و مطالعه کلام علماء دین هر دو علم شریف و در است علم لغت است و اما کتب علم کلام و فقه را سه  
 پس پلبس حق است باطل بر مشی خطاست بصواب طالب دین و علم را که در کتب بسیار زد و در گو  
 تقلید شوم اندخته از بركات و انوار قرآن و حدیث محروم میارند **س** محال است سعدی که  
 راه صفای توان رفت جز در پی مصطفی هذ آخر صافی هدیة المسائل من البیان صحیح  
 و النقصان و دیگر صحیح است ایمان کس که اقرار دارد و بظواهر اسلام اگر چه بحث نیست از حج  
 و عقیقه

و همین است حق بحکمت و جزم متعین بتوقف اسلام بر معرفت حقائق و دقائق علم کلام که جزمت در  
 در معارف علییه آزانمی تواند فهمید از ابطال باطلات است شریعت سخیه سله پیشا که شب او چون  
 روز باشد ازین خرافات بر کران بوده و خلف صالح از دریافت این زیادات و زادات با می  
 شکم در عافیت گذشته **س** بزرگ و در عکس و صدق و صفا بود لکن سبب از سبب بر مصطفی پی  
 و دیگر توحیدی که کتاب و سنت بان و آورده نفی شرک است بانواع و اخصاص عبادت و توحید  
 و الوهیت است باقسامه از برای او سبحانه و تعالی راه انبیا و علیهم السلام باطل توحید فلا سلف و همی  
 و تقدیریه و اتحادیه پرداخته اند و محقق و نقل هر دو دال است بر بطلان آن کل و احاطه ببالک  
 فان الله تعالی سوی دلک توحیدی بهتر از توحید قرآن و تجزیه بی اکل ترا از توحید سید  
 و جهان در میان نیست لبس و راء عبادان فونه و لا عطل بعد من و س و دیگر داعی بسوی تفرق  
 در وین و باعث بر اختلاف عظیم در مسلمین و موجب تباین در شرح معین همین در خول رای است  
 در شریعت حقه پس بس ورنه مردم پیش از ظهور این آرائی بجمله با هم متفق بودند و بگمان راعل  
 بر قصد ص کتاب و سنت و اول قرآن و حدیث بود وقتی که فتنه را سے ظاهر شد مردم فرق متفرقه  
 و احزاب تجزیه گر و پدید آمدن عصمه الله تعالی و این و اعضال در اسلام از اهل کتاب خریه  
 موسی علی السلام توحید را تفسیر کرد و نامش مشتق شد از این تفسیر مرفوع بود و کس از یهود پدید آمد  
 آرا خود در شناسا پیچتند و کم و بیش نمودند و نسوا از ان شهرت گرفت آنرا بجمله کی که تکرار نام دارد  
 اختلاف در وین یهود و تفرق در شریعت موسوی از همین جا سے پیدا شد اهل مشتق بنام تفرق بجان  
 دلیت اسلام و ملکی زبان بشنا بدست آمدن دین دین سید و رواج و رفت النجره  
 فتنش باها فتنش کل الامر و فکا نما قدح و کلاما و کما نما صاء و لا قدح و دیگر چیزت  
 از مبتدعه متقدم است که وی بر حق است و مخالف او بر باطل و خود را تابع نام آسمانی و رسول ران  
 می پندارد و لکن فرقه ناجیه همانست که ماشه بر کتاب و سنت و معتدی سلف است مست پس بس  
 چه میزان اعتدال سنت و بیعت و حق و باطل و صواب و خطا همین قرآن کریم و دواوین است **ب**





بهمین جهت منحصر گردیده قرآن کریم معلومست بزم اختلاف و تفرق و همچنین حدیث شریف و آیین احادیث  
 بحدت قوا تر رسیده و حدیث اختلاف احتی می حمله لا اصل له است نزد اکابر مؤمنین و اگر ثابت  
 هم نشود و ضعیف اهل بدعت و تقلید نیست بلکه محبت است برایشان و دیگر خلوه اهل نادر و نازم یعنی مومنان  
 بلا القطل است و بعضی بگفت طویل چنانکه شیخ الاسلام بن تمیمه ریح و شیخ اکبر بن عربی فهمیده اند  
 تطاهر قرآن و حدیث مخالف تجویز ایشانست و دیگر هجرت از قلم و کفر و جب است در هر زمان  
 مکان اگر امان بدست آید یا مگر آنست که آنجا عبادت خدا و اتباع شرع بلا تکلیف علی رؤس الاشهاد کند و با و س  
 تعرض نرود یا ایها الذین آمنوا ان ارضی واسعه فایکای فاعبدون و درین باب چندین حدیث  
 آمده و متضعف مغرورست و همچنین قادر غیر واحد با من انشاء الله تعالی و دیگر قرآن سبست نیست  
 بقرآن منسوخ میشود اولاش در اصول فقه مذکورست و در تخریر موضع از کتاب و سنت این معامله  
 روداده و دیگر در تصانیف امام غزالی سح لایبیا احیاء علوم الدین چهار ماده فاسدست <sup>فلسفیه</sup> ماده  
 و ماده کلامیه و ماده ترات صوفیه و ماده احادیث موضوعه اگر کتاب را ازین چر که پاک نمایند  
 صحیفه نافع باقی می ماند و با اصلاح اصل کثیر فساد قلیل فرغ مغفرت انشاء الله تعالی جهند اعلام اسلام  
 باصلاح و تخریب این کتاب ازین مواوفا سد و پیرد آخته اند و لند احمد و دیگر احادیث وارده و در ذم  
 سحر و قتل ساحر عام مطلق واقع شده نه مقید و مختص نوعی از انواع آن و فهموش آنست که حکم  
 جمله سحر بانه اختلاف انواع یکجاست اما اهل علم در آن تفصیلا کرده اند پس احتمال و تعلم سحر  
 هر دو حرامست مطلقا گو بعض انواعش اخف باشد از بعضی در اثر مهم و دیگر تعلم علم نجوم و کلام  
 مصطلح حرامست بر اهل اسلام اگر چه برای معرفت اوقات صلوة و حساب سوره و نوات و دریافتات و صفات رب الارض  
 و السموات چنانچه در کتابهای آسمان دنیاست و الا در جرم شیاطین و علامات طرق و هر چه غیر این فوائدی میباشد  
 و مناف گویند و ثابت نمایند بطل باطلات است و سبلی قاطع و برهانی ساطع بران دلالت نمیکند  
 سحر تو بر اوج فلک چو انی پست بد چون نرانی که در سرای تو گویندست و دیگر حدیث خلی  
 آدم علی صورتی بسیار در آن آنگه بزه نمی رسانیده اند الصق بسباق و سیاق حدیث

معنی واحد است یعنی آفرینش و طول قامت بر مقدار شصت گز شده مثل دیگر سینه آدم  
 که اول طفل میشوید باز شاب با شنج و عین را علامت شوکانی بر ترجیح راوده و صحبت دیگر میزاید  
 و دیگر معنی حدیث من مات و لیس فی عنقه میعه مات میتة جاهلیة آنست که اگر کسی  
 با چو در امام بی بیست او میموردن او همچو مرگ جاهلیت باشد چه ترک بیعت از نوعی از بیعت است و یعنی  
 امام حرام و کبیره و هم در آن مفارقت جماعت اهل اسلام است و این کیسه از مویجات جاهلیت باشد  
 و اگر امام برقت و جزو بیعت ایدست که مصداق این غیر مبرود و مکن نصب امام است و واجب است  
 سفا و ترک آن ترک واجب و آت است اعد و اقتصار متباعد و صحیح و اجماعت اهل بر نظر از برای  
 امام قطعه خود ثابت و غسل کیسه در قطره ویدیسے نبی صه و دیگر خزانة تنه و جہ آن از او صحیح  
 بر آن رفیع طاعون و و با جانوست زیرا که تنه از برای نوال آمده و با اعظم نازل است و  
 شقیقت طاعون در شرح و شرحین در جز و عذاب و دعوت می است و فساد و با و دیگر خفیه که  
 در مرچیه شمرده اند این ارجح اگر ما شنی است که عمل داخل در ایمان نیست مگر ثواب و عقاب بر آن ترتیب  
 میشود پس بعضی سلف نیز زمین عقیده گذشته اند و اگر بدین معنی است که هیچ مصیبت و اورا ضرر نمیکند پس کفر  
 صحیح و مذہب قدریست و دیگر جان و مال کافر نیز ستان و در دارالاسلام مصوم است بنا بر بقا  
 بر ایمان اول و بودن در حکم اهل ذمه و در دار الحرب عصمت آن نیست و دیگر برای در شریعت  
 تحریف است و در قضا حکمت و عین است معنی قول بعضی اهل علم که تغییر در فتویٰ حسب از منہ و اکتفا  
 و احوال باشد و کیفیت که مسلح و دیگر است و شرع و دیگر و تهر کیسه را اوده و تقاصیل است که در رجوع با اذنه  
 جز آن مذکور شده و دیگر احادیث در باره کفار ذنوب و رفع درجات نزد ابتلا بجن و اصطبار  
 بر آن بسیار آمده و جمله فادک اجبر بل ابتلا و بر صبری کند و خدا با اصحاب آن است و سایر آن را ارجح است  
 و نه تا آنکه اگر شای میخند خالی از نفع اخروی نیست و اشدمرم و در با و اصبر حق بر حج حضرت سائل  
 فاصد بر کجا است و اولو العزم من الرسل اللهم وقتنا و دیگر صفت باوری و رقص: جیل حصه و در وقت  
 و تمدد و تخلص و رفع و خنض همراه ذکر خدا لیسان و تله با بر سماع صوت حسن و نرشدید جرم و در جنت است

و جزات شنیعه و از جالبات عظام الهی است مسجد از برای این کرامت حیث است که بعضی از این انواع  
 در مسجد حرام و مسجد نبوی علیه السلام می کنند واحدی تعارض نمی کند و دیگر شفاعت سید الشفعا صلعم  
 روز قیامت از برای اهل کباب از است اسلام ثابت است با دل و صیحه متواتره باذن و تجدد با انگار  
 انکار شرع دین باشد و لکن هیچ کسی نداند که وی با مخصوص بر ایمان ببرد و در خورد و شفاعت  
 گرد و لایشفعون الا لمن اراد فی و ارتضا امر هم است و اثر شفاعت خط عقوبت و زرت  
 در حق گناه گاران و رفع منزلت است در حق نیکو کاران و شفاعت را موطن باشد و از برای  
 جلب او اسباب است اعظم آنها اتباع کتاب و سنت و اجتناب از انواع شرک خفی و جلی و اقسام  
 بیع در دین و ماندن میان خوف و رجاست و چراغ انبیا و قرآن و چراغ سود و شهادت و علماء و صلح  
 هر شفاعت یکدیگر گفته مگر همان اذن و حال اذن معلوم نیست صحیح می آید که از خواهد در پیش یکدیگر  
 و دیگر خلق انزال حسن و قبح و غیر و شرم به با علی الهی است اقتیابا رعبا در ادران و خل نیست و  
 عقل کلید است در دریافت آن و صفات خدا بر ظاهر نمود دست و تاویل آن صرف بی حجاب انکار  
 صفات تعصیل سطل عابد عدم است بی مؤول عابدیم و مشبه صاحب تجسیم است و مشرف بظواهر حساب  
 قلب سلیم و هذا الحق ایس به خفاء و مدحی من بذیات الطریف و دیگر در صبر و حلم  
 بافتبار لغت عموم مخصوص من و چه است و باعتبار تعریف مصطلح عموم و خصوص مطلق و این جز  
 صفت معدوم است و در خصمال خیر و شمائل فاضله و بران ترتیب اجز غیر نمون و محبوبیت خدا است  
 و صبر در جزا و اجرو ثواب اعظم است از جمله و دیگر اول استعمار در استنجا مطلق است نه تنقید بفرج  
 اعلى و اسفل پس شامل هر دو باشد و دلیل تنقید صفت باسفل معلوم نیست گوچه جزو تفریط آب  
 در فرج اعلی کافی باشد و دیگر میان حدیث نهی استنجا از سیت بابا و حسب و حدیث انما حم  
 من المینة کله آقا رض نیست چه ثانی عام است و اول خاص و اسحاق خیر مینته بمینته چیز نیست  
 و نه دلیل بر نجاست مینته جزو که موجود پس اکل و بیع مینته حرام است بدون فرق میان جمیع اجزای  
 اگر آب و حسب که مخصوص است از این عام و دیگر خوب و غلات که نزد دوس دران بول و روش

می افتد نجس نیست چه اصل در شهری طهارت است و استحقاق بلین اصل واجب تا آنکه ناقص نیاید  
 و نقل کند و عمدتاً کشت کاران زرع و خرمن را تا امکان از بول و روغن گاو بیانی می کنند پس  
 دوس و آب غیر ماکول اللحم محکوم بالطهاره است و قول بخلات آن دسواس و دیگر لحم و دم اسپ  
 حلال و پاک است و همچنین خون آدمی و دلیل بر ذمه معنی تحریم و نجاست او است و کلا دلیل  
 و ما را قیام به مقام من کافی است و دم سفوح حرام است بنص قرآن نجس و دیگر کذب و نیر و دیگر  
 ناقص و وضو نیست و اخباری که در باره نقض آمده همه ساقط از زیادت احتیاج است و دیگر  
 واجب و در وضو غسل قدیم است و مسح و وجوب این غسل بحدیث صحیح و فعل رسالت مسلم  
 شده و قد جاءنا به من جاءنا بالقرآن و اثبات غسل بکتاب و انکار شربت مسح از ابن سنی  
 تصبات و حمایت مذاهب است بلکه آنچه ثابت است هر دو قرائت نصب و جبر است و السلام  
 و دیگر مطلق مرض بنا بر حج گو ضرر کننده قدرت بر وضو یا تو بهم زیادت مرض تفسیر نیست  
 آری اگرگزند میرساند گو آب موجود است تیم در مرض جائز باشد و دیگر و اتم احدث نماز در عجات  
 گزار و گو حدث می کرده باشد و پیش از حدث در خانه گزاردن بی دلیل است بلکه حدیث و اتم در حکم  
 طهارت کامل است نه طهارت ناقص و دیگر ترک اکل و شرب اشیا حلال بر صاحب حدث بنا  
 زیادت حدث لازم نیست مگر آنکه خوف جان و ضرر یا بدان باشد چه از اکل مضرات نمی آمده و حرم  
 زیادت علت بدون افضا و بسوی ضرر بین و خوف هلاک محرم حلال نمیتواند شد و همچنین انصاف بحدیث  
 اکل تراب موجود نیست رنح از آن بنا بر ضرر است بحسب تجربه اطباء و دیگر جائز است اما است  
 صاحب علت و زو حدث از برای کامل اطهار چه جماعت همین سنت مکرده است نه فرض است و  
 نه شرط صحت نماز پس سلسل ببول همان یکند که مروی علت می کند و دیگر صاحب حدث مستمر که نماز  
 در جماعت گزارده نمازش مجزی است و حکم با عاده او ابتداء محض و شک فاسد و منقطع کاست  
 لم یأذن به الله و کلا دسوا له صلوات و دیگر جنب و حائض قرآن بخوانند و بر منصف است از بی  
 غیر طاهر و دلیل برین نیست که احتیاط مستحسن باش هر چه را دلیل ساخته اند تیرج است و دیگر سید



مسافر خانه گرفتار و مسکن ساختن با کشف سورات و نشت صحاح و شغل دیگر مصدقین و طوشت سجد  
 با دران و اولیای این دو منسوس است و اتفاقاً این قسم مردم خواه مسافر باشند یا مقیم در آن ناهایز  
 بلکه تنزیه مساجد علی العموم در کمتر ازین امور کرده تا بدین امور و بساجد فاضله چه رسد و دیگر مصدقین را  
 طارت جامه واجب است نه شرط سحت نماز همچنین طارت مکان و اولیای وارده درین باره  
 همین افاده و وجوب می فرماید نه جز بشرط طابت المفقودین باب مساحت کردن در آنچه نوبت است  
 گفت بدان جزم نمودند و دیگر هر که نماز در جامه یا در جامی غصب کرده نماز تنسحیح است اگر چه  
 آنم غصب بر وی باقیست چه دلیل بر نفی صحقتش در شرع نیامده و لا سبیل الی صلا لیل علیه  
 و دیگر نماز در مقبره یا بسوی مقبره منسوخ است بدلاالت احادیث صحیحیه بدون فرق میان مقبره بوش و غیر  
 آن و میان آنکه در آنجا فرش گسترده نماید و آن مقبره در سجده است یا در خانه و غلبه اسم سجد بر آن  
 رافع اسم مقبره از وی نیست چو اسما را آئینری در تحویل احکام اسلام نباشد مثلاً بار اگر وقتیقه  
 یا منفعت نامزد و یا در آنرا کرم و لطف خوانند هرگز حلال نمیشود و در زمانای محارم زنه را موجب قوط  
 حد نگردد و دیگر بر نفی بین نزدیکی اجرام ثابت است بقول فعلی شایع علیه السلام با اختلاف و در  
 مواضع دیگر اختلاف کرده اند و حق ثبوت اوست بچهار صد خبر و اثر نیست دلیل بر منسوخ یا نسخ  
 یا ضعف آن بدست نماند و دیگر هر دو اخفا سببه در نماز هر دو ثابت است بعضی اول را ترجیح داده اند  
 و بعضی ثانی را در ارجح آنست که احیاناً چنین کند و احیاناً چنان و تجرود بصورت و احده موجب  
 اجمال دلیل دیگر است بلا دلیل و دیگر موقوف در پیل امام خبر سوره فاتحه قرآن و دیگر نه از قرآن و حدیث  
 دلیل است بر آن فاستمعوا لله و انصتوا و اذ انصتوا و لا یغفوا لی الا بقا فحة الکتاب تخفیف  
 و تطویل در قرات نماز بحسب ما ثور از فعل نبوی است صلی الله علیه و آله بتوفی اصلی و دیگر ترتیب در  
 واقع در صحف جز سبب تقدم نماز در ترتول نیست که قرات سه ده متاخر در رکعت اول و مقدم در  
 رکعت آخر جایز نباشد بلکه ثبوت این قسم قرات حدیث صحیح و فعل آن در عمد نبوت بلیل صحیح بوده و  
 مخالفت درین مسأله از زمان اهل علم و شورش نیست و دیگر هر که نماز فریضه در زمانه از بار و در سجده

شریک نماز شد با امام این نماز او با امام نافه است بکم شارب علیه السلام فانها لیکما نافه اگر چه  
 احتمال مرجح دارد که ضمیر راجع بسوی نماز خانگی بود و دیگر حدیث صحت کان له احام فقره ال  
 لافقاعه تضعیف است بنا بر تقدیر امام ابوحنیفه رحم حسن بن عمار با سواد آن واقطنی گفته و هم اضعیفا  
 یعنی فی الحدیث و بر فرض شریعت هم معارض حدیث تواتر فاتحه خلف الامام نیست که این عالم است و  
 آن خاص و بنا بر عام بر خاص ضابطه مقبول و محمول بهاست و دیگر خواندن چه بود استعازه در سبب امام  
 نزد قرادت اولایاس بست و نبی مؤتمین از قرادت خلف امام متناول آن نیست چه مراد بران تواتر  
 قرآن است پس بس و منبع بدین در سجود ثابت نشد و دیگر خبر سجود بدون نماز کی عبادت مستفاد  
 و بران اجماع کثیر مرتب و نصیص امین و عری در کتب سنت معروف است و حمل بعضی آن بر سجود کائن نماز  
 یا بر نفس نماز جایز است و لا بد است دران از علقه و تقریبه و دلیل و آرزو سجده بی نماز کی سجده ملائکه  
 دیگر سجده شکر است مثلاً و اکثر سجود مقرب است بسوی عبود و تضرع است در آفتاب و دعای خود خدا  
 امام شوکانی در آخر عمر سجده با سه بسیار طویل می کرد **و** ولوان نفسی حدیث بر اها ملک کما حصی  
 عی هانی بجدته لتقلیل و دیگر مسئله بر آنحضرت صلوات در نماز نزل و فقهار واجب است و در غیر نماز  
 غیر واجب و لکن دلالت اوله بر وجوب واضح نیست و اوله بر وجوب صلوة بر سامع ذکر شریف جناب نیست  
 صلوات سفید شریعت است در هر حالت از نماز و جز آن و چون صلوة بنحو اذکار است حدیث  
 ان فی لصلوة شغلا معارض و نباشد و دلیل مخصوص صلی از عیبات نیاره و دیگر صلوة تا ثوره که  
 اهل علم بران اتفاق کرده اند چنان است که در احادیث تعلیم مطلقاً و مفیداً بنا بر طریقی مجرب ثابت  
 گفت و در چه ازان صح است، انفس است یا بشار بر غیر خود و صبیحه در و که در نماز می خوانند اس  
 صحیح است و دیگر جمع میان ر. نماز بغیر عذر جائز نیست بلکه حرام است نزد جمهور و هو اسحق و اوله جز  
 آن بجز مرجح است و دلیل او شین بران موجود است است و سفر جمع تقدیم و تاخیر و امتیاز بسبب و آ  
 و عدم امتیاز بدان جز ترود و ولایت صحیح ثابت شده و دیگر رتبه الیذین در دعا بعد از مکنتون چنانکه  
 الله مساح می کسد یا محض صحت ارونش و لکن عیبات اوله بی شبهه قاضی است بجز ازان چرند یک از

آداب و عادت تا آنکه جناب رسالت صلعم اگر تمام رفع نمی فرمود همین یک انگشت اشارت میکرد  
 و دعای نمود و دعا بعد از مکتوبات هم وارد شده پس آنجا که وجود دعاست منع رفع بدین <sup>دلیل</sup>  
 نیست بجز عدم نقل و عدم نقل نقل عدم نیست و نیز فقدان مخصوصات عمل بر عیوبات تعینست  
 نزول اصول و دیگر حدیث ذوالبیدین درباره کلام در نماز سجده صحیح معمول بدست و دلیلست  
 بر آنکه کلام سانس و جابل بلکه عامی مطلق نماز نیست اگر آن کلام از جنس اصلاح نمازست ورنه در کلام  
 عام بدسوی فساد فرستاده اند و دیگر سببی چه بود در نماز بر هر زیادت و نقصان بود و روی ترغیم شیخ  
 ابی حمزه باشد پس هر چه از افعال و اقوال در نماز ثابت شده خواهد و جب باشد یا مستدل یا بدست  
 هم نقصان بر ترک آن صادقست و هر چه بران بیفزاید بران اسم زیادت راست پس  
 سببه هو باشد و دیگر امامت فاسق در نماز جایزست اگر چه در پس غیر فاسق فضل باشد چه بدست  
 و شوق تا صاحب خود را بحد کفر رسانیده است از گزاردن نماز در پس و ذودن زینجا و مانع نیست  
 و اگر موجب بطلان بودی لابد شارع بران متناسب می نمود و اذلیس فلیس و دیگر حدیث ص <sup>الحک</sup>  
 رکعتی الصلوة مع الایمان فقد ادرك الصلوة و دلیلست بر آنکه هر که رکعتی از نماز دریافت  
 کرد در آن ام القرآن خوانده است وی مدرک رکعت نشد چه تمام رکعت همانست که با فاتحه باشد  
 و سینه زدن و نماز از مضائق اتمام و مزالق اتمامست و شرط جمع از سلف و خلف شتافتگیست  
 حق از همه کبرست و آن همین عدم اعتدال دست بر کوع با امام زدن و فوت فاتحه شوقانی روح اول قائل  
 بود قبول فقها بعبده نائل شد بجناب قول بعدم اعتدال و هفت رساله بدین باب رقم زد و دیگر تقریر  
 جماعت درسی واحد درست نیست و اگر این افراد جمع در حال قیام جماعت کبریست خوانند  
 منکر و عظم مرجع باشد و هر چهار صله در سبب حرام بدست شغیبه است شاه عبدالعزیز دهلوی هم بران  
 تفسیر خود تفوه فرموده و خدا ترمت کند بر کسی که این تفرقه را تألیف بخشد و این خرق را القیام در  
 و دیگر صلوة تجتبت نزد و آءن سببی پیش از نشستن و جبست یا دله صحیح گوید بر هر جمعی در حالت  
 خطبته امام باش و قوتی از رسد اوقات کرامت نماز زود و خون مسجد بنا بر توفیق میان این احادیث

مسک استخوان تامل هر دو دلیل دست بهم در با همال کدام جهت صورت نهند و دیگر نماز تبه مثل  
 نمازهای پنجگانه فرض عین است بر خطبه که روز جمعه سنون است نه شرط صحت نماز و این همه قیود شرط  
 که فقها از برای این نماز آفریده اند و از شکهای کلان خود با زبانه بهمانشور و قول به صورت  
 هرگز دلیلی صحیح از اول کتاب و سنت بران دلالت ندارد بلکه اگر از ان از شریعت حقه اسلام  
 استشام نمیتوان کرد و بوسه کس هم منعقد میشود و دیگر نماز با وضو و جنبه سنت است در چپ  
 واد است بر فعل نافه و جویش نمی کند غایت آنکه سنت مذکوره باشد و دیگر تعدد مسافت از برای  
 سفر در شرع نیامده هر چه در لغت و عرف مصداق سفر است در آنقدر مسافت و سیرت نماز بقصر  
 می باید گزارد کم باشد یا زیاده و این قصر عمیت است نه فرصت و تمام هر اوله عدم فرق است میان  
 سفر طاعت و سفر نصیبت و دیگر در تعدد مدت اقامت در سفر که در آن قصر نماز است اقوال سلف  
 و سن بعد هم مختلف آمده راجح آنست که اگر نیت اقامت چهار روز کند نماز را تمام گزارد و با ترود  
 تا بست شب قصر نماید و دیگر مسافر تا تواند اتمام بقیم کند زیرا که خیالی از در خطبیت یکسے خلاف با  
 اوله و خوب قصر بدون دلیل دل بران دیگر مخالفت امام که سعی است و اگر ناگزیر درین شبجه  
 افتد باید که در دو رکعت خیر تقدی شود نه در دو رکعت نخستین و دیگر جمیع میان و نماز در  
 مزدلفه با دلجه شب ثابت شده و همچنین جمیع تاخیر در سفر با حدیث صحیحین و غیرها ثابت است و جمیع تقدیم  
 با دلجه سنه در احادیث صحیحین ثبوت پیوسته و کذا لک جمع از برای سطر و در جمیع بغیر مطر و غدا لیل  
 را سخن است و حق عام جواز است و سچ حدیث عدم نماز بر جنازه مدیون منسوخ است بفضل نماز  
 بروی نزد و فتوح بر آنحضرت صلعم و دیگر تشیع جنازه بتلیل بر سبیل منا و به در زسن نبوت و در سیر  
 قرآن خیر بلکه در عهده ابعادین ترون و ایام سلف صالح بر حسب رسوم در بعض بلاد معلوم نیست مگر  
 علامه شوکانی حج در فتح ربانی گفته که در آن حرجی نیست بنا بر آنکه ذکر مندوب است و در هر حال بدو  
 فرق میان شخص و شخص و وزن و وزن و مکان و مکان و وجه و رفع صوت بدان موجب استنش  
 نیست اگر چه خلاف اولی است البته و لکن اولی نزد فقیر قصر است بر مورد و دیگر اختلاف کرده اند که

ذکر کبر بر او است یا همین اخفای باید و هر طرف جمعی رفته و سخنی گفته و حق آنست که هر جا که در شرع  
 ذکر کبر آمده انجام کبر کند و هر جا که نرسیده آنجا اسرار نماید و بدینک تحصیل التوفیق بین الادلّه  
 و الخروج من المضائق المصلّیة و مساجد اولی است بذا که از مواضع دیگر بلکه بنای مساجد خود را برای  
 همین اغراض است و من اظلم من صنع مساجد الله ان یدل کوفیها سمد و سعی فی خرابها و یکره رس  
 کتب حدیث در مساجد علی رؤس الاشهاد با وجود استمالش بر احادیث صفات جائز است مجرد این  
 وجه که کما تحت تعیین آن احادیث صفات مذکوره را بنا بر امر از بر نظر حمل بر تشبیهات خواهند نمود  
 دلیل بر منع ازین ذکر و علم و درس نمی تواند شد بلکه ثبوت آن بفضل نبوت است و ما عاذا بعد الحق  
 الا الضلال و دیگر احتفال ببول رسالت صلوات بر علی است و حکم بجهت معلوم و استمالش از بعض  
 اهل علم گویند باینکه تاریخ و ماه باشد و خالی از منکرات بود بعت و دیگرست سلف ازین جنس بدعت  
 گذشته اند و ابتلا خلف بدان موجب نزول سخن و سخن بر اسلام گردیده صفات ثابته بنیاد نبوت  
 و تدکیر حالات حضرت رسالت صلوات بر علی است که در کتب مستوفیه حدیث و آیات کتاب مضبوط و وارد است  
 از برای درس و تدیس و تعلیم و تبلیغ است حاضر و آتی چه کسی از که نشان زمینش محتاج بمثل این تحقیق  
 مستحضره و انعقادات مستحضره باشد هر که را اشتغال بتفصیل و تفهیم است وی نیز اردو چه مختل باین  
 بعت شرف دارد و پنج حد سال از هجرت احدی از سلف و خلف صالح این بزم را نمی شناسند  
 سپس خلف ناخلف بزم بر خاستند و اثبات این بزم با افعال اوله و خلفه بود و اختصار تفسیل و  
 تبدیله بکبر را خطرات شبان مقتدر و امواتی که امر الی ما نزی و غوغا با الله ص سو ع العاصم  
 و دیگر اعتقاد نفع و ضرر بقدره و الباس آن و افروضت چنان بران و طواف نمودن بدان و جده بران  
 بسوی آن همه شرک و معصیت کبری است و بر بعضی ازین چیزها لعنت آمده و ذکر تقدیر سوره  
 زیان و رین اجبار و اموات نمودن نیست احادیثی تا الله ص منه تا چند که از چوب و گرد از  
 سنگ تراشی و بلندارضا نمیکند بجهت رنگ تراشی و دیگر ذرات آنست که نام خدا بزرگان  
 در خوان جانور روان است پس بجز بزم بر بزم نهد باشد و دیگر نام بدعت است که میبندند چون ما

بروی برده شد حلال است گرد در وقوع تسبیح از مسلم و عدم وقوع آن نزد فح التباس بود  
 عائشه را نزد ابن التباس امر با عاوه تسبیح و اکل ذبیحه فرموده پس تسبیح فرض است بر  
 ذابح نزد ذابح و عاوه آن نزد کل برترود و آتش تسبیح گفتن بسم الله است و بر تخریم ذبیحه  
 کافر که آنها روم و ذکر اسم الله کرده و دلیل نیست آری اگر این ذبح و سزا برای غیر الله است  
 بے شبهه حرام باشد اگر چه از مسلم چنانچه در همچنین اشتراط استقبال در ذبح بے دلیل است  
 دیگر حلت زکوٰۃ بر فقیر است و غنی را در آن حظ نیست غنی آنست که نزد او چهل  
 یا پنجاه در هم یا شش آن باشد و نزد بعض آنکه کاسب است گو یک در هم ندارد و  
 نزد بعض آنکه دو جسد غذا و عشا است در اربع قول ثلثی است پس صدقه گرفتن بر مالک  
 پنجاه در هم یا قیمت آن حرام است و اگر یک در هم از پنجاه در هم بکاهد صدق و روا باشد خواه از  
 بیت المال بدست آید یا از کلام برادر مسلمان و دیگر اموال منصوصه باقی است بر مالک اهل او با نسا  
 دفع کنند اگر معلوم اند بر کسی حتی خود شناخته بستاند و نزد خط بقدر مالک صحیح خود بگیرد و اگر اکثرین  
 نیست و قریه معلوم است و متولی آن تریه یا سلم آنجا بد تا در صلح مسلمین از دنیا و دین صرفت  
 نماید و اگر جهل کلی است مال خداست در بیت المال نهند و او مسلمین یا هر که بجای اوست از  
 محتاج ایشان صرفت سازد اگر محتاج نباشند در صلح غر و بذل نماید و اگر در آن اموال مال زکوٰۃ  
 آزاد و صرفت زکوٰۃ خرج کند و دیگر تخریم زکوٰۃ بر آل هر مسلم از نطفیات شریعت است و مخالفت این  
 حکم آنچه صلح نساک باشد نیامورده و تعلیل بعدم حصول عیال و بی دلیل است و قاصد وفاق  
 بودن غنی محمول صرفت زکوٰۃ از وی نیست بهر حال بر هر دو بستانند و هر که زکوٰۃ بروی حرام است او را  
 استحلال آن بنا بر عقوبت عصیان منکر است و غنیست غرض آنکه صرفت زکوٰۃ منکر از اهل معاصی بصره  
 شرمیده و جب است و اخذ آن ظلم است غنیست و دیگر با شکی باشد زکوٰۃ نبرد و هر که تخریم  
 کرده متسکله در خورد و احتیاج نیامورده و مجر و اقوال علماء در اثبات جوازش نزد تقدید بدلیل و تارک  
 قال قویل بجوی نمی ارزد و احادیث وارد در عدم حلت زکوٰۃ آل هر مسلم شامل ما نحن فیہ است

و دیگر در چند اوقات زکوة نیست و اوله عامه کتاب و سنت مخصوصست با اوله آورده درین باب و  
 مخرجست بدان بر چنانچه عیش بموقوفست بر اخراج وی از زیر زمین و تکلیف مزکی و در وجوب  
 زکوة شرطست پس بر مال حاصل تقویم باشد یا غیر آن زکوة نیست تا آنکه جهان شود و نیست زکوة  
 بر جواهر و جوهر که باشد و نه بر اسوان شسته تجارات جرمی اخذ زکوة است از زمین و اخراج قیمت جز  
 بگذر روانه شده و زکوة در حلی مختلف قیمتست هر جانب جمعی تمامیده و اوله وجوب عجاب  
 گو احتیاط اولی باشد چه در آن منحص است از شتهبهاست و دیگر تخلی جوانان و کوه و کان بسیم  
 جائزست و بر حرمان صبی غیر تکلفست و شاب مخاطب بحدیث العیال و کیف شسته و بر شت  
 استعمال زر و سیم در غیر نخل و شرب و دلیل نیامده و نفس خاص دلیل حکم عام نمی تواند شد و دیگر  
 و استعمال زر حرامست بر مردان کم باشد یا زیاده و منع ایشان از حلیه و استعمال فضله  
 محتاج دلیلست و دلیل نیست بلکه دلیل قائمست بر خلاف آن و دیگر تداوی باشد یا نه  
 و حرم حرامست با اوله صیحه در این ادله عامست خاص بحالاتی است و سکر که ساختن با اوله  
 حرامست و اگر خودش خل شود بی علاج حلال باشد و غیر حرام قطعیست اما نه نیست و در آن  
 نذ و دانیست تداوی بسکرات خواهد بعین بود یا تحیل بخل و کم بود یا بریش و نهنا باشد یا آینه بگر  
 و سکره بعد از خلط قوی بود یا ضعیف حرامست بیچ و حبسه جائز نیست و آوریه اگر گری اگر کلام  
 حرام بر روی مخلوطست که بعد از آن حاله از زمین و اخرا و بیچ نموده است استعمالش جائز باشد و مجوز  
 از بلا و کفر مانع استعمالش نبود و اگر آمیزش او بر رویست که اسم و صفت او باقیست تداوی بدان  
 جائز نیست و این تفصیل در غیر مسکراتست و با سکرات خود حرام باشد علی الاطلاق و دیگر صوم  
 و افطار رمضان بر ویت هلال باشد یا بشهادت عدل واحد یا با کمال عدت شعبان و صوم یوم  
 عصیان ابو القاسمست مسلم اگر آنکه در روز و روزه یکی بقیصد و دیگر در معنی حدیث الصوم لی و انا  
 اجزئی به پنجاه قولست اقوامی آنها شش قول باشد یکی آنکه چرسند و چند تا هفت صد چند  
 اگر صوم که ازین هم بیشترست و هم آنکه خصما را و همه اعمال او بگیرند مگر صوم صوم آنکه صوم عبادت خاصست

غیر خدا بدان متبذّر شده چهارم آنکه صوم صبرست و صابران را اجزای حساب و هفتاد و پنج آنکه غیر از این  
 عبادت اصلا اطلاع دست بهمینید چرتشتم آنکه در وی ریائیست و دیگر احادیث وارده در مجموع  
 حسیب برینه تعقیب است اللهم مگر آنکه رجب از شهر حرمت و آمده که هم الله هم الحکم و لکن این خبر  
 نیز ضعیفست و دیگر شک نیست که اجزای طاعت با مشقت بزرگتر از اجزای طاعتیست که در آن تکلیف  
 نیست یا کسرست انحصار کتاب و سنت و قول جاهل است تعاضد این رعای کند و دیگر حج قرب  
 از میت قریب در احادیث آمده لکن بعد از تاویج خود و آنچه از طرف اجنبی پس بلا دلیلست  
 و هر چه بران از مسأله اجرت و جز آن متفرع نموده اند بجز در قال قیلست و دیگر زن مفقود را در متسا  
 ذکر کرده اند که بر هیچ کیکی از آنها آراتی از علم نیست و انتهاض حجت بقول احدی از امت گویا  
 باشد معلوم و فرقت نزاع و اعواز فقوه مانند آن ثابت و در خصوص نسخ بتضرر و عدم نفع اول آمده  
 و تزویج بد دیگر عود بسوی زوج اول نمی تواند شد بنا بر سلطان نکاح بفتح در مفقود و دیگر زن را  
 میرسد که اگر شوی کا بین او نمیدهد از وی منتنع گردد و با وی بما شتر نشود چه این مهرش بضع اوست  
 و احتمال فرحش به همین صدق بوده احتیما یلزم الوفاء به ما استعملتوه فی الفروج و حاکم را سیر  
 که کا بین زن از مال شوهر گرفته بسپارد خوا قبول کند یا الکار نماید چه این دین اهرم دیونست  
 همچنین اگر شوی فقیرست زن می تواند که از وی منتنع شود تا آنکه کتاب نموده مهرش بدست او  
 و عرف مردم در ظل مهری دلیلست اعراف مخالفه مناسیح شرع بر احدی حجت نیست و دیگر در طلاق  
 یا فسخ بودن شلع اختلافست هر طرفت گردد همه ما شات کرده تا آنکه علامه شوکانی رخ نیز بر دو سو  
 شتافت و گاه فسخ را و گاه بی طلاق را ترجیح داده و این اول دلیلست برست علم و عبور و  
 رضی الله عنه و لکن فسخ بودن آن در طلاق فی الجمله حجتان دارد و امر نبوی بخلع نزد بعضی شادوست  
 و نزد بعضی ایجابی و ثانی اظهرست و جی مجسه از برای ارشاد در اینجا موجود نیست و دیگر در تقدیر  
 نفعه واجب زمان بر شوهران اختلاف کرده اند و بدو کم و بیش آن را پیوده و حق آنست که تعدیک  
 درین باب نیامده و آنچه مرهست همین کفایتست بقدر معرفت و عرف هر دو بار جداست پس بقدر



مقدرت خود و کفایت وی از اوقات عام مواساتش کند و حصارت و دوا و فواکه و توایل و مثل آن بچو  
برگ تنبول و طیب و دشانه و کلمه و مانند آن مراعات نماید و این مختلف است باختلاف اشخاص و عادات  
و احوال و ازمان و اکنه و عسر و یسر و وجع و عسک و واجب بر منفق از برای استحقاق نفقه همانقدر است که کاش  
باشد و در بعضی وقت و تاگزیر است حصول مال از غیر راشدات بر لیل و لایق قوا السفحاً که احوال که در  
زنان بود شندان کمتر اند و گویند بسیار و نحو عقل راشدات ایشان نیز عقل رجال باشد تا بسفها  
اینان چهر رسد و دیگر حدیث کیف و قد قیل دلیل است بر عدم چو از نکاح بازنی که مشهور بر ضعیف  
اوست و شهادت یک زن کافی است تا بشهرت چو رسد مردم درین باب غفلت و مسامحت است  
کار بسته اند و بنا بر عدم مبالغت بدان در محرمات شریعیه افتاده و دیگر زنان در عهد نبوت تیسر قعات  
و تصفعات و تعلقات بیرون خانهای بر آمدند و میساجد نمازی کردند و مرد را بعد از ابدان زینت که در  
قرآن شریف واقع شده مواضع زینت است و دلیل بر تعیین جائز و ناجائز از ان قائم نیست و آ  
حجاب خاص و در باره ازواج مطهرات آمده در حق زنان است و تصد فضل و شعیب در حجه الوداع در  
آخر عهد رسالت واقع شده و قبل از نزول حجاب و نظر با جنبید بدون شهوت حرام نیست نزد  
بعض صحابه و مواضع زینت نزد ایشان روی زن و هر دو کف دست و دست و جز قبل و در دلیلی بر  
عدم چو از نظر بعضی دیگر وارد شده آری امر بفض بصر از یکدیگر آمده است و نظر بسوی مخلوط ثابت  
شده و بر نظر طیب و حاکم و شاهر و لالتی در ادله نیست بهتر آنست که زنان را حکم کنند تا مواضع حجاب  
را از وی ببینند و دیگر امر بوضع جوارح که در بستان یا زرع و نحو آن برسد ثابت است و حدیث  
و شامل هر جا باشد و محظوظ بوده بر آفت سما و ذل سن بر عیوم حائحات خلافت در آن قتی است که از طرف  
آدمی باشد مثل سرتقه و انسا و زرع و نحو آن و همچنین جائز نیست اخذ زکوة بر زمین غیر مزرع گو  
مکن الزراعه باشد و کهنه بیج و فاو بیج و رجا و هر دو را صورت که در جای خود ذکر یافته فراجع و اصل  
صنهما کما جاز و لم یجوز و دیگر بیج اجناس مختلفه چنانکه خواهند بکنند بشه طیکه دست بدست باشند و در  
اجناس متفق ذکرش چیز آمده پس را منحصراً باشد در همان جناس ستمه که در رویم و گندم وجود

خرم و نمک است و قیاس دیگر اشیاء برکن بی دلیل و کما حق ربوبیات خرم بران مجرد قال قمیسیل  
 و دیگر بیع وقت نزد مس حاجت جائز است بشرطیکه در کار وقت آید و همچنین نقل او از کسان که بیع  
 بنا بر بقای اصلاح و دیگر کسب یا اولاد و رسمیه واجب است نه مندوب و اولاد و همچنین بران ولایت دارند  
 و خلعت در آن خلعت است با رسول خدا صلعم و تخصیص بعضی و ترک بعضی جوهر است و دیگر  
 در عفران و جوهر هندی و انبویون و نحو آن لاحق است بمسکات اگر قول قائل بسک این چیزها در حالی  
 از احوال بصحت رسد و اگر مسک نیست بلکه منقرض است نیز حرام بود آری نزد فقهایان هر دو در وصف صحیح  
 از برای تحریم نیست و همچنین بگفتند که مجازیان بجای برگ تمبول در هندی نوشجان می فرمایند  
 خوردنش روا است تفسیری و سکری در آن تحقق نشده و اگر ثابت شود ناقص حکم حکم و دیگر شنی در  
 بازار بدون از آری که سائر شترگاه بود بی شبهه حرام است و انکارش بر همه مسلمان واجب گردان  
 این کار بسیاری کنند خذ و ازینکه امر است بلباس و در شتر عورت مباله آمده تا آنکه متمم هم چنین  
 نشینند الله احق ان یتقی منه و دیگر در شنی از طلق تمام راه دلیل نیامده اگر چنانکه خلعت سنت  
 و از بسیار خراج است و جز نسک وقوع آن از حضرت نبوت معلوم نشده آری نو مسلمان را امر بالقاء  
 شعر نموده و مراد بدان شعر اس است نه شعر برایش اگر چه در کفر و عبودیت و حدیث وارد  
 حلق راس ضعیف است و دیگر در اکرام خوب مال و دلیل صحیح نیامده احادیثی است بخدا از طعام  
 سخنان اشارت می کند بسوی تحفظ از امانت غله و حدیث اگر کما الخبز لا اصل له است و گاه آشفاد  
 حضرت اطعموا حدیث لعن اصابعی کنند اگر چه فی الجمله بعدی دارد و در شنی از ترک لقمه بران  
 شیطان تعیل است از برای تشریف و اکرام لقمه ساقط از دست انسان و دیگر تنخی در مجالس از برای  
 اهل فضل جائز است بل لیل فاضل فیفسیم الله لکرم و اما قیام پس بنا بر محبت و سرور ثابت چنانکه  
 با فاطمه علیها السلام میکرد و اما بنا بر محبت و تعظیم پس منوع احادیثند و هر چه از او است و بعضی اهل علم آن را  
 و اهل آداب حسنه ساخته اند اما شکیانی رحم الله تعالی از قیام برای محبت و تعظیم مطلقاً منع ننموده و بهر جهت  
 انشاء الله تعالی و دیگر بوسیدن دست و پاوتن و میان هر دو چشم بر وجه دارد در احادیث جائز است

و قیاس بران خوب نیست بلکه خوف آنست که در بخت افتد و بگوید در اعراف متعارفند و اتمه  
 و راعراس و عثمان قدم آئب از سفر حج و غیره و اجتماع اهل میت در مسجد یا مسکن قول فصل  
 آنست که اگر این اجتماعات خالی از منکرات شرعیست جائز و اگر شتمل بران ناجائز مثل  
 تقنی باصوات بطریق مزامیر و حضور باده و ادارت آن و در حریم اشتباهه رو و استبراه اذان واجب  
 و بیکر تصویر جاندار کشیدن حجت حرامست بهر شیخ که باشد و ادله صحیحیه کثیره و طیبه در آن دیده تحریرش وارد  
 شده و نهی از تصویر کشی مخصوصست بچونانات و حکم تصویر را محاد اوست اگر چه صورت پیغمبر یا صلوات یا بیکر  
 انبیاء چنان باشد و قرام عا نشد دلیل بر تجویز صورت نیست بلکه تصویر بر صورت حرامست بهر حال و چه که  
 آنرا فراش کردوی گویا انکار بر منکر کرد و باستهانت وی پرورخت و بیکر آنکه گفته اند که تحریم مطلق  
 سماع باجماعست این قول صحیح نیست بلکه دلیل بر خلاف آن قائمست و اخبار و آثار بسیار  
 در جوازش وارد شده و در حرمت معازف و آلات لموعب خود بخوبی نیست مهمند اتفق گشت  
 که اوقات خود صرفت این کار نمی کند و نه انگاری کند خصوصاً درین زمین سیئات سماع سلف  
 مشتمل بر ایات ذکر عرب و ضرب و بیح صفات جود و کرم و شجاعت و ضیافت بود و تشبیب  
 بزرگ دیار و مواضع و وصف انواع نعم می گردند قصائد سبعیه و معلقه و نحو آن غالباً همین حالت در آن  
 و امروز اشتمالش بر ذکر قدود و خند و دلال و جمال و بجز ووصال و ضم و رشف بلکه تنگ و  
 کشف و معاشرت عقار و خلع غذا و وقار باشد فاین هلاک من ذاک و بیکر پوشیدن جامه  
 سرخ بخت مردان را حرامست حله حمراء از همین جنس بود و مخطوط چنانکه ابن تیمیج گمان برده بلکه  
 هیچ لون بر رجال محرم نیست خام باشد یا پخته و زنان را همه تلویین درستست و استعمال  
 خود از فعل نبوت ثابت شده آری هر سرخ که از عصف باشد حرامست بر مردان و بیکر هر حلیه که بجز  
 رسانند خواه آن را در بیج و شر از آنشند یا در غیر آن حرامست مگر حلیه که شرع بدان وارد شده  
 مثل ضرب بشکال غرض که حلیله مقصودست بر مورد و قیاس بران جائز نیست تسامحت مردم در  
 حیل کار تا آنجا رسانیده که بجز شرعیت در فقه رای حیل گردیده و نفعی با الله من جمیع ما که هه الله

دیگر هندوی حرام نیست چه زلزله در برابر است از جهت نذرین نقد و اقبال در جوازش  
 غیر ضروری و مخصوصا درین عموم بلدی و اگر است هندوی همین جهت است که منفعتی باین فرض می کشد  
 یعنی اینی از خطر راه و زود اشتراط این نفع است شبه را است پس بر این شرط بکند و دیگر بر این خواهد چلی باشد  
 یا خفی محاربه است با خدا و رسول و تحمیر ربای فضل از وادی سد ذرائع باشد و قبیح علیه است  
 را بانیست بلکه عمال عامل است بر عمل او و دیگر بر حیره و دران و ریشه را ضرر است حید باشد یا تعلیق است  
 یا وقت باطل است شرعا با و الاخص و عام است و بصیت از برای دارش بعد از نزول فقر الفرض  
 شعریه و در سلسله اول و وقول است شوکانی روح بسوی هر دو فرست لکن آخر میل بجان نبوت  
 عول نموده و دیگر چهار شرطهاست اگر دست بهم در اجها دست در نه نقتند باشد و جها و فرض کفایت  
 بر اهل اسلام بعد از اذن مادر و پدر باشد با انلاص نیت در اعلا و کله خدا و از کشتن زن ان و  
 که در کان و شیخ فلان و اشان ایشان نمی آمده و پیش از اجها و دعوت بسوی سیکه از منحصا  
 لازم است و آن قبول اسلام است یا جزیه یا سیف و دیگر رضاعی که اتقنا و تحمیر می کند پنج جهت  
 نه کمتر از آن و قدرت رضاع و وسال است پس بس و در شوبت آن سخن زنی و احد بس می کند کیف  
 و قد قبیل و دیگر آیات و وارده در زیادت و نقصان عمر متراض بیکدیگر نیست هر یک بر محل است  
 و از اسباب و درازی عمر است صلح رحم و تضاد و گو نه باشد معلق و غیر هم و دیگر اتصاف با بیان  
 در حالت تکلیب اشک ثابت است لقول تعالی و صای و من اکثر هم بالله الا وهم مشتمل کن و اینها  
 دلیل است بر اجتماع شکر با ایمان و شکر که کیا تر است غیر منفور پس در اهل شکر می توان گفت که  
 صای و من اکثر هم بالله صلی الملائکة الا وهو مشمول با الله بما یعبده من الاصلام و غیرها  
 و اهل تفسیر را در آیه مذکوره دو وارده تا دلیل است اینک در شکر ارج اتوال است و ادا علم و دیگر جهت  
 بودن زمین مسلم است بصل کتاب سنت و آنکه در بر طبقه ازین طبقات اوادم خود هم از مشتمل بر طبقه  
 ظاهر پس جزا شرا بن عباس که سردوست میان صحت و ضعف اسناد و متن و دلیل دیگر بران وجود  
 نیست و اثر صحابه در اثبات بچرا عیان اثر سه نداد تا آنکه مرفوعی صحیح بیاید و رفع اشتباه فرمایند عرض

در اشغال این مسائل از باب علم لایبغ و جهل لایبض باشد و دیگر حلال حین است و حرام تین و بیان هر دو  
مشبهات است و در تعیین مراد مشبهات اقوال اهل علم مختلف آمده و حسن بیان درین باب  
تقریر است که در دلیل الطالب مرقوم است مقام تنسیح ذکر آن نیست فرجه دیگر است موقوفه اسلام  
را حدیث نفس مغفور است مادام که از زبان نبر آورده و بوجوب آن کار نگزیده است هر حدیث که باشد  
و خواه مستقر شود در نفس یا زود بگذرد و خواه کوتا بود یا دراز و خواه دیر یا ندر یا شتاب رود و خواه در  
آن بر نفس سیرج باشد یا بترخی غرض که این همه احادیث با تسامها و احتمالات انواعها مغفوست و  
تفصیلی که درین باب کرده اند و دلیل مساعدت آن نمی کند و دیگر بنا بر اسلام بر پنج چیز بوده یعنی هر یک  
ازینها ستون دین است و تا همه با فراجم نیاید اسلام تمام است پس اتیان بهر واحد بر وجه مجزی  
بدون احتمال در صورت و وجهی شرعی لازم است و هر که کرد و ناقص کرد وی گویا آن را نکند و اگر کس  
از وجوب اتیانش بران حجه نبوی و آنکه آن خودتشنش لازم است امید است که معذور افتد و زینت تارک  
ناز عباد و مصلحت بقصان ارکان و نحو آن در حقیقت کافر و غیر آتی بما موربست و السد اهم و دیگر تفسیر  
نبوی از برای آیات و احادیث صفات همچو ————— قبض ارض و سما میان  
سبایه و ابهام و کشف ساق روز حشر و قول جنم هل عن هنرید و نحو آن همه حقیقت است مجازیت  
سلف درین باب جاده ایمان باورد و با تفویض سپرده اند و ضعف تبع ایشان در وازة تاویل کشاده  
حق همانست که سلف بدان گذشته اند و دلیل بر جوب تاویل نیامده و اگر نیک بشکافی دریا بی که تاویل  
نوعی از تکذیب است هر که ما استزیم باری تعالی آن خسته همان این صفات را با ناظر سلسله تیش بکار  
سفهاست و تعطیل حرف ابل رای و اقرار با بیان و امر آن بصورت مرئی و آورده سیه اهل ایمان  
و همه صفات را درین باب حکم واحد است دیگر مسلمانان که درین دیار سکونت دارند در امان استند و  
کفار متعرض جان و مال آنها نیستند حکم استمان دارند آنها را گرفتن مال شان بی رضای شان  
بغصب یا سترقه یا مانند آن جائز نیست که تسلیم خود است چون آنها هم عرض جان و مال نمایند  
فحقن احق به کارم الا خلا فیهم لکن دیگر مسلمانان که از دیار تسلط آنها خارج اند اگر درین دیار

بی عقد امان آمده مال شان بخصب یا سر قبر بزار آنها را گرفتن مضائقه ندارد و جا نوست از اینجا باید دریافت  
 که اگر مسلمانی بطریق قرض از کافر چیزی بگیرد بروی ادای قرض واجبست تا بعد از اتمام نیاید  
 و اگر قصد ادای قرض دارد لکن او را میسر نشد و عمره عذرت است آثم نشود این حیل از برای گرفتن  
 قرض سودی از کفار این دیاری تواند شد لکن از کتاب آن از تقوی بعیدست و الله اعلم <sup>بمحرک</sup>  
 لفظ مفروضه له چنانکه بعض فقراری می کنند سنت صحیحی بیان وارد نگشته بلکه نقل عقل دالست برخلاف  
 آن بنا بر عدم افاد کلام مذکور الی بر وجهی باید که جناب نبوت صلوات علیش باست فرموده و بصینه نشاء  
 که نشانش داده و آن کلمه طیبه لا اله الا الله است و آمده که این کلمه افضل کلامست بعد از قرآن پس  
 سنت گذشتن دست بیدعت زدن یعنی چه و چون الله الله گفتن مأثور نیست بهو هو حق حق و  
 سخنان سرودن چه قسم جائز می تواند شد ذکر بدون جمله مفیده مصل باشد و دیگر رمز نوشتن از برای  
 درود شریف و حزان بدون تحریر تمام لفظ و جای عبارت اصطلاح جمعی از اهل علمست سلفا و خلفا  
 و الا مضائقه فی الاصطلاح همواره در خطوط و رسوم این چنین کرده اند و مقصود بدان قصر طول اهل سنت  
 پس بس غایت آنکه نزد مور و عجم بران آنچه در نوز تکلمست بدان تقوه فرمایند مثلاً نوز مرز  
 صلوات روح درین و نحو آن صلی الله علیه و آله در علم در جمله اسرار جنی الله علیه بگیرد مانع ازین تلفظ  
 در میان نیست و لکن بلیله بر که هست در نزد ابتداء قصه یا در جود نهانم مراد ما نوشته و نحو و شفاء  
 این کنایات در سنت صحیحی ثابتست هر چه بیشتر از زنده تقریر است در رستمانیش مرده تا بین اهل این  
 موج راستست جائز باشد بهر وجه که بود خواه بلسان یا به بیان چنانکه در داخل کتاب می کنند و اگر  
 ناراست و در تائید خلاف سنتست سنتی چندست و حدود بسیار دارد که از جوع باخدا این مختصر ظاهر  
 میشود و درین عصر اگر این رسم هر یک از پابنده از مردم جرم باشد انشاء الله تعالی زیرا که جلب مفسد  
 بسیار در دین و دنیا می کند اللهم غفل و دیگر سقائات شریحه و تحقیقت همانست که بقصد و عمد بود  
 و هر چه متواتر گشته و ضمن کتب همسایه مضمون دیگر است واقع شده اسم سر قمر بران صدق نیست و  
 هیچ سخندان ازین تبار در حضورنا شاره است الا من جمع الله علیه بلکه بنا بر دعا شکر کامل را بنا بر اکثر کثرت حفظ

و تداول مبانی و معانی این حالت بیشتر دانگه میشود و تا صغر و تا قص را کمتر دست بهمی دهد و هر چه است  
 حال سرفات کلامیه و در هر دو صورت موجوده و مذکور موجود دست و ماخذ این نام کفیل بیان او است و  
 سخن خواهد نظم باشد یا شرمک صاحب سخن است مثل دیگر اموال او و معصوم است بعصمت اسلام دیگر  
 نمی رسد که دست تعدی در آن بی طیبیت نفس بخنور در آرد کند آری سخن در مختار است بهر که خواهد  
 همه نماید و عطا کند یا نعلی زبان در نقل و عقل نیست و بیکر اقا صیص اولین و آخرین از انبیا و رسل  
 و اعدا و این حضرات که در قرآن مجید و فرقان حمید وارد شده تحقیق آنست که لفظ لفظ خداست  
 و معنی معنی آنان نه آنکه مبانی و معانی هر دو بعینه از قائل است بلکه نظم قرآنی مجرد حکایت آن معانی  
 در پیرایه کلمات ربانی است فارغ از اشکال و صفات مطلع الهلال و بگرد در حدیث نفع  
 خطا و نسیان از است اسلام مقال طویل است اما جمیع طرق و در ولایتش قاضی است با آنکه حسن بغیره  
 باشد و این قسم حدیث محبت است در مانحن فیه پس در لاش صحیح و ثابت است و این هر دو امر با اگر  
 نگره ازین است مرفوع باشد انشاء الله تعالی و بیکر در تقرار و اح بعد از موت هشت مذہب است  
 ارجح آنست که جانهائے مومنان در علیین است و جانهائی کافران در سحین و مواضع دیگر محتمل و  
 شیاطین مستطه بر انسان بعد از موت آدمی ظاهر آنست که در جای دیگر که اخوان ایشان از  
 شیاطین می مانند میبوده باشند اما دلیل برین حکم در مرفوعی نیامده است و بیکر اسلام انصیا و ظاهر  
 را گویند و ایمان اذعان باطن را و احسان تراکیبول و تصفیه اندون را اول را شریعت دانند و ثانی  
 را طریقت شناسند و ثالث را سلوک و تصوف و معرفت و تحقیق خوانند و کبیل سنت صحیح بر هر سه علم  
 و محصول و مدلول هر دو احد معلوم پس هر چه از انها موافق ظاهر کتاب و سنت است آنرا باید بدان باید  
 و هر چه نفی آن بدالستی از هر سه دلالت مطابقت و تضمن التزام یا دلالت النص و اشاره المنص چه  
 مآثور و مقبول از سلف صالح نیست اتفاقاً عدرازان بهتر است از انتهاض برای آن و کیفیت که معیار جمله  
 ظاهر و باطن اول و سنت و نصوص کتاب است پس بس هر چه درین هر دو میزان سره آمده است  
 و هر چه کاس نمود و کاسد است فاضل احسان و حسیه اعلی دارا از اهل ایمان و اسلام بنا بر آنکه جامع هر  
 صفت

بوده اند و صد و کرکات از ایشان منصوص حدیث و قرآن است اما در اختیار ایشان نیست و کشف این  
 جماعه و الهام این عصا به و منامات ایشان حجت شرعی نبود و دیگر مال کسب بذریعۀ باطنی اخبار  
 حرام است و اخبار زکا را کل باطل بود و وجه این حرمت و اطلاق در اخبار این مختصر ذکر فرجه بلکه اگر  
 پرچه اخبار سر پا راست گفتار باشد تا هم خالی از کراهت شدید نیست و مالیکه باین وسیله است  
 اگر حرام قطعی نباشد باری در مشبه بودن آن شکی بر بنا بر قواعد اسلام نیست اللهم احفظنا و  
 چنده و ادون در مواضع اباحت و اجابۀ است و از باب تعاون بر بر و تقوی است اگر طبیعت نفس  
 بدون الکراه و اجابا باشد و رذ اخذ آن بشود و ملامت بتراک وی از او ای معاونت بر اثم و  
 عدوان است و حرمت آن حرام چسب هرگز مال هیچ مسلمان اهدی را بدون طبیعت نفس و سه  
 حلال نیست بلکه معصوم است اگر چه عصائی یا مسوکی چو این باشد تا زاکل اموال باطل نباشد و آنچه  
 زیدیه در فرج خفیه اند و در اصول معتزله و میل دارند بسوی تفضیل و مانع اند از است صحیح پس  
 اهل سنت و جماعت لب تکفیر این هر دو نگشوده اند همچنین احدی بکفر ایشان صیاح نموده اللهم  
 آنکه ضروریات دین را انکار کنند و رنج و بدعت زیدیت دلیل کفر بواج نیست ملوک و ائمه بنین  
 کیش داشته اند خدا رحمت کند بر امام ابن الوزیر و سید بن امیه و علامه شوکانی که این هر سه شیخ  
 سنت و مجتهدان مطلق مذموب زیدیه را اصولا و فروعاً و تالیف خود از بیخ برکنند و ندوین خالص اسلام  
 را که اتباع کتاب عزیز و سنت مطهره است و حجتی تنقیح و تصحیح و ترجیح فرموده که با جدی را مجال انکار و  
 مبتدعی را موقع فرار و دست نماند و الله یخص به جهنم من یشاء **س** اذا رضیت عنی کما  
 عشیرتی + فلا زال غضباً ناصحاً لئلا یها و دیگر حدیث تمجید اسلام بابت طریق مروی گشته  
 و غالب طرق اضعیف بلکه اکثران است اما مجموع طرق خود مؤتمن است از برای استدلال و  
 حسن لغیره است و الفاظ مختلف دارد و در آن ذکر چهل سال و پنج سال و شصت سال و هفتاد سال  
 و هشتاد سال و نود سال و صد سال آمده و اثبات فضائل و رفع نقائص هر عدد مذکور شده  
 تفصیل از آنجا بایست و دیگر موتی را در برین چند حال است کیس سوال منکر و کبیر از رب نبوی



و دین دوم عذاب یا نعم بر جان و تن برود و سوم عرض اعمال اجیاء بروقی چهارم عرض مقدر در  
 صباح و مسا و جزآن و این باب خیلی وسیع است تا کتب معتبره این فن از نظر مومن نگردد و توف  
 بر جمله حالات آن عالم دشوار است اما طلب این علم کمتر از آنکه مسلمانان بسیار اند و غفلت از دریافت  
 حالات عالم برنج و معاملات آنجا جانان بزرگ را بنده شکم ساخته و در گود نیاطلبه انداخته از  
 برکات اسلام محروم گردانیده است گو یا خود بعد ازین خانه فنا دار بقای نیست و در مطای  
 آن فی الجاهل ضعیف عقیدت است بمعاد و رجوع است بسوی دهر و الله اعلم و بیکر حقیقت فریسن  
 آنچه متحقق گشته همین قدر است که این صنایع منجمله انواع محرم است و صاحبش سحر سحره و مرد و شیاطین  
 می شود و در زوال ایمان خود مجبور است و کتر است که اثرش زوال پذیرد و عود بجانب اسلام  
 دست بهم بر و اصل این عمل متصل است بشیاطین عهد سلیمان علیه السلام و بیکر سحر سحره را که  
 یکی از مدارک غیوب مقرر داشته اند و مؤمن آن و بجا آوردنش حرام است بر مسلمان و از اصناف  
 محرمه سحر سازی است و هر چه بدان معلوم کنند موموم و منظون است گو در بعض احوال مطابق وقت  
 باش لایعلم الغیب الا الله و در کفر کسیکه معتقد محبت اوست خود بیسج شک و شبهه نباشد و بیکر  
 در کشف و بریضای و دیگر تفاسیر که احادیث فضائل سوره نوشته اند بلبش موضوع و بی اصل است  
 و اقل قلیل ثابت و بنا و ایرادش بر تسابیل در اخبار فضائل اعمال است که چشم و گوش بند کرد  
 بدان آویخته اند در نه معلوم است که احکام شرعیه تناسلی الاقدام است فرقی در میان واجب و  
 محرم و مسنون و مکروه و مندوب و فضیلت آن نیست و بیکر زنان و کودکان را بر تلاوت قرآن کیم  
 اجر و عود است اگر چه معنی آن نمی فهمند و همراه فهم معانی اجر مضاعف تقدیر است باشد و بیسج علی بن  
 قیام بر اینند اسلام بزرگتر و فضل و اجر از تلاوت قرآن نیست تا می گوای هم زبان است با صاحب کلام  
 و بعد از آن کثرت در دست پس بس پس آنچه متصل است از دیگر ادکار ما شود و بیکر سحر سحره  
 کلام الله حقیقت شرعی است پس تفسیر مرفوع بالاتر باشد بر همه بعد حقیقت لغوی است بعد تفسیر صحیح  
 سپس همه و سخن بسوا و بیکر تا ویب بال که در عرش جبرائیل نامند و مواضع خاصه است مطهر

ثنابت شده نه علی الموم پس حق درین باب اقتصارست بر ثنابت از شارع و قیاس برادران گنجایش  
 نیست بلکه خود وقوع این نادیدنی ثابت را نیز غلات قیاس و اولاد شرع گفته اند اما چون شارع  
 علیه السلام بر غلات عموماً نصوص خویش در مواضع خاصه سلوکش فرموده ما را بیان ایمان آوردند  
 و بران اقتصار فرمودن واجبست و دیگر مجموع آیات منسوخه پنج آیه است نزد اکثر و نزدیک بعض  
 ائمه ازین هم کمتر و کل احادیث منسوخه و حدیثست نزد اکثر و نزدیک بعض محققین ازین هم کمتر  
 و مراد نسخ تنفیق علیه اهل علم از آئینست و شیایان آیات را تا با نصد و احادیث را تا بمیدین رسانیده اند  
 و کار بر غبار اسلام دشوار ساخته و آیین منسوخات مرقومست در اخذ این مختصر و دیگر مرتقی بالفاظ  
 کتاب و سنت و لغت عرب که معانی آن مفهومیست جائزست بلاشبه و تشکیک ما دام که مشتمل بر الفاظ  
 شرک و کفر نبود و تمام منتهی عنست و صده الا فناء و تعلیق النعا و ید و اما استعمال جواهر  
 نه گانه و جز آن مجلس تعلیق و اهل پس اگر از براسه صاحب بشهادت طلیب حادثست حکم تراجیح  
 دارد و تناوی جائزست اگر چه تفویض متصلست و اگر حکم نجوم بنا بر قمر اعلا و جلب منافع هم  
 پس زنده گردان نباید گشت و روایات مروری در فضائل جواهر هیچ و پادیه است ثروات او همین  
 طیبیان بیار باطن اند نه احدی از عاقبت شعاران اهل حدیث و دیگر شعور موقی بقبال  
 و حال نغش و زائر و مسلم خود و شنیدن آنجن ایشان را ثابتست با وجود هیچ نسبت مطهر و لکن این  
 حالات مقصودند بر ما و خود و قیاس علی امور دیگر نمی توانند شد و بنا و استمداد و استعانت از  
 تقابری برین سماع و شعور قیاس از الفارق و دلیل بی شعوریست از دارک شرعی و کیفیت استلال  
 اسلامی و آمده که میت جواب سلام زائری گوید و دیگر زیارت قبور سنونست بلاشک و شبهه و بدان  
 امر آمده خصوصاً زیارت سید المرسلین و خاتم النبیین و شفیع المذنبین صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر صلح  
 در حق یک یک موجودست در آن بلاد و بقصد خویش انشاء سفر از براسه این کار کرده و منافع دنیوی در  
 زیارت بسیارست از هر در دنیا و غیرت و آخرت و دعا از برای میت و اتقا بحال و دعوت برت  
 بحال خویش و حاجتی که در فضل زیارت نبوی آمده با قطع نظر از آنکه بمبایشتر آن ضعیف است مگر با مجموع

یا شایسته و غالب الفناطوی همین ذکر زیارت و ثواب اوست نه امر به سفر کردن از برای آن  
 و لهذا سلف این سفر اختیار نکرده اند و مقصود سفر لبال و نحو آن ثابت نشده بلکه هر که از جای خود یا  
 مدینه تشریف برین شهره شد وی غالباً سینه رحل از برای مسجد شریف نموده و زیارت و ران مطوی است  
 و این طریق نزاع از میان برین غیر دور و ایات رطب یا بس این باب با هم متوافق و منطبق می گردد  
 و الله اعلم و دیگر جناب نبوت صلامه قرن را بخیریت ستوده و همین قرون سلف این امر است  
 و راسوه و زمانه اجدادش هر چند خالی از خیر نبوده اما شکر در آن غلبه داشت و این قرون را تحت  
 نموده اند بجز دو و پس قرن صحابه از بعثت نبوت تا موت آخرین ایشان یک صد و بیست سال است و  
 قرن تابعین از صد نذکو تا هفتاد سال و قرن تابع العین از زین سطور تا صد و بیست سال است  
 احوال تغییر شده و غیرت اسلام آغاز شدن گرفت و فلاسف سر راست خود برداشتند و اسلامیان نقل را  
 با عقل آینه نمودند و رشد انچه شد و آنکه در بعض روایات ذکر قرن رابع آمده سندش ضعیف است بحدت  
 نمی آید بحدت تقلید و نحو آن بعد از مضع همین هر سه قرون مشهوره اما بخیر خلا انداز صرافت و این و  
 محضت اسلام آمده و دیگر نسل نبوت را خواص منافع ثابت کرده اند و در اثبات آن سخن خوشنما شک  
 لای و روایت آورده و اصل درین باب تبرک است با ناما صاحبین و لکن این سنده مقصود است بر  
 ما در بقیاس نمی آید و علی آنکه خصوص که آن نسل نقل محض بودند نه اصل و تخصیص نسل بی سود است لکن  
 رع نسبت هر چه بگذارد برسد گش باشد صاحب عقل سلیم می دانند که انچه از اتباع صاحب نسل  
 دست بهم می دهد از غیر بودیدن پالوش و بر سر گذارستن آن میسرنمی آید چه مرا کار و بار ایمان  
 سنجت اخروی برودن پرستی است نه بر اثر پرستی نقل باشد یا دستار سوی سر باشد یا رشته پیچید  
 س تو تا که گور مردان را پرستی + بگرد کاره دان گردستی و دیگر احادیث صحیح بهادر احکام تم  
 همانست که بصمت رسیده با انچه حسن است با اقسام خور بر وجهی که در اصول حدیث متفق شده باز  
 ضعیف به از برای قبول است و چون احکام اسلامی مستلزمی الاقدام است اثباتاً و نفیاً پس  
 قبول ضمانت در فضائل اعمال مطلقاً بدون کشف از حقائق اسانید موسانید بے دلیل و غیر مقبول است

و دیگر خصالی که موجب نطال عرش است و احادیث صحیح و حسنه و ضعیف بدان وارد گشته و حفاظت است  
 بجمع و نقد آن پردخته نبوده و در خصوصت میرسد این خصال در اخذ این مختصر مع او نه و مذکور است  
 اجماع اینها هفت خصالت باشد امام عادل ثناب ناشی در عبادت مرد دل رسته میجد و دستدار  
 یکدیگر محض براسه خدا خائف از خدا نزد خواندن زن صاحب نصب و جمال مخفی صدقه همین از  
 شمال ذکر خدا در خلایک و در بعضی احادیث دیگر ذکر شش خصال دیگر نیز آمده و دیگر خصال گفته  
 ذنوب متقدمه و متاخره زیاده برسی خصالت است بعضی در طهارت و بعضی در نماز و بعضی در تائین  
 و بعضی در نماز چاشت و بعضی در قرائت بعد صلوة جمعه و بعضی در نماز تسبیح و بعضی در فضل صوم  
 و قیام رمضان خصوصاً عشره آخیره و صوم یوم عزه و اهل الازلیا و حج خالص نماز در مقام  
 ابراهیم علیه السلام و دیدن خانه کعبه و فضل آخر سوره حشر و تعلیم قرآن با اولاد و فضل تسبیح و تکبیر  
 و تملیل و فضل غز و در باط و ادب و توداعی و سعی در حاجت سلم و ترغیب در ازاله الخار از راه  
 فضل مرض در غربت و فضل مصافحه و عرقب لبس و طعام دزنده ماندن در اسلام و دیگر بعد از  
 اتیان بارکان اسلام در استن حرام و مکروه و مشتبه و اجتناب از شتهات بنا بر حفظ از وقوع  
 در حسی که عبادت از شتهات است ضروریست از ضروریات اسلام بعضی ازان در اکل است  
 و بعضی در شرب و پاره و لباس و برخی در وطنی و دو آئی آن در تالا بزمه کتاب التقوی را  
 از برای بیان این مسائل خفیه کرده و اکثرش صحیح است و دیگر طلب روزی حلال فرض است  
 بعد از فراغ از بترین کسب کار دست خود دست واد و علیه السلام عمل بدست خویش می کرد و زره  
 می ساخت و ابراهیم علیه السلام بر آزی می کرد و عیسی بنجی بود و دیگر غالب صحابه تجار بودند انصاف  
 کشت کاری می کردند و مهاجرین غله و جامه می فروختند روایات حدیث را نیز حرفه باه و واقع تجار است  
 در اسلام نزد است نزد وجود اسباب و شروط آن هلا ادا که علی قضا و تقه یکموس عذاب  
 الیم و دیگر با عوام است در بیع و قرض و کبیله است از کبائر مذکور تنش کافر باشد و اخذ و جر آن  
 محارب است با خدا و رسول در ابد و گنوه است تیکه بانیه که نقد را بنسبه می فرزند و دم بر با فضل که

اندک را بسیار فرقت نمایند و دیگر شعر کلام موزونست حسن احوست قبیح اقصیح جناب نبوت  
 مثل بمصایع کرده و در یک نوبت تا صد شعر شنیده لکن بیشتر اصاعت وقت و در آن گروه باشد  
 و در شعر حکمت است و بعض بیان سحر بود و دیگر ربا و سمه مطلق ثواب عبادت است و خفی است از  
 و سب نعل و قائل آن از کتب سنت مطهره و کلام صوفیه صافی دریافت می تواند شد و دیگر  
 غیبت یعنی غایب شعیب که گفتن هر چند موافق نفس الامر باشد حرام است و برابر خوردن گوشت  
 برادر مسلمان خواه در دین او گوید یا در صورت یا در سیرت یا در نسب یا در حسب یا در جردان نیست  
 غیبت مگر در گفتن شخص معین اگر اهل شهر را بدگوید یا مظلوم فریاد ظالم کند غیبت نباشد و دیگر  
 نمیدانی سخن کیے بدگیره رسانیدن که موجب ناخوشی با هم آنان باشد حرام است  
 سخن چین را تو انم چاره کرده که تا من خود گویم او چه چینی و ولی از منتری نتوان بر آمد  
 که او از خود سخن می آفریند و دیگر کسی را دشنام دادن خواه بزبان باشد یا با اشاره ستر چشم  
 یا با روی دست یا مانند آن فسق است و کشتن بومن کفر و خندیدن بر روی کسی بر طریقیست  
 بتک حرمت او باشد حرام است و مباح در صد و بیشیا رخندیدن یکدیگر صبح باخت نفس  
 در دو با خندیدن و آنحضرت صلوات الله علیه در حدیثی عرض مسلمان مثل حرمت جان اوست  
 و کعبه گفت که خدا ترا چه قدر حرمت داده است لکن حرمت مسلمان از تو زیاده است امام مردم  
 که اطلاق عثمان کرده اند گویند این شریعت را منسوخ پنداشته و دیگر دروغ علی الاطلاق حرام است  
 و شهادت زور را برابر شرک نداده اند مگر دروغ از برای صلح میان دو کس یا برای ایضا خاطر  
 اهل خود یا دفع ظلم ظالم رواست و تعریض بهتر است از کذب صیح و بی حاجت تعریض هم مکروه است  
 و دیگر هر حکم موافق قرآن کند حق تعالی آن را کافر گفته تفسیه و منانته که در میان اقتدا جماع  
 آن بشرع واجب است شرع بهر چه حکم کند گو خلاف طبع باش آن را بطبیعت خاطر باید پذیرفت مکروه  
 گرفتن آن کفر است بلکه تسلیم آنکار شرع و رضا با حکام طاغوتیه و ولایة امور که برخلاف شرع  
 باشد نیز همین حکم دارد و دیگر عجب نگیر کردن و نفس خود را بهتر شمردن از دیگران و غیر را خفیه دانستن

وداشتن حرام است اعتبار خاتمه راست و خاتمه معلوم نیست که چه خواهد بود و سعی فرمایید مرا بپوشانید  
 و آنرا سه مرتبه شتاب بدو اندازد ز فرمود بر روی آب بنویسد یکبار که بر خویش خود مینماید و در  
 آنکه بر غیر بر مینماید و دیگر تفاضل با ناساب حرام است و همچنین نکاح شرعی و جاه عربی را بر عجمی  
 عجمی را بر عربی فضل نیست مگر تقوی آن اگر حکم عند الله اتفاقاً که نفس است در محل نزاع و مگر  
 تفضیله و اهل اتمام و علماء و خروا را از رزق از بیت المال باید داد و برون یعنی بقدر کفایت بشرط  
 تا اجرت بر عبادت که ناجائز است لازم نیاید و دیگر حره را سفر کردن بدون محرم یا زوج جائز است  
 و نزد فقها کتبی و ام ولد را جائز است و خلوت با جنبیه حره باشد یا داده حرام است و دیگر غلام و کنیز را  
 عذاب کردن و طوق در گردن انداختن و زیاده از طاعت کار گرفتن حرام است آخر وصیت نبوی  
 این بود الصلوة و ما صلکلت ایما آنکه و دیگر تراشیدن ریش که از تقضه کم شود حرام است و گرفتن  
 از طول و عرض زائد بر آن جائز و چندین موی سفید از ریش و بخوان کرده و گذاشتن ریش و  
 تراشیدن بلبت یعنی پست نمودن آن و داخن و موی بغل و موی نهانی سنت است و دیگر در آن  
 حکام مردان و زنان را جائز است لکن با پرده و از او بدون کشف عورت و دیگر امر برون و  
 نهی از سنک و اجب است بر هر فرد از افراد است بمقدار قدرت منکر را برست تغییر و بر اگر نتواند از زنا  
 منع کند و اگر این هم نتواند یا مفید نماند میل کرده دارد و گفته اند که اول کار امر است و دوم کار  
 و سوم کار عامه و صحبت اهل منکر ترک کند فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین و اگر اینقدر  
 هم نکند در وبال آنها شریک باشد هم در دنیا و هم در آخرت و دیگر حب نی اسد و بغض نه اسد فرض  
 اهل عیبت و کفر را بدل دشمن باید بود و اهل سنت و تقوی را از اول دوستدار آدمی روز قیامت  
 همراه دوست خود در دنیا باشند ان کان خیر فخره و ان کان شر افش المرء مع من احب  
 و دیگر شکر محسن کردن و مکافاتش بران نمودن تحب یا سنون یا واجب و الکافش و کفران نعمت  
 معصیت و حرام است هر که شکر بنده نکرد و شکر خدا نکرد و شکر صید مزید است و قید عبید و دیگر نشستن  
 در مجلس علماء و علماء افضل است اگر میسر شود در زعمت بهتر است مرد و با عالم و صالح کسی است که نشسته

کتاب سنت و جنب از موسی و عبرت بود و دیگر خالی بودن مجلس از ذکر خدا در دو رسول صلوات  
 علیه و آله است که کسی حق کثیر التصدیق مردم است بقریب نبوت و اسعد الناس است بشفاعت است  
 درین شیوه اهل حدیث پیشرو طوائف مردم اند و دیگر مردان را تشبیه زنان در صورت و سیرت و  
 زن را تشبیه مردان و نیز تشبیه بساق و کف در مرد و ام و عیاده و مراسم و نوحان حرام است و همچنین  
 و دست گرفتن اهل کتاب من تشبیه بقوم ففهم منهم و من ینقل لحد منکر فانه ضمه و دیگر  
 حتی مسلمان برادر مسلمان شش چیز است عبادت یعنی بیابا برسی و حاضر شدن در جنازه و قبول  
 عورت و سلام تهنیت و طس نصیحت کردن در بنو و غیبیت و سلام بر حسب است و دیگر که با  
 آمدن و چست یق بر برادران انور و شرک است بحداد و فریب آن عقائد باطله است درین امر بقصد و در وقت  
 شکره از دست بنگ بقصد و دولت همه را خدای بخت چون نذیر حقیقت ره افسانه زوند و توم امل  
 حقوق و خالصه یعنی تخم زون بیان مال و بروی مسلمانان و این هر سه ایک حکم و یک پاداش  
 او قاضی حقوق و بر بندگان نه بخشد ساس در پی آزار و هر چه خواهد کن بد  
 که در شریعت ما نیزین گناهی نیست و ستم حقوق مشترک که در احادیث آمده مثل عقوق و آلود  
 قبض نفس سوگند دروغ و شهادت زور و دشنام زن محض و اکل مال یتیم و اکل ربا و ذره ارازا  
 زینت و سحر کردن و فرزند کشتن و زنا با زنان همسایه بودن دزدی نمودن و راه زون و یعنی بر امام عادل  
 کردن و دیگر هیچ فاسق حرام است بنص حق تعالی بر این ششمناک شود و عرش عظیم بلزد و از اینجا  
 قیاس روح کافر میتوان کرد که در چه وجه از صحت و شناخت خواهد بود و دیگر هر که بر دیگر لعنت  
 کند اگر آن کس در خود لعنت نیست برگزیده بازگرد الراضی فواره لعنت همین معنی است و از حسب  
 صحاح که حرام است و غیرت بر نشان کفر و دیگر حقیقت خلاف شریعت نیست این وقت جا بان  
 گویند بلکه همین شریعت است که در خدمت مسلمان است و شایع ملت رنگ دیگر پیدای کند و تعبیر  
 از آن در شرع بلفظ احسان آمده و این قرب فوق مرتبایمان و اسلام است بنص حدیث چون  
 دل از او بریزش و آمیزش تن و علم که با موسی ابرو داشت پاک شد زائل نفس را به بر طرف گردید

و از تو اسم را بانی یافت نفس مطهر گشت یا ایها النفس المطمئنة اسرحی الی ربک لأضیبت  
 صریحاً **ع** زاهد بیا دعوت شهیدان عشق بین نه کین مرگ را نه زندگی جاودان رسد  
 طوبی لک از مالک رحمت خور و بگوش به هر دم ندای ارحمی از آسمان رسد به چون اخلاص  
 دست بهم داد و شریعت در حق او با مغر گردید و جلاوت ایمان و اسلام دریافت و بشاشت آن  
 ساری در همه تن و جان شد نمازش نزد خدا تعلق دیگر هم رسانید و کعبت او بهتر از کعبت  
 دیگران شد همچنین صوم او و زکوة او و صدقه او و عیال و غیره اعمال خیر او حرمت ترون نشدند و در همه  
 فضیلت محمد شین بر او غیاب رحمت همین قوت ایمان و اخلاص احسان است **ع** تو کی بدولت  
 ایشان رسی که نتوانی به جزین دور کعبت و آنهم بصدر پیشانی تو را باطن نبوت از سینه صافی  
 صلیح و متبع سنت و مشایخ صدقیه صافی ملت با حجت و سید نبی کینه نخوردند و بدان که شایسته نور الهی  
 بایر کرد تا هر خرد و شر بفر است صحیح دریافت شود ولی الله در قرآن شریف متقی را فرموده و باقی همه  
 اولیا و شیطان اند و در حدیث علامت ولی چنین آمده که در صحبتش خدا یاد آید یعنی محبت و نیابت  
 و محبت حق بیفزاید و هر که متقی و متطهر نیست وی ولی خدا نیست ان اولیا آؤا الال المتقون  
 نص است در مثل نزاع و دیگر فقها گفته اند که انکار خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه کفر است زیرا که  
 باجماع صحابه ثابت شده همچنین قدون عائشه صدیق رضی الله عنها و فضل مرتضی بر صدیق پیشتر  
 همچنین انکار خلافت فاروق رضی الله عنه کفر گفته اند در اصح اقوال و چون کفر اینها ثابت شد بائس  
 معاندان کفار باید کرد و کذا حکم بخارج و انوار حسب و هم کلاب النار و دیگر قاذف عائشه منکر قرآن است  
 که شما دلت بر لذت و پاک داشتن او داده و حکم مرتد است در غرور و قتل باشد دیگر تقضیل شیخین  
 بر مرتضی من کل الوجوه نیست بلکه مجال است چه فضل علی در جهاد سیف و سنان و فن تضا و کثرت  
 علم حدیث و با شمیم نسب و ختمیت حسب و زوجیت بتول قطعی است همچنین در قدم اسلام  
 عمر بلکه فضیلت شیخین در تشبه بنبی صلم از محبت سیاست است و حفظ دین و سد باب فتنه ترویج  
 احکام شرعی و اشاعت اسلام در بلدان و اقامت حدود و تعزیرات و نحو آنست که این هر دو بزرگ



در جمیع امور پیشقدم جمیع صحابه کبار اند و همین است مقاصد خلافت کبری و اینها تقدیم ابو بکر و عمر  
 بر علی صحابه و جمله است سنت درین باب و دیگر تفضیل و در گونه است یکی آنکه مرضی را بر  
 شیخین فضیلت نمودن و محبت شیخین و تعظیم ایشان و بیعت مناتب و عراق اینها و امتناع روش  
 و طریق و تمسک بسنن ایشان بقتضی از خود رضایند بلکه سرگرم این کار و راسخ القدم باشد  
 چنانکه اهل سنت با وجود تفضیل شیخین بر جناب مرضی بوجوهی که مذکور شد کمال سوغ عقیدت  
 و نهایت اغت و عظمت و اقتدا بقول فعل و طریق آنجناب دارند و این قسم از تفضیل در خل  
 سنیان اند و خلافت ایشان با جمهور اهل سنت در رنگ خلافت اشعریه با تائیدی است چند  
 از قدام اهل سنت و صوفیه برین روش گذشته اند مثل عبدالزاق محدث و سلمان فارسی  
 و حسان بن ثابت و بعضی صحابه دیگر و هم تفضیلیه کانی اند که محبت مرضی و اولاد او و اتباع تنها  
 طریق اولاد کانی دانند و شیخین و دیگر صحابه را بدینی گویند لکن با آنها سرکاری ندارند از تو لا و تبرا  
 هر دو بری اند این قسم بی شبهه میدهند اند در اهل سنت باین عقیده احدی نگذشته و دیگر علماء اهل سنت  
 در حال معاویه رضی الله عنه مختلف اند علماء را و اولاد آنها و متفقین فقها و حرکات و جنگ و جدال و اولاد  
 با جناب مرضی حل بر خطای اجتهادی کرده اند و محققین اهل حدیث و اصحاب سنت بعتنق رؤای  
 صحیح در یافته اند که این حرکات و سکنت او خالی از شائبه انسانیست و همیت جاہلیت و تعصب  
 امریت نبود پس نهایت کارش آنست که از کتاب کبیر و لغی کرده و فاسق بر قواعد اسلام  
 هرگز از اهل عن نیست و شک نیست که وی صحابی است و در حق او بعضی احادیث نیز وارد شد  
 پس لعن و ساب وی رضی الله عنه بی شبهه داخل است در قوله صلوات الله علیہ فی صحابی که لا تقدر  
 عن خاص من بعد انهم فی اجماعهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم و چون وی صحابی است شفاقت  
 رسول و خصوصاً حسب حق و در حق و سے زیاده برویگوشاق متوقع و مرجوست و بالقطع معلوم است  
 که بعضی صحابه در زمان آنحضرت صلوات الله علیہ کبار شده اند و بعد و در تعزیرات سزا یاب گردیده مثل  
 معاویة که در کار و مرجوم شد و مثل حسان بن ثابت که در قذف عاقت شریک گردید و گلا آنحضرت صلوات

حکم بکفر ایشان و لعن ایشان مقرر بود و دیگر در تحصیل علم منطبق هیچ باک نیست زیرا که  
 از فنون اکبر است چو صورت و نحو و آله هر چه نزد حجت و حرمت حکم آن چیست دارد که  
 ذی آله است پس اگر کتاب این فن بنام برتایمید و بن و روز و نوافین است لا باس است و اگر  
 بغرض دیگر است و سبب شکوک و شبهات در قواعد اسلام شود حرام باشد و علی کل حال آنها که  
 در آن و مزید اشتغال بدان خوب نیست و گردانیدن آن جزو علوم و فنون منتهی کلام و نحو آن است  
 طریق دولت است و همین خیالات سلف مطلقاً از آن منع کرده اند که من حاکم حول الحیثیون مشک  
 ان یقع فیہ و دیگر آموختن آیین و خط و کتابت و لغت و اصطلاحات اهل کتاب و مجوس باک  
 ندارد اگر بنیت مباح باشد نه بغرض فاسد چه در حدیث صحیح آمده که زید بن ثابت رضی الله عنه بحکم  
 آنحضرت صلوات الله علیه خط کتابت یهود و لغت آنها بیاموزت تا نزد حضرت جواب خطوط آنها نظر  
 جناب نبوت بنویسد و اگر بجز و خوشامد آنها و اختلاط با آنها تعلم این لغت می کند و باین وسیله پیش  
 آنها تقرب می جوید پس البته موجب حرمت و کراهت است و قد صرفاً آن الالة لها حکم  
 ذی الالة و دیگر نوکری اهل کتاب و مجوس چند قسم است بعضی مباح و بعضی مستحب و بعضی حرام  
 و بعضی کبیر که بسرح کفر می رساند پس اگر کفر در این کس از برای اقامت رسوم صاحب دین و سرانجام  
 امور محموده مثل دفع دزدان و راهزنان و افساد و قضا موافق شرع شریف و عدالت و بنابر  
 تقاضای و شرایع و مرست عمارت نافع مثل همان نسای و پل و نحو آن استیجاب کنند بنی شریفین چاکرے  
 مباح بلکه مستحب است بدلیل قصد نیو سف علی السلام که از عزیز مصر که در آن وقت کافر بود در دست  
 خزان عمر دروغ بستند تا اقامت عدل در دست زبیل نماید و بدلیل قصد والد موسی علیه السلام  
 که نوکری فرعون بر رضاعت موسی قبول کرد و بدلیل بکشت حضرت امیر علیه السلام در جلد برای پیوستن او از این نوکری از برای  
 امور دیگر باشد و در آن کار و بار اختلاط با کفره لازم آید و شاید رسوم و اوضاع منکره آنها را بخند  
 اتفاق افتد یا اعانت بر ظلم تحقق شود و مثل منشی اگرے و خدمتگاری و سپاگرے یا تعظیم نظر  
 از برای است آنها و بدلیل خود و در شستن دستاوردن ناگزیراقتد حرام باشد اگر گفته اند که صغیر است

و اگر از برای تمل مسلمانان و برهم کردن ریاست او و مزج مملکت سلطان مسلمان و بخت مرطاع و بین  
 و تا ایست در تود بر مسلمین بخوان است پس بی شبهه که پیشه غنظلی است و دیگر استماع غنما و مجر و از فراتر  
 و ملاج صحیح آنست که جانورست و درت هم جانور و اخبار و آثار صمیمه نمودید این معنی است و بیه قائل است  
 علی الاصح و دیگر غنظی شکل راه و شهرت در کب ترسیده می باشد بلکه غالب و غلوب می باشد پس  
 اگر شهرت فرج غالب افتد و کاشش با مرد باید کرد و اگر شهرت ذکر غالب است کحاح او با زبان اینجود  
 و در اجزای شهرت و دیگر در اصبر لازم است صبرست علاج دل بیار تو و واقف به انفس که  
 کم داری و بسیار ضرورت و دیگر تعلیل منع از کشیدن قلبیان بیوی بر دبان و شبیه باهل نیز  
 و تسبب بدان کلمه یعنی نیست این جمله بقره فتمت است و لهذا گفته شد که محرمی گفته اند اول بخارا  
 را درین باب با لاجت بود و اما بر طرفیه اهل حدیث که اصل در اشیاء اباحت را نشان داده اند لیل  
 بر منع استعمال نما که موجود نیست و از فرجه و طبله مردم در نشن سحر و حکم با سخبات آن متفاد  
 افتاده نوشیدن قلبیان جائز است غایت مافی الباب آنکه در سلامت و عزت آن کبوشد  
 و در بسیار از اشیاء و طیبه جلال هم بسبب بی احتیاطی و تباین طبایع بجا نبسته بخوان بکشد و دیگر قول فصل  
 تعریف دار اسلام و در حرب آنست که مادام که حرب قائم است و مسلمانان از استخلاص آن ملک  
 متفاد نگشته اند و استیلا و کفار بجای نشده که هر چیز را از شرکاء اسلام که خواهند موقوف سازند  
 و مسلمانان بی استیجاب ایشان اقامت دارند و بر ملاک خود بی اذن ایشان تصرف اند چه آنکه  
 احوال ریاستهای بن بخوان است آن ملک دار اسلام است و در حرب نشده و تصرفات  
 خارج از ایشان مقبر نیست و بعد از تسلط اسلام آن تصرفات اعتبار ندارد و چون مسلمانان از اشیاء  
 بگردند و متفاد شوند گویند جمع اسباب دل داشته باشند اما از معاشرت در مانند واقاست  
 اهل اسلام استیجاب ایشان گردد و تصرف بر ملاک خود اول ایشان کنند و چون بشائز  
 اسلام از راه بی تقصیبی ایشان باشد از روی توت مسلمانان آن ملک دارا حرب می گردد  
 و تصرفات ایشان جائز است و بیگانه ایشان جاتی و این را بعضی اکار با راجع اتوال نوشته اند

و الله اعلم و در اشکال این سخن خود هیچ شک نیست استفت قلبك ولو افتاك المفتون و در  
 در تعیین صلوة و صلی بفت قول است بلکه زیاد و هر نماز را بعضی وسطی قرار داده اند و بعضی واجب  
 همین است که آن نماز عصر است و تعیینش در نفس او نیست بلکه در محافظت آداب زائده است بویچ  
 قوت مستحب و جماعت و مسجد و سبایح و صلو و سواک و اذان و اقامت و عزای همینان و کثرت  
 از کار و مزیت تا کید درین امور از قبیل مزیت افضل بر فاضل نه فاضل بر ناقص است و از اجزای  
 نماز باقی کمال تعیین آخبار نمیخیزد و در ثبوت این قدر تفاوت خود شبیه نیست و دیگر حقائق است  
 ظلال صفات آنگی نه و ظهور آن در خارج مربوط بطلل اربعه است فاعلی و فاعلی و مادی و صوتی  
 و ظهور کمال این حقائق بر ترتب آنها مخصوص ثمرات خاصه آنهاست پس معرفت کمال  
 هر چیز با الاجمال تجلی ذات حق است بر ساک در ضمن آن شی که این تجلی بعد از مشاهده کثرت در حقیقت  
 در مقام سیر باشد نه الاشیاء است بهم سید و بالتفصیل باحاطه ابی و خواص است از قرائت  
 حکمیه یا تمیض سید و تعیین مراتب تنزل از توانمین کشفیه اگر از محسوسات باشد ادراک بکواس نیز  
 در تعیین معرفت حقیقت از دل است و دیگر کفر امین یعنی کفر جهل و احتجاب نیست بلکه کفر وجود و عنایت  
 پیش از بعثت توت ملکیه که برسانیده بود و تلقی مرغیب می کرد نمایی کرده اند و سلب نمودند از اول  
 قبض و فرط قطعش بقیران گردد و قدم در راه توبه نهند بلکه عین راه را تفریق بسخط و عقاب نموده  
 در کسوت امانت و طرد بر بار داشته اند اما در جوهر روح او لطیفه غم افکنده اند که گاهی خود استحق  
 عنوسی و گاسته در لباس استنار و نایوسان گان کرده بقوت طامات و اساکلکب و در شیا طین  
 و در تم تصرف می کند و بان لطیفه نظایر خلق الضلال و عین بقوت و بکرات باحدی عین میباید  
 زمین لهم الشیطان احدی لهم و اعوف بانه منده و سیکر از آیات و احادیث معاصیه میشوید که چنان  
 میباشند گرفته اند که از منقطع و لوالعوم و هم از سائر دنیا سود از صلوات چنانچه از تمام دنیا نیز و تعالی  
 فرود و اذ اخذنا من النبیین صیانتهم و صندک و من نوح ابراهیم و موسی و عیسی و سیدنا محمد و  
 واخذنا منهم صیانتهم و اغلیبنا لوجوه و کرامه و صوره و اذ اخذنا من النبیین صیانتهم و من کنه اناب

وحکمت توحید جمیع کرم رسول مصدق لما معکوا لئن آمن به ولقد نصرته وجای دیگر فرموده واذ  
 اخذ الله صیقات الیدین او نقل الکتاب التنبیة للناس ولا تکتمونه وجای دیگر فرموده واذ اخذ  
 ربک من بنی آدَمَ من طحیص رهبر ذریه تمرد اشهد هر علی انفسهم المست بریکو قالوا  
 بلی و بجزه درین موقوف مروی نیست مؤمنین که غایت ایشان بر ایمان میشود و جواب اقرار ربی بوقت  
 دادند بر کافران بوقت امان بعضی تقیماوی گویند که انبیاء و صحابه کردند و مؤمنین یک سجده و کافران  
 سجده نکردند اما سائین سخن معلوم نیست و اسد العلم باحوال عباد و دیگر در حالت برهنگی کلام حرام  
 نیست بلکه کرده است و این که است هم با یکدیگر است و بجز تلفظ بزبان حرام در حالت تنوط و بکشت  
 و ذکر خدا در جای نشن و نجاست منع است نه در شغل جماع و سمنلا اهل علم نوشته اند که ذکر الله در <sup>حالت</sup>  
 و در وقت جماع پیش از درآمدن کشف عورت کردن سنون است و دیگر مفسرین حدیث من  
 طائی فی المناهة فقد رأی فی الاکتزال علم تخصیص بصورت، زنون در روضه نوره بهر بیسته طلیه نوده آ  
 علی صاحبها الصلوة والسلام و بعضی تمیز کرده اند بجهت صورتها که آنجناب از ابتدای نبوت تا در وقت  
 و رجوانی و کلان سالی و سفر و حضر و صحت و مرض بران بوده اند اما تحقیق آنست که درین آنجناب  
 صلیم در خواب بر چند قسم است یکی رویا ای آئی که اتصال آنجناب است دوم رویا نفسانی که  
 ظهور صورت اعتقاد و غیر خود است که بر لوح خیال منقوش گشته است سوم تشبیه شیطان بصورت آنجناب  
 و این تشبیه خود تقنی است اما درین قسم گام سه شیطان بالقای کلامی بصورتی تمسیمی می کند و در سینه  
 می اندازد ابتدا در شب نیست غمرا و احکام خواب را هیچ نمیشناسد آری اهل عیبت و جوی اگر احیاناً درین  
 آنجناب بصورت رسد غالباً ازین تعبیل غمرا بود و الله اعلم و دیگر سلطنت بنوا سید از ابتدای خلقت  
 معنوی و روحی الهی است بهر بگزینت و درت خلافت عبدالعزیز بر لاک بعد از یزید تا تسلط عبدالملک  
 است او ایانت از میان انقطاع با بر نمودن صاحب قاسم بن فضل مدائنی فافسب الف شهرا لایزید <sup>بیت</sup>  
 درت نشینند و قول امام حسن علیه السلام که الف شهرا یکلهما بنو امیة رواه الترمذی و ابن جریر و احکام  
 است امیر بر جمیع الاصول درین حدیث گفته قد جاء فی صفت المحل بیت ان دوله بنی امیه

كانت على رأس ثلاثين سنة من وفاة النبي صلوات الله عليه وآله في آخر سنة اربعين من الهجرة  
 كان انقضاء ولدهم علي بن ابي سلمة الخراساني في سنة الثنتين وثلاثين وهاهنا في كواكب  
 ذلك الثنتين وتسعين سنة يسقط منها مدة خلافة عبد الله بن الزبير رضي الله عنه  
 وهي ثمان سنين وثمانية اشهر فيدق ثلث وثمانون سنة واربعة عشر وهي الف شهر تقريبا  
 والاسد اعلم ويذكر تفضيل في قسم سبعة تفضيل انواع وانشاف يركب كجود و تفضيل اشخاص قسم  
 اولها بين اولاد عليين واولاد عمر بزرگوار رسالت صلوات الله عليهم اجمعين ثانيا بين  
 قطعي الاتفاق است بل تفضيل اشخاص غير ان چند سن محمد بن ثابت شهيد است و تفضيل اشخاص  
 بين تفضيل باعتبار ثواب درجات اخرت موافق خصوص تفضيل است و اولها باعتبار است  
 تقوى و روح است بموجب كريمة اطه ان اذ هو كعند الله اتفاقا كبر و بموجب اما ريت استيفاض  
 مشهور فيهم الناس كاحصه بنو آدم و آدم من تراب لا نفوس لاحد على احد الا بدین و الله  
 و تفضيل بدین و تقوى ممكن است که اولاد اذ قال را بر اولاد و اشرف تفضيل تحقق شود حسن  
 زبهره بلال از حبش صيب ز روم به ز خاک که از قبل این چه بود صبی است به و تفضیل که به شرف  
 مقرر است همین تفضیل است پس پس و لکن در اینجا و در نوع تفضیل دیگر است که در زمین حکام و شرف  
 اعتبار آنها واقع شده و سبب کفایت نکاح و درین معنی تمام قریش بر برادر غیر قریش است و تفضیل  
 نیز اگر چه عراب باشد و دم اعتبار شرف قرب انتساب بجناب است است مآب صلی الله علیه و آله و سلم  
 بر غیر معنی ما شرف ثابت است و همین است عموم ذوقی اقربى از نفس بر ایشان شرف مآب و تفضیل  
 و زکوٰة حرام گردیده باز بنوعی المطلب بر غیر ایشان شرافت دیگر است که در حدیث است  
 احد له يد على احد من ولد عبد المطلب الا انا كما في بيان مآب است و در شرف است  
 ایشان است و مقدم است بر و بران بجدیث اول من اشفق له من اهل بيته فلا يوفى الا  
 من قوديش و ظاهر است که در قرب نسبت هیچ کس بر اولاد و عبد المطلب نیست پس بر مفضل اولاد  
 بر اولاد عمین که معین است اگر این معنی بر او میدار و پس صریح البطلان است و اگر معنی دیگر او را در بیان

نماید تا محل نزاع متعین گردد و دیگر حقیقت حسب بزرگی خاندان شخص است بشرطیکه در آباء و قریبه باشد  
 ماهفت ایش است شلا شخصی از اولاد عالمی مشهور یا شیخی معروف یا از اولاد ملک و امرا و کبار باشد حقیقت  
 نسب بزرگی و دو مان شخص است که در آبا و اجداد باشد مثل حسنی یا حسینی بودن یا ماشمی یا علوی  
 و قریشی و ابراهیمی بودن و قس علی ذلک بعضی اشخاص می باشند که در هر دو امر تفوق دارند مثل  
 کسیکه هم سید باشد هم عالم یا از اولاد عالم اند و بعضی حسب داندند نسب مثل تیموریه و راجپوتان  
 و برهمنان و اولاد امام اعظم و بعضی نسب داندند حسب مثل قه و ائیمان جاهل و سادات باره  
 و متمال لفظ نجابت در عرف عام اکثر در مقام شرافت نسبت و دیگر خواجه و نو حسب یک نیز  
 داندند باین رگهذ رابل علم را در باره آنها اختلاف نیست زیرا که با وصف تعدد فرق ایشان گنگان  
 برانکار ایان حضرت امیر رضی الله عنه و بشتی بودن ایشان و سلب لیاقت خلافت از ایشان  
 منطبق اند بخلاف شیعه که ندانند حسب مختلفه دارند بعضی بر محمد و بعضی بر علی بن ابی طالب  
 ایشان آکنفای نمایند و بعضی ازین قریب ترقی نموده بر خطبه ششمین و احوال ایشان تصریح میکنند  
 و برخی بر تقسیر و تدبیر ایشان جاوده اند تا آنکه جمعی از امامیه نوبت تکفیر رسانیده اند اهل علم  
 و رجال ایشان اختلاف است بعضی علماء بر قریبه اولی از شیخ کلم کرده اند و بعضی بر مرتبه دوم  
 امض بر قریبه سوم لکن مفتی به و مرجع همین است که اینها نیز در رنگ خواجه در احکام اخروی کافرا  
 و در احکام دنیوی جائز است که بعضی از علماء آنها را نیز مسلمان دانند حتی نجی زالمناکحة معصمه  
 و التواست بینهم و بین عبده و من اهل الحنی و اختلاف که در حال شیعه است نیز در  
 احکام دنیویست نه در احکام اخروی فلان فارق بینا و الله اعلم و دیگر هر که گفت خلافت  
 ثابت است بنص مرادش آنست که در نفس الامر نصوح من متواتره دلالت می کند برین  
 خلافت علی الترتیب نه آنکه خلافت در وقت اتفاق و نصوح بیت شده چه در آن وقت بر  
 کس بر بیاید که او را نفعی بود حاضر شده تمسک نمود و فرصت متعین نبود پس از سعادن آنها نیافت  
 لظیف الوقت و دیگر خروج حضرت امام حسین رضی الله عنه بنابر دعوی خلافت را شده

پیغمبر صلوات الله علیه که بمردی سال نزد نزول امام حسن بن فضال گشت نبود بلکه بنا بر تخمین صحابا از دست ظالم  
 بود و احاطت ظلم بر ظالم از واجبات است و آنچه در حدیث آمده که نبی و خروج بر باد شاه وقت  
 اگر چه ظالم باشد نباید کرد پس در آن وقت که باو شاه ظالم بلا سنازع و مزاحم تسلط تام پیدا کرده باشد  
 و هنوز اهل بریت و اهل مکه و اهل کوفه بر تسلط یزید پدید راضی نشده بودند مثل امام حسین ابن علی  
 و ابن زبیر و ابن عمر جمعیت نکرده خروج جناب وی علیه الرضوان از براسه وقوع تسلط او نه از براسه  
 رفع تسلط او سزا پاصواب است و آنچه در حدیث منوع است خروج است از برای رفع تسلط سلطان  
 و آن جائز بود و الفرق بین الدفع و الرفع ظاهر است و دیگر اجماع معتقد است بر آنکه تغییر فی المناقضه  
 کفر است مطلقا خواه شرک باشد خواه انکار نبوت یا انکار معاد یا انکار احکام قرآن میسر است و نیست  
 و در آیه قرآنی ان الله لا یغفر ان یشترک به و یغفر صا د و ن ذلک لمن یشاء من اولی الامر ان یشاء  
 نیست بلکه ادون و سفلی است یعنی آنچه کمتر از شرک باشد و اقسام کفر غیر از شرک کمتر از شرک  
 نیستند بلکه مساوی شرک اند یا بجهل علماء اهل سنت اجماع کرده اند بر آنکه جمیع کفار در تغلیب شرک یک  
 مشترکین اند و این آیه دلیل قطعی است بر صحت این حکم مانند آنکه سند این اجماع چه چیز است و این اجماع  
 معارض اشاره این آیه یعنی بیغفر صا د و ن ذلک لمن یشاء هم می تواند شد یا نه پس تحقیق است  
 در کتب مبسوطه است جمعی نوشته است که جمیع انواع کفر راجع میشود بشرک و مستلزم آن می گردد پس  
 محل مغفرت نباشد بر نفس این آیه مثلا اهل کتاب که انکار رسالت می نمایند گو یا چنین اعتقاد دارند  
 که جز ات پیغمبر آخر الزمان که فضل الهی است از برای تصدیق پیغمبر فاش او تعالی است پس اثبات  
 قدرت خلق مجزوم غیر خدا را لازم عقیده اینها شد و همین شرک و علی هذا القیاس در جمیع اقسام  
 کفر تکلفات نموده اند لکن در تحقیقین دلیل این اجماع آیات کثیره اند که متجا و در اینجا آیه خواهد بود  
 و همه دلالت دارند بر آنکه کفر آیات الله مطلقا مستلزم خلود و تابد و در راست خواهد شرک باشد خواه  
 غیر آن مثل تولا تعالی ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المؤمنین فی نفاق جمیع مخالفین غیر ما  
 اولدک هم شرک البریه و مثل تولا تعالی ان الذین کفروا یا اتنا سوف نصلبهم یا رکبنا نضجت



جلد در هم بدلنا هم جلوا داعیها لیدن و قولا العذاب الی غیر ذلک من الایات و در حدیث وارد در  
تفاهم محمدا که الا من جلسنا القرآن و ارشد صحیح است مکن قرآن منحصر در آیت ان الله لا یغفران لشرك  
به نسبت بلکه آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب المشرکین نیز داخل قرآن است و در حدیث شریف است  
بقره یحییان را ببطالی خواهم بخشد و فرما بخند بر آورد زمین مومنان اند که اصل ایمان قلیل و از روی او  
بسیج عمل نکرده اند چنانچه در بیان حدیث واقع است لم یعملوا شیئا قطعه مراد از ان عمل جراح است  
نه اصل ایمان و اهل تفسیر شرک را شامل سبب انواع شرک نوشته اند کفر یا ضلالت اصطلاحی شرعی لفظ  
شرک گردانیده پس حتی ان الله لا یغفران، نیز در روایات ایشان آمده که لا یغفران بکفر به است  
پس تا همه ضیاری و در تحت آیه و لا ینکحوا المشرکات الا الذوات المشرکات تعذر الکتابیات لان اهل الکتاب  
مشرکون عدوتی و وفای الیهما یعنی میران است و قائلت النصرانی السبیلین الله الی قوله تعالی  
سبحانه عما یشرکون و لکنما حکمت منهن بقوله و المحصنات من الذین اوتوا الکتاب و یغوی ذوالکم <sup>تشریح</sup>  
در زمین آیه نوشته تبیل الآیه مستتره فی حق الکتابیات قوله تعالی و المحصنات من الذین  
او قولا الکتاب من قبله و غیره الی حدیث جابر قال قال رسول الله ص  
تزوج نسائهم الکتاب و لا یتزوجون نسا زمان قبل کیف اطلقتم اسم الشرک علی من لم ینکر الامانة  
محمد صلی الله علیه و آله بن فارس لان من بقول القرآن کلام غیر الله فقد اشکر مع الله غیره استتمه  
و تحقیق بها است که آیه یغفران آیه تشریح قرآن در تکلیف و تاسی کفار مطلقا وارد شده بلکه در حق  
اهل کتاب نیز مخصوص است چنانکه آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین و یقالو  
نفسنا النار اذ ایا ما معدودة ان قوله ذار لکن احذیرک النار هم فیما اخذوا من و سبب اهل بر  
و صوی که بر ایشان کفر رسیده و حال ندوستان الذین کفروا من اهل الکتاب پس جلست تسمیه  
شرک نیست و مراد از او دون ذلک نیست کفر در سبب کفر است و یا باشد خواه صغیر و جبارین <sup>الایه</sup>  
و الله اعلم و چه بگویند من نیز بر ازان حدیث است که روایات متعارفه منتخا لفظ ازان بلید و <sup>مفرد</sup>  
شهادت حضرت امام جعفری علیه السلام را در شده از بعضی روایات ضا و استنباط و ابانت اهل بیت و خانله

رسول صلعم مفهوم می گرد و کسانیکل این روایات در نظر آنها مرجع واقع شده حکم لعین او نمودن چنانچه  
 امام احمد بن حنبل و کیهامی و دیگر علما و کثیر و از بعضی روایات کرامت این امر و خطاب بر این زیاد  
 احوان او و است برین کار که از دست نانبان او بوقوع آید معلوم می شود و کسانیکل این روایات  
 نزد ایشان مرجع شده منع از لعن او نمودن همچو حقیقه الاسلام غزالی و دیگر علما شافعی و اکثر حقیقه و جماع  
 از علما که نزد آنها هر دو روایات متعارض شدند و ترجیح یک طرف بر طرف دیگر حاصل نشد  
 بنا بر احتیاط متوقف ماندند و همین است و حسب بر علما در حدیثین نزد تقاضی بر این آرسه در بعضی  
 و این زیاد که رضا و استبشار ایشان این فعل شنیع قطعی است من نیز عبارتی است که در توقف  
 نیست و دیگر حکم اجرتی که حافظان قرآن بر خواندنش می گیرند چیز صوت و در کئی آنکه ذاب  
 قرآن خوانده را بعضی مبلغ کذا بدست کس بفروند این حدیثی محض اجل است باجماع اس است  
 آنرا نزد امامیه سراج رتشارت است بلکه ثواب روزه و حج و دیگر عبادات نیز میفر و شنند و دلیل  
 بطلان آنست که حقیقت بیع مبادله مال به مال است و ثواب طاعات مالی است بلکه حتی است که با  
 این شخص بیگم و عده الهی ثابت می شود و در آخرت استیفای آن خواهد نمود و بیع حقوق خواه دنیوی باشد  
 خواه اخروی مثل حق و لا و حق ارث و جبران جائز نیست و دم آنکه شخص را براسه ختم نمودن قرآن  
 مزد و گیرند و ثواب آن ختم بر تاجر سر این صورت نزد حنفیه جائز نیست و نزد شافعی طولی و تفصیلی  
 و اردویم آنکه شخصی سببه ثواب قرآن خوانده کیسه بجهت ثواب او خواندن آغاز و هرگز  
 خیال معاوضه و مصلحت و سوء حظ و ننگند و آنکه بطریق مکافات بعد از آن یاد رشتنا سے خواندن آن  
 زی بجز سببه بر مبادی احسانی نماید یا شمع یا نند که زسار به نیت انجام و زسان می آید و این کس در  
 مکافات آن قرآن یک کلمه تعلیلی و نحو آن براسه اینها ندرت باشد بوی بخش این صورت با کرامت  
 بلکه حسب چه در حدیث آمده من صنع الیکو مصرف کنه کافیه چهارم آنکه شخصی است طالب علم دینی یا کاتب  
 حفظ قرآن یا اشتغال بطاعت و دیگر لکن از راه تملدستی و فقدان وجه معاش فریفت اشتغال با این امور را  
 و اگر صاحب مایه زرد او در حقیقت او شود تا بفرغ بال مشغول بطاعت گردد و نیز صورت هر دو را اگر کمال بر هر  
 عت

او حاصل میشود و قال تعالی للفقراء الذین احصوا و انکم داعیات بر طاعت که جایجا در حدیث مدوح  
 واقع شده همین است لکن این را اجرت گفتن بمبارست پیغم اکمله شخصی قرآن را نبرد و بر طاعت کبکه  
 تصدیق با جمعی خواند و بر آن اجرت میگیرد مثل قریب و تعویذ نیز هم بعضی سوره قرآن براس حصول بعض  
 مطالب و نیوی یا براس خلاص از عذاب گویا این قسم نیز جائز است بلکه است و همین است مورد  
 ان احق ما احد فیه علیه اجرا کذاب الله و قصه رقیه کلدیغ بسو و فاقه و گرفتن اجرت بر آن  
 نیز از همین تعین است و دیگر تفسیر قرآن کریم و حدیث شریف را و لا علم صرف و نحو و اشتقاق و لغت و  
 معانی و بیان و اصول فقه و حدیث و تفسیر و عقائد سلط و آثار و تواریخ ضرورت بدون معرفت  
 این علوم در آمدن در معنی قرآن و حدیث جائز نیست راجعاً ازین بر صاحب مذہب تسک ان  
 و حدیث میکند و در دفع شبهات مخالفین محتاج باین میشود و تا به این راه و در اصل اعیان علی بن ابی طالب و غیره  
 و مخالفت مذہب خود را باطل مینماید لکن میزان در معرفت حق و باطل تفسیر مرفوع پس علم لغت پس فهم سلفان  
 صحابه و تابعین است انچنانچه این جماعه از تعلیم آنجناب صلوات الله علیهم قرآن حالیه و تقالیه فیصدده اند و در آن تطبیق  
 ظاهر نگریده و حسب القبول است و در مصداق من فسر القرآن بآیه فقد کفر و فی روایتی نقل شده است  
 من الناس باشد حال قرآن و حدیث کیست که هر دو بنامی وین وصل مؤصل شرع بسین بافت عربان  
 و این لغت است که حقیقت و مجاز و ظاهر و مؤول و مجمل و بسین و جز آنست و دیگر بسبب تفرقه صحابه در متابعت و در  
 صحابه و تابعین تبع ایشان احادیث مجتمع بودند کسی اگر بر حدیث غیر باطله و اطلاع همیشه هر یکی را صحیح میسر نمیشد و در  
 آن حدیث که کثیر آحاد است یا مشهور در یافت میشود انچه پیش هر چه مندرج میشود هر یک موافق ذکا و جز  
 در آن اجتهاد می کرد و موافق طبع خود را احتیاط و وساحت داشت بدو تسهیل ترجیح مینمود این معنی  
 و اگر در شریعت را فرائض ساخت و میت سیچ کس جبر امتثال مرض او رسول و ابتغای رضای ساری  
 دیگر نبود و هرگز کسی مخالفت حدیث قصد نکرده مگر آنکه غیر آن حدیث را بر جمعی از ترجیحات شرعی  
 خواه روایه خواه در ایة غالب تر میساخت و سخن در ترجیحات طول و عرض بسیار دارد علما اصول فقه  
 قریب صد وجه از برای ترجیح کرده اند لکن بعد از آنکه و اوین سنت مدون گردید اغراض ترک عمل

بحديث از هم پاشيد قدما و درين كار مذبذوبانند و مقلدان ايشان بى شبهه باز و در شيخ الاسلام بن سبويه  
 در رفع الملام عن الائمة الاصحاب وجه اين هذر زياد و بر بست حسب ذكر كرده و از اينجا ظاهر شد كه طمان  
 براى بوضيقت او و امثال او بنا بر ترك عمل و قول بحديث سخت جاهل است و ابروى دين خود را اين طعن  
 بروى رضى العرسنه و بر علماء ديگر از سلف و خلف كه ماشه برين طريقه گذشته اند و مذبذوبان  
 صحيح پير ايمون حال صدق مال ايشان مست مى ريزد و نمود با ندرت و بگيرد در مسائل فروعيه  
 ندر بيه نسبت خلاف بسوى حديث كردن سخت بى ادبى است اگر چه مراد او بنا بر آنكه مخالفت  
 از طريقين است رعایت اين معنی است كه اين حديث با خصوص مخالفت ندر حسب حنفى است اگر چه  
 ندر حسب حنفى مخالفت حسبى اجماعى است پس مثل روى حديث متخالف ظاهر است كه مستند است  
 لکن و واجب آنست كه عمل بر حديث راجع و متعين است و از مخالفت مرجح بعد از آن كه پرواى است  
 وفق عبارت در آنچه مقامات آنست كه چندين گویند اين ندر حسب مخالفت حديث مست پس مردود  
 باشد كل عمل ليس عليه امرنا فنهى شد نسبت خلاف بسوى حديث كردن شان مسلمان است  
 كه جاهلان است كه علاوه ايمان و بشاشت اسلام درون ايشان را فرو گرفته و از دين جز اتم  
 در رسم حفظ ديگر ندر اند و بگيرد من قال لا اله الا الله دخل الجنة و حديث صحيح است و در شيخ  
 احاديث ديگر هم آمده مثل من مات وهو يعلم انه لا اله الا الله دخل الجنة و من كان  
 آخر كلامه لا اله الا الله دخل الجنة پس اگر اين كله را وقت خاتمه گفتن نصيب كند شود  
 اين ندر است كه هر گاه بان تمام نماز و منقور و معفو گوید و ندر است اميد هست دم هرگز از ب نواب  
 بگيرد ايشان لا اله الا الله ندر است نوب و همان كه توحيد بيب بى كس ندر است ز كيتى منفره  
 بهتر از اين و بگيرد حديث ما اصرع من استغفروا ان عاكف في اليوم سبعين مرة صحيح است ابو داود  
 رواه تيشن لى ابى بكر صديق رضى الله عنه كرهه و غيبه است كه هر گاه استغفار رفتار ندر است  
 التجاى صادق بحق باشد كارى كند اگر چه بسبب غفلت آن گناه مكر چه اصرار نشود اما اگر التجا ندر است  
 نيست نى ايقين استغفار نباشد چنانكه را بول بصره گفته استغفار را يحتاج الى استغفار كذا



مقرر زان بود کسی که بی طبعی او کم از چند باشد چنگه زانما قبضه می تواند رسانید و مطلق حمیه بدتر از قصر  
شدید است. قصر شدید بدتر از قصر قلیل و هر قدر از اتباع سنت دورتر افتد محل عتاب و خطاب است  
و دیگر حدیث و لاد الزانکاید خطب الحجة صحته ندارد منقح این است که حق تعالی عمل هیچ مؤمن  
صالح متقی را کف نیسازد پس او را افضل ابوبن گرفتن بجایست طایفه مخصوص اولاد او را نیز یکا از  
اولاد ولید بن منیره که در نص قرآن مجید او را ز نیم یعنی حرافزاده فرموده اند مثل خالد بن ولید صحابی  
بزرگ جلیل القدر لقب بسیف السید پیدا شده و امامت جمعی کثیر بر روی جناب نبوت صلوات علیها  
و حالت امارت عساکر کرده و نیز حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه زیاده را که  
ولاد از ای داندستند و بن ایسی می نوشتند ایر بصره و دیگر بلاد کردند و در آن حالت همیشه امامت  
می کرد اما یکیک باین عیب معروف باشد و در نظر مردم محقر و قلوب را از وی متفرق باشد پس این هر دو  
معنی برنا فی امامت است امامت این قسم شخص کرده است بکراهت تمیزی و کراهت امامت و لاد الزان  
که در کتب نقد مذکورست محمول بر همین قسم شخص است و امامت علم و دیگر از مختصان و خواجبه سرایان  
خاصی عوین و نحو ایشان هر کرایان بخدا و روز جزا دارد و طاعت الهی بجای آورد و از منیات و  
منکرات اجتناب دارد بی شبهه سخن ثواب و جزات چو ایشان را خودی تقصیر نیست این حالت محض  
بیتقدیر الهی است و توبه مجامعاً و توبه است چون شرک و کفر و توبه نازل می گردد و الاسلام بحسب ماتمبلس  
و یکسما صله که دون اوست چو حقیقت دارد که توبه نزل آن نشود و دیگر حق تعالی رزق حیوانات از  
و بهانه و شرات بر زمین آفریده است و همچنین برای جن از زراعت میخواهی شود و اینها چنانکه خود در نظر  
نویسید بران ایشان آن حصه را نیز بنظر نمی آید و آنچه نصیب آری بیان شده است ایشان می مانند  
اینست حقیقت، برکت بودن جنات از جنس خاک که در علوم شهرت دارد و وجود جنات ثابت است  
بص قرآن و حدیث و انکار آن انکار قطعیات دین و ضروریات شرع سبعین است و سنگا کافرتر  
و دیگر جزا اعمال بگانه در دنیا هم برسد حق تعالی فرموده ما اصحابکم من مصیبه فیهما کسبت  
اید یکم و بعضی عن کثیر و در حدیث آمده که سر چیز را جزا در دنیا مقرر می رسد یعنی بر او شاه عادل و سخاوت

پیر و مادر و بد سلوکی با قرابت و پاداش کامل را اگر عفو نشود روز جزا معین است الاغفر او میگردد  
 برای آنگاه کردن بندگان خالص و صلح و برای سبک کردن زمین از گنایان عباد ملامکه حکم  
 می فرماید که قطعه را از زمین حرکت دهند پس آنها باد تند را زیر زمین و خلی می کنند که بسبب قوت کثرت  
 آن باد زمین در جنبش می آید این را زلزله نامند و دیگر بخار با س زمین و دریا طوف آسمان می رود  
 حق تعالی فرشته را که در عذاب دارد حکم می فرماید وی اینها را اول فرجام آورده که کیف می سازد و  
 ماش بعد از کشتن آب میشود و بعد از آن حکم میشود که بکشتن از آسمان گرفته درین ملاحظ نمایند تا  
 بقوت آن اکثر مخرات آب گردد و چون آب شد حکم میشود که این آب را با زمین از بند با فشار آن آنها را  
 سوراخ کند و آب برست پس آب شده بر زمین می ریزد و برای راندن ایشان چابک با س آتشین  
 نام آتبارق است و او از یک طرف آسمان شنیده میشود گاهی تسبیحین فرشته می باشد و گاهی  
 ارواحی از پارسه تابان خود و از پارسه غمام و گاهی حکم الهی بر تنخصه یا بر زمین میزند آنرا صاعقه  
 می گویند و دیگر در جم بنابر تحقیق علماء است ماشه و یک حبه و جنس حبه است و حاشا شده عبارت از  
 هشت حبه و حبه یک سرخ که آنرا قتی گویند و سه چوبزن و دو جوست و حدثقال چهار نیم است  
 و دینار نیز چهار نیم ماشه و قله و دوازده ماشه است و رویه سلوک شایان هندی دوازده نیم ماشه  
 که رویه بهادر شاه است که دوازده ماشه بود و لکن مروج نیست بلکه در عهد محمد شاه و احمد شاه اصلا  
 بنظر نیامده و اشرفی بوزن دوازده ماشه است مگر اشرفی بهادر شاه که دوازده نیم ماشه بود و آن نیز  
 مروج نیست این است حقیقت او وزن اکنون باید دانست که نصاب طلا عبارت از است دینار است که  
 از است شتقال باشد یعنی هفت نیم توله زیرا که شتقال چهار نیم ماشه است پس وزن است شتقال  
 هفت نیم توله باشد و باعتبار توله ماشه میشود و است شتقال نیز توله ماشه است پس هفت نیم توله  
 است شتقال باشد و واجب در آن ربع عشر که دو ماشه است و دو حبه زیرا که عشر هفت نیم توله است  
 میشود و ربع توله ماشه و ماشه و حبه میشود و همچنین عشر است شتقال و دو شتقال است که عبارت از است  
 و ربع دو شتقال نیم شتقال که همان دو ماشه و حبه میشود و بحباب اشرفی سوا می بهادر شاه هشت

نصاب طلا

اشترقی بود و ماشه نصاب طلای شود و چون خمس نصاب بر نصاب بیفزاید که آن خمس بحساب شتقال  
چهار شتقال میشود و بحساب تولد یک و نیم تولد طلای شود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب بیفزاید آن  
خمس سه جبهه و خمس جبهه میشود که مجموع نصاب خمس آن بحساب شتقال است و چهار شتقال و یک  
تولد طلای شود و مجموع خمس زکوة نصاب باز کات نصاب دو ماشه و پنج جبهه و سه خمس سه می شود  
و مابین نصاب خمس در همچنین از خمس اندر نصاب تا خمس دیگر و علی هذا القیاس عفوست و نصاب نقره  
دو صد درم شرعی است که عبارت از پنجاه و دو نیم تولد است زیرا که درم شرعی سه ماشه و یک جبهه یک  
خمس جبهه است پس دو صد درم شرعی بلوزن ماشه شش صد و سی ماشه می شود که بعینه پنجاه و دو نیم  
تولد است و بحساب روپیه سوا می بهادرتا سی پنجاه و چهار روپیه و نه ماشه نقره میشود که قیمت آن  
دوازده آنه میشود چرا که در دلی نقره خالص که آنرا چنانوی گویند روپیه را دوازده ماشه میفرشند  
و واجب در آن ربع عشر یعنی پنج درم زیرا که عشر دو صد درم است در ربع آن پنج درم است  
بحساب تولد یک تولد رسته ماشه و شش جبهه است زیرا که عشر پنجاه و دو نیم تولد که عبارت از شش صد و  
سی ماشه است پنج تولد رسته ماشه میشود که تعداد ماشه شصت و سه ماشه باشد و ربع آن پانزده ماشه  
و شش جبهه است که همان یک تولد رسته ماشه و شش جبهه میشود و بحساب روپیه یک روپیه و چهار ماشه  
و دو جبهه نقره است که قیمت آن هفت تنگه و یک و نیم فلوس عالمگیر می شود چرا که عشر پنجاه و چهار روپیه  
و نه ماشه نقره پنج روپیه و پنج و نیم ماشه نقره می شود و ربع آن یک روپیه و چهار ماشه و دو جبهه است  
که موافق قیمت حال یک روپیه و هفت تنگه و یک و نیم فلوس می شود و چون خمس نصاب بر  
نصاب بیفزاید که آن خمس بحساب درم چهل درم است و بحساب تولد ده تولد نیم تولد است و بحساب  
روپیه ده روپیه و پانزده آنه میشود و خمس کوة نصاب بر زکوة نصاب بیفزاید و آن خمس بحساب  
اول یک درم و یک سب و دو ماشه و یک جبهه و خمس جبهه که همان درم باشد و بحساب سوم شش تنگه  
عالمگیر می شود پس در دو صد چهل درم شش درم و در شصت و سه تولد یک تولد و شش ماشه  
و هفت جبهه و خمس جبهه و در شصت و پنج روپیه و پانزده آنه یک روپیه و ده آنه میشود و همچنین هر خمس که

نصاب درم



زیاده شود میرین طریق حساب باید کرد و باین انصاب خمس و نیز باین خمس دیگر عفوست نزد  
 امام اعظم هم و نزد ابو یوسف و محمد و امام شافعی هم واجبست و در زائد بحساب آن اگر چه آن زائد یک  
 درم باشد مثلاً از دو صد و یک درم پنج درم و نیم خسته و ثمن خسته و یک جزوا از دو صد جزو خسته  
 و علی بن ابی القیس فرمودی نزد حنفیه بقول ابو حنیفه است و معتبر در وزن دراهم وزن سبعة یعنی در آن  
 که در انصاب و در وجوب زکوة معتبرند آن در آنست که هر چه از آن بوزن هفت مثقال باشد و آن ظاهر  
 نیز اگر ده درم باعتبار آن باشد علی شش و یک و نیم باشد می شود و هفت مثقال بحساب ما شش همین قدرست  
 پس ده درم بعینه بوزن هفت مثقال باشد و هشت آنکه سابق در زمان جاهلیت و نیز در ابتدا  
 اسلام در هر اسم با اعتبار وزن مختلف بودند بعضی درم بوزن یک مثقال که ده درم مواز ده  
 ده مثقال باشد و بعضی درم بوزن نیم مثقال که ده درم هم سنگ پنج مثقال باشد و قسمی  
 از آن سه شش مثقال یعنی دو ماشه و پنج خسته و سه شش خسته که ده درم بوزن شش مثقال می  
 پس امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در زمان خلافت خود امر فرمود که از انواع ثلثه سه درم  
 گرفته ثلثت وزن مجموع آن درم مضروب کنند چنانچه مجموع درم مختلف الاوزان نه ماشه و سه  
 و شش جمعی شود و ثلثت آن سه ماشه و یک جمه و شش جمعی شود و همچنین ده درم مواز ده  
 مثقال است چنانچه سابق بتفصیل معلوم گشت و سومی است بوزن سبعة و همین است معمول چنانچه  
 بزرگ گفته سه ده درم شرعی ازین سبکین شنوده آن دو توره هفت ماشه هفت جو فاقه صرا  
 همین بن فائق خان و وجد مکنت با بخطه ما نصد عرضت هذه الرسالة علی حضرة  
 الاستاذ فخره بصحة ما فيها و یگوید در حدیث ابن عمر است مرفوعاً للمکیال صکیال اهل البصرة  
 والوزن وزن اهل مكة رواه ابن داود والنسائی لکن ابو داود و دینوری هر دو از آن سکوت  
 کرده اند و اخروجه ایضاً البزار و صححه ابن جکان و الدارقطنی و در روایتی نزد ابی داود و جاک  
 ابن عمر بن عباس آمده و باجملة حدیث دلیلست بر آنکه مرجع نزد اختلاف در کیل بسوی مکیال است  
 و نزد اختلاف در وزن بسوی سیران مکه اما مقدر سیران مکه پس ابن عمر گفتند بخت خایه است

عن كل من وثقت بمبيعه في جدت كلا يقول ان دينار الذهب يكثره اثنتان وثمانون  
 حبة وثلاثة اعشار حبة بالحب من الشعير والدرهم سبعة اعشار للمثقال فوزن الذهب  
 سبع وخمسون حبة وستة اعشار حبة وعشر حبة فالرطل مائة وثمانية وعشرون  
 درهما بالدرهم المذكور وما مكياال المدينة فعن اسحق بن سليمان الراري قال قلت  
 لمالك بن انس ابا عبد الله كم قدر صاع النبي صلعم قال خمسة ارطال وثلاث بالواقي انا حرد  
 فقلت ابا عبد الله خالفت شيخ القوم قال من هو قلت ابو حنيفة يقول ثمانية ارطال فغضب  
 غضبا شديدا ثم قال اجلسا به يا فلان هات صاع جدك يا فلان هات صاع عمك يا فلان  
 هات صاع جدك قال اسحق فاجتمعت اصعب فقال ما تحفظون في هذا فقال هذا حدي  
 ابو عن ابيه انه كان يري في هذا الصاع الى النبي صلعم وقال هذا حدي ابو عن اخيه انه  
 كان يري في هذا الصاع الى النبي صلعم وقال الاخر حدي ابو عن امه انها اذ ات بهذا الصاع  
 الى النبي صلعم فقال مالك انا حردت هذه فوجدتها خمسة ارطال وثلاث ارواه المانظري  
 وابن قيس مشهور يستبيح زكوة ابنه جيدا ورواه ابن خزيمة وعالم از طريق عوده ان اسما بنت  
 ابي بكر وزيش نوره وكنت انهم كانوا يخرجون زكاة الفطر في عهد رسول الله صلعم بالمدائن  
 يقفان به اهل المدينة والبخاري عن نافع عن ابن عمر انه كان يعطي زكاة رمضان عند  
 النبي صلعم بالمدائن اول ولم يختلف اهل المدينة في الصاع وقد روي عن اهل الصحابة الى  
 هذا انه كما قال اهل الحجاز خمسة ارطال وثلاث بالعراق وقال العراقيون منهم ابو حنيفة  
 انه ثمانية ارطال وهو قول صرد وقد دفعه هذه القصة المسندة الى صبيحان الصحابة  
 الق قورها النبي صلعم قد روي عن ابن مسعود يعقوب بن ابراهيم صاحب ابو حنيفة بعد هذا  
 الواقعة الى قول مالك وترك قول ابو حنيفة كذا في النبل ويحجزها كغثة الصاع اربعة امداد اجامعا  
 تسمى رقماوس كغثة الصاع والصواع بالكسر وبالضم للصوع ويضم الذي يكال به وقد روي على الحكم  
 المسلمين وقرئ بهن وهو اربعة امداد كل رطل وثلاث امداد بالضم مكياال هو رطلان

اوصل وثلث آوریل گئی کہ انسان المعتمد ل اذا صلا لها وصدید اہ بجماع و بہ سعی حد اقال  
 وقد جربت ذلك في جلدته حيدر اتي وصاح عمر فاروق بنبت رطل بود باجماع معتد عمل بہ وکیل  
 کیال مئی ست و دروزن میزان تکے بروچی وقد روی کہ مذکور شد و تمام این بحث در سگ شتام  
 بڑیل زکوٰۃ نظر ذکوٰۃ زر و سیم کہ درست و اسد علم و دیگر صنادی و نوب بسیارست ضبط نیز نیست و کبار ش  
 دو گوہرست ظاہر و باطن ظاہر شخصت و شش کبیرہ است و باطن چپا صد و یک علی اختلاف اقول  
 العلماء فی ذلک و این ہمہ مذکورست در زواجر عن اقران الکبار و عفو از کبار توبہ جمع علیہ علم  
 قطعی الشبوتست و گاہے توبہ ہمہ منفر میشوند من شام اسد تعالی سہ برو و عطا عیبت چند ان  
 شترسان اہل ایمان را کہ می بخش رگند بہ توبہ ہمہ آمر زگار من بد و دیگر درازانہ انخفا عن خلانہ  
 انخفا و بزیل اثبات خلافت خلفا و نوشته کہ قرن اول زمان آنحضرت صلعم بود از ہجرت تا وقت  
 و قرن ثانی بان خمین و قرن ثالث زمان ذوی النورین بعد از ان اختلاف نماید بر آمد وقت نماظا کبر  
 قال حدیث قوی بہم رسید کہ مراد از قرون ثلثہ تفصیل بیان درست است اخرج ابو یعلی عن علقمہ  
 بن عبد اللہ المزنی عن رجل قال کنت بالمدینة فی مجلس فیدہ عمر بن الخطاب فقال البعض  
 خمسة و کيف سمعت رسول الله صلعم یصف الاسلام فقال سمعت رسول الله صلعم یقول  
 ان اول اسلام بدأ حذوا ثم تبتا ثم ربا عیبا ثم سدا یسما ثم باکر لا فقال عمر فما بعد البزول  
 الا الفصان و این توافقست بمضمون آید اخرج شطاہ ثم آندہ الا یة کن فی صفحہ ۶۲  
 خبج شتر کہ قدم در سال پنجم ہادوثی آنکہ در سال ششم در آمدہ رابعی آنکہ در سال ہفتم پای گذار شد  
 سہین شتر شت سالہ باشد باز شتر ہذا اقال در حدیث ابو ہریرہ است الخلفة بالمدینة  
 و الملک بالثام روا البیہقی فی دلائل النبوة دانستہ شد کہ خلافت را شدہ بکریسہ خراہد بود و در خارج  
 غیر خلفا نوشتہ در روایتہ افاست ننو و دانستہ و این جمال با تفصیل در صفحہ ۱۳۱ از نسخہ مطبوعہ بر علی مذکور  
 و در صفحہ ۱۰۱ نوشته بعد آنحضرت صلعم ہما کہ مذکورست ذکر خمینست لانیروا و انجا قرون ثلثہ شہویہ  
 شتر ہذا در قرن ششم است خلافت ذوی النورین بود کہ قریب بدوازہ سال بودہ است فقال حدیث



رضی الله تعالی عنهما و چند استدلال بسیار قوی بر بدت نبوت از هجرت تا وفات رسالت می تواند شد اما چه دور  
 اهل علم ازین حدیث قرن صحابه و از لفظ توبه هم قرن تابعین و از یونانم دیگر قرن شیخ تابعین فهمیدند آن  
 وضاحت این ظاهر از احدی از سلف و خلف معلوم نیست که سابق فی ذلک کتاب و شاک نیست که تمام  
 از مزالق اقدام در مدحض انما هست و حال این اشکال خالی از اشکال نباشد امید است که اگر جمله  
 صحیح بود فوعد و آورده درین باب فراهم آید و اسعان نظردران بکار برده شود که از کجا یکشاید این موضع  
 در خود و مزید بغرض و تطبیق این مسئله نیست شرح این جبران و این خون جگر بی این زمان گذرد  
 سابقت و گردید و دیگر توبه اگر بیدم و قلع از معصیت با عدم عزم آینه واقع شود بی شبهه مقبول است  
 تا شب مجبونی گناه می گردود در در رد و قبول چنین توبه خلاف لغض و خارق اتفاق علماء راست و  
 در ترغیب توبه و انابت احادیث صحیح بسیار آمده صحیح توبه کنیم و شک کنیم توبه می توانیم بد انگفت  
 آنحضرت صلوات الله علیه و علی آله و سلم و خیر الخطائین التوابون اخرج الترمذی و ابن حبان  
 و بسنده قوی **ع** رقم سپید و سیاه بن بزین شکسته نگاه من نه چمن و چه قدر گناه من خیر زمام  
 غفور توبه قلبی یا عبادی الدین اسمی فاعلی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر  
 الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم و نه آخر المختصر و محمد علی زکریا صلاته و سلامه علی سوره

محمد و آله و صحبه و سلم بنا لک

ت

خاتمه طبع مع تاریخ ریختن خامه نیم حافظ سید اعظم حسین صاحب  
 سند یومی نامی که مشهوره سلمه الله تعالی

سند  
 یکتا ستوده ستایش آموز را که زبان را سخن آموخت و روان را بدانش آفرخت بستانشها تنوا  
 و نعت بر گزیده گزین را که جن و بشر را بهدایت نوخت و سیاه تا سپید بنور دین منور ساخت

بگزین ادا ادا نتوان نمود بدان عالی جناب در و روی با ساز و برگ از بنان فرستاده ایم و در حیرت  
 بروی خویش کشاده و برآل و صحابش نزول حرمت بی اندازه از خدا خواسته ایم که او بنشیند بر میز  
 خود و بر پشت آراسته سپس نظر را قزوه و دیار و خرد را نوید دریافت که خرد و رایغ منظور بگاید سعادت  
 نوزاد بنضیلت نبیا چشم و چرخ دیده روشندان روزگار جانشین و سادو آریان و آلتا بنزله آید  
 اقبال فرغ دیده اجلال ابوالنصر سید علی حسن خان طابت لالیام و الیال که خرد نشین  
 خادجی بانماز مناجات و عالمی اویت زخم کار آریان دولت پیوسته با زوی خدمت بواجوب  
 او پیشه که فرخ نژادان و الانب رسم و راه بزرگان راروز بازاری دهنه و باقرایش آبروی کرد  
 و گفتار آیین نیابکان خویش نهند طریق اشاعت سنت که برگرفت نیابکان اوست پیش گرفت  
 و شیره بهایت ملت که بجان پذیرفته بزرگان اوست چنان پذیرفته هم برین شیره کتبی است موسوم  
**بالبینیان المرصوص** بن بیان ایجاز الفقه المنصوص همانا از نامی و صحیفه ساهی بلوغ المراد  
 من ادله الاحکام فرهم آورده علامه افادت گهر بدست اثر حافظ ابن حجر را که جانش روشن خاکش  
 باد و زبان پارت ترجمه پر خدمت و تنگ مالکان علم استعد او را از زنده شمعی و کار و انیان حریه  
 فضل و کمال را فرزند و اراجه میا ساخت و زین زمان نیست آقران بفرمان افاضت عنوان کرد  
 ریاست شکوه افزای امارت کمت پناه طریقت ز قمار سنت آگاه حقیقت آما حیره مین روشن نگار  
 خرد آئین خرد و پناه خرم سوز فتنه و سنا و چهره افروز صلاح و سعادت جناب مستطاب معلی القاب  
 و الاجاه امیر الملک نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر دام المجد و التقاضی که مؤلف  
 فر و سیده منش گزیده روشن لاپر روشن اختر عالی گهر است و شیره حق پر و بی پایه شجر شکوهی که کثیر  
 بچین حکمرانی فرمانروا سونشا بجا و آرا شکوه سکندر بارگاه ماهیم ماه سپهر اوج و کمال تهنه و زجهان  
 جاه و جلال آوزنگ زیب کشور کارگاری بالانشین مجلس شهر یاری دولت و ربان صدایک عنوان فرخ  
 لقب و الاحلم جناب نواب شهاب جهان **سید** مخاطب بعالی خطاب حسین لا و را خطم طبقه اعلا  
 ستاره هند تاج هندوستان در کسبه بویال ادا ادا اندر العز و الاقبال که فرمانفرماست بقسین ملکین

فرشتہ قرین است و صورت آرا سے این صحیفہ انیقہ اش بیایہ فرزند سعادت نشان آنغوش شیدہ صحیح  
 فرزاد روشن پریش نظانت کوش حکمت آیات قضیلت ملکات جاتع مکارم سعید ابو الحسن سعید  
 ذوالفقار احمد جاہ اسد الاحد و شرکت نظر ثانی جانہ معارف مقبول و مقبول حاوی مزایا کے  
 فروع و اصول نکات آموز افادت مقال جناب محمد عبدالحق ایہ اسد اللعالم و یگانہ و نش  
 خصال مظهر فضل و کمال و دقائق آگاہ و دقائق دستگاہ حافظ مولوی محمد احمد عافہ اسد اللعالم کیست  
 خوشنویس چاد و رقم ہانی تلم منشی محمد عبدالرحیم لکنوی البقاہ اسد القوی و اصلاح حجرا ماہر کارا گاہ حافظ  
 کر امت اللہ حفظ اسد و ادارت خان منیع الشان دیانت پسند امانت پیوند محمد عبدالحمید  
 اعانہ المنان مرین عجمالہ نافعہ رادر طبع شاہجہانی ریزو رطبع پر دختند و با حسن اوقات بحسن استامان  
 کار کار تینا سے زمانیان ساختند

### قطبہ تاریخ

سیر ابو النصر خردور را بساغر دیدہ ام	آن می حکمت کہ روشن مغز آمایان
گفتہ باشند در حل مہر منور دیدہ ام	آنکے گریبے بیگا ہے جلوہ گرد منظرش
دستبرد رضی بر باب خیر دیدہ ام	آنکے از نیروی دیش بر اساس فتنہ با
ہر کیے را شہرہ آسود ما با حمد دیدہ ام	دودہ روشن ساز سادات جہان کز نجی
جای او در بزم با خسرو برابر دیدہ ام	پای او در زرم از بہرام گامی پیشتر
زہرہ را از دوش و سرا گنبدہ حج دیدہ ام	بر صبر بیخامش کا داسے داودی دہ
از ترقی ذرہ اش ہتتا بختر دیدہ ام	قطرہ اش گوہر باغ از تنزل خواندہ ام
علم در ذہنش عطار دور و ویک دیدہ ام	لطف و طبعش بہاران و گلستان گفتہ ام
گاہش از اشعار عود آگن بجز دیدہ ام	گاہ از نگین عبا لاش گل نشان فہم
زین سپس محکم ہزار سہر سکند دیدہ ام	ز در تم بنیان مرصعی کز بنیاد علم
جلوہ آرا در لباس شج دیگر دیدہ ام	مربخ حافظان جبر از خامہ اشش

<p>زاد راه کاروان خضر جهرد دیده ام          هز زمان و گب ز قطع راه لاغور دیده ام          ستر بنه پیرایه بند از لعل و گوهر دیده ام          هم چو اهر سر سینه سپهر خود ور دیده ام          سلطان علم سنت را تو انگر دیده ام          از سواد حرف غیرشش دل مکده دیده ام          از شمیم سنبلی خبت مسطر دیده ام          استخوان بندی بطر زنا کرده دیده ام          میدید بیدایه نقش و زخم بر دیده ام</p>	<p>گر دققریس خبر با کز گران سراسنگی          کاروانی کش بزوق منزل علم حدیث          ماه سیما نخی ججازی و ربیاس فارسی          هم چو رخ خلوت روشنند لانش گفته ام          زین انفاخت کابین گران سراسنگی          هر کار روشن نظر شد زین فروغ ایزد          مر شام آشنایان را بدرک معیشش          و راهای اصل طلب همگرا الفاظ را          بعد ازین حرفیکه آرایندا راه جهان</p>
--	--

داشته در روای انلیشه تاریخ راه  
 جاوه شرح احادیث پیبر دیده ام  
 ۹۹

قطعه جدید مؤلف و مؤلف از افتخار الشعر حافظ خان محمد خان صاحب  
 متخلص بشهر سلیمه اسد القدر

<p>آنکه می نازد و لفرق دولتش متداطم          بخت فیروز تجرطلع بیدار علم          صدرایوان شریعت رونق در با علم          ناخن فکرش کشاید عقده و دشوار علم          بکه در دیوان آگاسه بود و محاسن          شغل و شغل هنر اتقاد و کارش کار علم          آنکه در عالم بود سکارا و مسکار علم</p>	<p>میر علی ابن حسن خان قنابل بروج بین          زور بازوی فضیلت اوج اقبال کمال          کجکلاه بنیم دولت ماه برج اعتلا          جودت طبعش نمایمکت رسیده و          بی تکلف هر چه سازد هر چه پرد از دست          در چنان عمر که جز بازی نیاید در خیال          ابن نواب میر الملک والا جاده است</p>
--	---



<p>می کشد بر روی یا حج فتنه دیوار علم          مالد ار علم باشد نام هر نادر علم          غافلان جا به رای کند پیشیا علم          نقطه نقطه باز گوید معنی ضوار علم          با ده آورده بر خیزد مگر سخنوار علم          یوسف با زار صر یوسف با زار علم          آنکه موقوف است بر دیدار او دیدار علم          سطر سطرش لفظ لغزش میکند ایشان علم          حاوی احکام سنت جامع اسرار علم          آنکه از خمیدگان ممتش مقدار علم          بود شع افروز بزم دولتش انوار علم          حالی مخور و انامیت او خار علم          حجره آشامان هر پیمان اش سشار علم          تازه تر با د از علی ابن حسن کلزار علم</p>	<p>دو در تم بنیان مرصو سیکه اسکندر          نازم این گنجینه احسان که از انعام او          ماندگان گر چه را میبرد در راه کام          حرف حرفش را نماید سستنگ آبی          شمع بر کردند تا گرد سنور بزم دین          آن کنگان این زحسن آبا و حنی بیست          آنکه آمد مختصر بر نیل او نیل کمال          صفو صفو جز جز بنش را چه دتی درخت          ماحی اوضاع بعثت جامع بلیا جیل          هست تفریس بلوغ حضرت ابن حجر          آن را می رسند سنت که از لطف آیت          یک جهان رنجور نادانیت و حار و          جاگی خواران بر بخانه اش نشست است          نغمه زور و عایش بلبل نطق شمیر</p>
---	--

قصید خاتمه از منشی سید جمیل احمد صاحب سلسله سوننی سید الله تعالی

<p>دود از نما و گبر و مسلمان بر آورم          مقصود دل چگونه از آنان بر آورم          اگر حرف مدعا ز دل و جان بر آورم          آبی جان کشم ز دل افغان بر آورم          در روزگار برتر چه عنوان بر آورم</p>	<p>آه که اگر خاطر نالان بر آورم          با بخت می ستیزم و بار و زگار هم          دوران بود خلافت و فلک در می شود          آتش زخم بعیش رقیبان روسیاه          طالع زبون سپهر عدویار سرگران</p>
--	---

